

ستارگان حرم

«دفتر هشتم»

گروهی از نویسندگان ماهنامه کوثر

ستارگان حرم / مؤلف گروهی از نویسندگان ماهنامه کوثر. - قم: زائر، ۱۳ - .
ج.: مصور، نمونه، عکس.

ISBN - (دوره) ۵ - ۰۱ - ۶۴۰۱ - ۹۶۴ ISBN

ISBN - ۶۰۰ ریال (ج. ۴): ۷ - ۱۴ - ۶۴۰۱ - ۹۶۴

۵۵۰ ریال (ج. ۵): ۵ - ۱۵ - ۶۴۰۱ - ۹۶۴

فهرستتویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

فهرستتویسی بر اساس جلد چهارم، ۱۳۷۸.

جلد هشتم این کتاب توسط آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر به چاپ
رسیده است.

کتابنامه.

ج. ۸ (چاپ اول: ۱۳۷۹) ۵ - ۲۹ - ۶۴۰۱ - ۹۶۴ ISBN

۱. شیعه - سرگذشتنامه.

۲. قم - سرگذشتنامه.

۳. مجتهدان و علما - سرگذشتنامه.

الف. کوثر، ماهنامه. ب. آستانه مقدسه قم. انتشارات زائر.

۲۵ س / ۲ / ۵۵ BP ۹۹۶ / ۲۹۷

کتابخانه ملی ایران ۸۷۸۷ - ۷۸ م

کلیه حقوق نشر برای آستانه مقدسه محفوظ است.

نشانی مرکز پخش: قم - چهارراه شهداء - تلفن ۷۴۲۵۱۹

فهرست

- لاریس بن عبدالله اشعری قهی بیک نور... علی محمدی یدک ۹
- محمد بن شلخان قهی مشعدار ولایت... ابوالحسن ریاتی صالح آبادی ۲۳
- منتجب الدین قهی آیت تحقیق... ابوالحسن ریاتی صالح آبادی ۳۹
- محمد بن علی بن محبوب قهی نماد ایمان... ابوالحسن ریاتی صالح آبادی ۵۹
- محمد بن عبدالجیل قهی آوای حق... ابوالحسن ریاتی صالح آبادی ۷۹
- شهید سید نورالله طیلجلی نژاد گوهر کویر... غلامرضا گلی زواره ۹۳
- شهید عبد الوهلب قلمی افشاگر نفاق... غلامرضا گلی زواره ۱۱۳
- حاج شیخ مرتضی لصری قهی زبان شریعت... ناصرالدین انصاری ۱۲۹
- شهید علی هاشمی سنجلی آوای آزادی... غلامرضا گلی زواره ۱۴۹
- امیرزاده محمد شریف رایت شرافت... غلامرضا گلی زواره ۱۶۱
- عزالدین یحیی امامزاده شهید... غلامرضا گلی زواره ۱۷۷
- شهید عملالدین کریمی واعظ مبارز... غلامرضا گلی زواره ۱۹۵
- محمد بن حسن بن ولید قهی استاد صدوق... ابوالقاسم لطیف زاده دامغانی ۲۱۱
- آیت الله شهید سید مهدی حکیم الگوی تلاش... سید غلامحسین صادقی ۲۳۹

پیشگفتار

دانش «تراجم و رجال» کم از علم ستاره‌شناسی و نجوم نیست. اگر ستارگان طبیعی، شبهای زمین را نورانی می‌کند و به پدیده‌های طبیعی نور و گرما و حرکت و جهت می‌بخشند، ستارگان آسمان ارزشها، در حرکت و جهت‌گیری جامعه و ایجاد وحدت عدالت و آرامش عمومی نقشی بنیادین بر عهده دارند و انسان را در سیر سعادت جاوید یاری می‌کنند. روزی که در سابه ماهنامه فرهنگ کوثر «چشمه‌ای زلال به نام ستارگان حرم» جوشید و اهل قلم به کند و کاو پیرامون ستارگان آفاق حریم حضرت معصومه علیها السلام پرداختند و طرحی برای تدوین زندگی‌نامه چهره‌های برجسته

و درخشان و انسانهای پارسا و نوین و خدوم آسمان قم فراهم شد. خود دست اندرکاران هم بطور دقیق با ابعاد و آثار و کم و کیف کار آشنا نبودند. فقط هدف روشن بود و انگیزه‌ای مقدس - احیای بزرگان و معرفی عالمان جوار حضرت معصومه علیها السلام - محققان و نویسندگان را به تلاش و امید داشت. اما از آنجا که پروردگار بزرگ خود به مجاهدان و «کوشندگان در مسیر الهی» نوید هدایت و حمایت داده است - الذین

جاهدوا فینا لنهیدینم سیلنا و ان الله لمع المحسنین - با توکل بر خدا و توسل به ارواح صالحان کار آغاز شد. وقتی هدف و انگیزه مقدس باشد و تلاش و کوشش به اندازه مقدور صورت گیرد، یاری خدا قطعی است. در کار تدوین و نگارش «ستارگان حرم» هم نشانه‌های لطف و توفیق الهی را بارها و بارها دیدیم و دهها ستاره ناشناخته را به کمک او یافتیم. اکنون پیشانی سپاس در برابر او بر خاک می‌نهمیم و از نویسندگان همراه و شورای نویسندگان که در تدوین ده دفتر اول ما را یاری کردند صمیمانه تشکر می‌کنیم. حمایت‌های تولیت آستانه حضرت معصومه علیها السلام و همکاری صمیمانه جناب آقای فقیه میرزایی قائم مقام محترم تولیت، مدیریت محترم فرهنگی و همراهی و همکاری نویسندگان و دیگر دست اندرکاران، همه و همه از الطاف و عنایات الهی بود که به برکت بانوی ملکوتی قم، در کنار یکدیگر قرار گرفت و در ساحل کوثر، ستارگانی پرفروغ درخشید. هم اکنون که این یادداشت را می‌نویسم به توفیق الهی کار تحقیق، بیش از ده دفتر از مجموعه ستارگان حرم پایان یافته و هشتمین دفتر برای چاپ و نشر توسط انتشارات زائر وابسته به آستانه مقدسه ارسال شده است. مجموعه «ستارگان حرم» شرح حال فشرده و متقن و منظم صدها محدث بزرگوار، مجتهد برجسته، شهید شاهد، نویسنده نورآفرین، مبلغ مخلص و چهره‌های فداکار و خدمتگذار تاریخ اسلام و

تشیع را در بر دارد. و برای این مجموعه هم اکنون در حد يك فصلنامه پژوهشی، تخصصی در زمینه رجال و تراجم، کار برنامه ریزی و پژوهش و نگارش و نقد و بررسی انجام می‌شود. غیر از نویسندگان گرامی شورایی از اهل قلم بر این کار نظارت دارند که اسامی این برادران عبارت است از:

حجج اسلام:

۱ - عبدالرحیم اباذری میانجی

۲ - حسن ابراهیم زاده ایلامی

۳ - سید محمد سجادی نژاد دامغانی

۴ - احمد محیطی اردکانی

و نویسنده این سطور محمود مهدی پور طبسی.

در اینجا از همه بزرگوارانی که در تألیف و تکمیل و اصلاح این مجموعه کوشیده و با ارائه دیدگاه‌های ارزشمند، اسناد گرانبها، تصاویر و عکس علماء و اجازات اجتهاد و نقل حدیث، ما را کمک کرده‌اند، قدردانی و سپاسگزاری می‌شود. امیدواریم با کمک دانشوران اهل قلم و اقوام و شاگردان «ستارگان حرم»، چهره‌های منور برخاسته از قم و بزرگان مدفون در این «دیار ابرار» را بشناسیم و آفاق فرهنگی دنیای اسلام و تشیع را روشن‌تر کنیم و زندگینامه صدها ستاره کشف نشده را بر این مجموعه بیفزائیم و الگوهای ایمان و جهاد و دانش و عبادت و آزادگی و خدمت به اسلام و مسلمانان را بهتر و بیشتر به نسل جوان و فرزندان میهن بزرگ اسلامی معرفی نماییم. خوانندگان گرامی می‌توانند برای معرفی ستارگان بیشتر، همکاری در نگارش زندگینامه‌ها، معرفی منابع پژوهشی، ارائه نظریات اصلاحی و تکمیلی، ارسال اسناد و عکس و تصویر و هرگونه همکاری در تدوین و توزیع، با قم، صندوق پستی شماره

۳۵۹۶ - ۳۷۱۸۵ مکاتبه و یا به نشانی: قم، خیابان صفائیه، جنب مدرسه
امیرالمؤمنین علیه السلام ماهنامه کوثر مراجعه کنند و در این خدمت فرهنگی سهیم گردند.

والحمد لله

قم - فرهنگ کوثر - دفتر ستارگان حرم

شعبان المعظم ۱۴۲۱ هـ . ق.

۱۳۷۹ / ۸ / ۲۹

ادريس

بن عبدالله اشعري قمى

«پيك نور»

* * *

على محمدى يدك

جای عکس

ادریس بن

عبداللہ

ابو زکریا، ادريس بن عبدالله اشعری قمی(۱) از عالمان و راویان بلند مرتبه شیعی بود که در نیمه دوم سده اول هجری(۲) به دنیا آمد. او در شهر قم می‌زیست و به همین سبب به «ادريس قمی» نیز معروف بود.(۳)

«ادريس بن عبدالله» با سه تن از امامان معصوم علیهم‌السلام (امام صادق، امام کاظم و امام رضا) هم عصر بود و این امر باعث شد که وی به فیض حضور نزد ایشان - بویژه امام صادق علیه‌السلام - نائل آید و با ابراز ارادت و اخلاص نسبت به ائمه در شمار یاران اهل بیت وحی علیهم‌السلام قرار بگیرد. بر همین اساس شیخ طوسی (م ۴۶۰ هـ. ق) او را از یاران امام جعفر صادق علیه‌السلام دانسته است.(۴)

خاندان

پدرش، عبدالله بن سعد بن مالک اشعری، از شیعیان نجیب و وارسته، و از سران

طایفه بزرگ اشعریون (اولین ترویج دهندگان تشیع در قم) بود. او در تربیت و تعالی فرزندانی چون «ادریس» تلاش کرد و ولایت و محبت خاندان وحی را به آنها آموخت. برادرانش «عمران»، «عیسی» و «عبدالمک» نیز از شیعیان سرشناسی بودند که توجه امامان معصوم علیهم السلام را به خود جلب کردند و نزد آنان مقام والائی یافتند. هنگامی که «عمران بن عبدالله» به خدمت امام صادق علیه السلام می‌رسید، حضرت با ملاطفت و مهربانی ویژه‌ای جویای حال او و اهل بیت و عشیره‌اش می‌شد، به طوری که هر وقت کسی درباره شخصیت او سؤالی می‌کرد، حضرت می‌فرمود: «هذا نجیب من قوم نجباء؛ او فردی شریف از طایفه‌ای پاک نژاد و شریف است.» (۵)

«عیسی بن عبدالله» نیز که از خواص یاران امام صادق علیه السلام بود، هر گاه فیض حضور نزد امام علیه السلام نصیبش می‌شد، حضرت با بهترین کلمات به تعریف و تمجید او می‌پرداخت و با گفتن: «منا اهل البيت؛ عیسی بن عبدالله از ما است.» (۶) جایگاه والای او را می‌ستود.

«عبدالمک بن عبدالله» هم از شیعیانی به شمار می‌رفت که مدال پرافتخار صحابی امام صادق علیه السلام (۷) را بر سینه داشت و آن حضرت درباره شخصیت ارزشمند وی فرمود: «انه قوي الايمان؛ او ایمانی قوی دارد.» (۸)

ادریس بن عبدالله که در چنین خاندان اصیل و نجیبی نشو و نما یافته بود، علاوه بر این که از شیعیان راستین خاندان عصمت و طهارت به حساب می‌آمد، در تعلیم و تربیت فرزندان خود نیز به نیکی تلاش کرد. حاصل این تلاش، فرزند بزرگوارش «زکریا بن ادریس» بود که در زمره عالمان و راویان بزرگ شیعه جای گرفت و سرانجام به فیض عظمای صحابی امامان نائل آمد.

اوضاع سیاسی روزگار ادریس

به طور کلی دوران حیات «ادریس بن عبدالله» با دو تحول عمده سیاسی اجتماعی روبرو بود.

نخستین تحول، درگیری حاکمان اموی و عباسی بر سر قدرت بود، که عطش ریاست و حکومت بر ممالک اسلامی آنها را به جان یکدیگر انداخت و آتش جنگ در جوامع مسلمان را شعلهور ساخت. این درگیری‌ها نتیجه‌ای جز ایجاد بحران، به هدر رفتن نیروی انسانی و مالی مسلمانان در پی نداشت، لذا از این دگرگونی می‌توان با عنوان تحوّل منفی یاد کرد.

تحول دوم که در حقیقت حاصل تحوّل نخست بود و باید به عنوان دگرگونی مثبت از آن یاد کرد، زیرا در این تغییر و تحوّل سران طایفه نور و هدایت، یعنی خاندان رسالت علیه‌السلام بویژه امام باقر و صادق علیه‌السلام فرصت را مناسب دیدند و به ترویج و تبلیغ اسلام ناب پرداختند، ایشان در این راه با کوشش‌های فراوان به تشکیل حوزه‌های بزرگ دینی و تعلیم و تربیت شاگردان کارآمد و پرتوان همت گماردند و از این نیروی عظیم برای نشر فرهنگ حقیقی اسلام که همان مکتب حیات بخش تشیع بود، به خوبی بهره گرفتند. شاگردان این مکتب هر يك به شکل عنصری فعال و مؤثر در آمدند که ادریس بن عبدالله نیز یکی از آنان بود. او با قرار گرفتن در صف شاگردان امام صادق علیه‌السلام نام خود را در لوح زرین درس آموختگان مکتب جعفری به ثبت رسانید و بدین وسیله جان خود را از گزند حوادث و بحران‌های جاری آن روزگار که به وسیله طالبان قدرت به وجود آمده بود، در امان نگاه داشت.

دیدار با امام علیه‌السلام

نارسایی منابع و گزارش‌های موجود، شرح چگونگی حضور او نزد امام صادق علیه‌السلام دیگر امامان را دشوار می‌سازد، اما شمار اندک روایت‌های بر جای مانده از «ادریس بن عبدالله»، گویای این است که وی نیز همانند بسیاری از شیعیان راستین، بارها به دیدار امام شتافته است، او هنگام حضور نزد امام علیه‌السلام گوش جانش را به شنیدن سخنان دلنشین حضرت نوازش می‌داد و پس از آن، به نقل و ترویج آن‌ها می‌پرداخت. «ادریس بن عبدالله» در یکی از دیدارهایش با امام صادق علیه‌السلام سخنی پر معنا در بیان عظمت اهل بیت وحی از آن حضرت شنید و نقل کرد که از این قرار است: «همانا دنیا نزد ما اهل بیت مثل این است، و با دو انگشت سبابه و بند شصت حلقه‌ای دایره شکل درست کرد.» (۹)

مرحوم علامه مجلسی در بحار الأنوار این حدیث را چنین معنا کرده است: «این که دنیا نزد اهل بیت همانند حلقه‌ای است، به این معنا است که ایشان می‌توانند به اذن خداوند، هر گونه تصرفی در آن بنمایند، یا آن که از درون آن آگاهند و بر آن تسلط دارند.» (۱۰)

پاسخ‌های امام

پرسش‌های مختلف «ادریس بن عبدالله» از امام صادق علیه‌السلام شاهد دیگری بر وجود رابطه او با امام علیه‌السلام است. وی از فرصت‌های دیدار با امام علیه‌السلام به خوبی بهره می‌جست و در نزد حضرت پیرامون مسائل گوناگون معارف اسلامی، از قبیل: مناسک حج، احکام ولادت، اجاره و تفسیر قرآن و... به طرح سؤال‌های مفید پرداخت. از میان مسائلی که «ادریس بن عبدالله» در حضور امام مطرح کرد و در این مقاله می‌توان ارائه کرد، دو پرسشی است که در زمینه تفسیر آیات قرآن مطرح کرده است:

۱ - ادریس در حضور امام صادق علیه السلام این سؤال را مطرح کرد: معنای آیه شریفه «ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین» (۱۱)؛ شما را چه عمل به عذاب دوزخ

درافکند؟ گفتند: ما از نماز گزاران نبودیم. «چیست؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «معنایش آن است که از پیروان امامان نبودیم؛ امامانی که خداوند درباره آن‌ها چنین فرمود: «السابقون السابقون اولئك المقربون» (۱۲)؛ آنان

که در ایمان بر همه پیشی گرفتند، به حقیقت مقربان درگاهند.» آیا نمی‌بینی مردم کسی را که در مسابقه اسب دوانی، پشت سر پیشرو (نفر اول) در حرکت است، مصلی (پیرو) می‌نامند، بنابراین معنای آیه (که می‌فرماید ما از مصلین نبودیم) یعنی از پیروان سابقین (امامان) نبودیم.» (۱۳)

۲ - ادریس بن عبدالله از معنای «باقیات صالحات» (۱۴) در آیات قرآن پرسید و حضرت در پاسخ فرمود: «هي الصلوة فحافظوا عليها؛ باقیات صالحات نماز است آن را

نگاه دارید.» (۱۵)

با در نظر گرفتن این دو پرسش و پاسخ، و دیگر پرسش‌ها به خوبی درمی‌یابیم که ادریس شرف حضور نزد امام عصر خود را یافت و از این فرصت بهره‌های فراوانی نیز نصیبش شد.

مقام علمی

با توجه به گزارش‌های اندک، که درباره شخصیت ادریس بن عبدالله موجود است، زندگانی علمی او را می‌توان در بخش‌های: تألیف کتاب، استادان و شاگردان خلاصه کرد.

تألیف کتاب

«ادریس بن عبدالله» در زمره فقیهان و عالمان زمان خود به حساب می‌آمد و در میدان‌های گوناگون معارف آن عصر از پیشتازان بود، وی در این راه با جمع‌آوری و تدوین سخنان گهربار امامان دین به تألیف کتابی در این باره پرداخت، و بدین وسیله بر مقام و منزلت علمی خود افزوده و گامی در جهت پاسداری از فرهنگ اصیل امامت برداشت.

مرحوم آقا بزرگ تهرانی در «الذریعه» از کتاب ادریس بن عبدالله با نام «کتاب الحدیث» یاد کرده است، (۱۶) ولی در حال حاضر اثر مستقلی از آن موجود نیست، شاید این کتاب نیز همانند بسیاری از آثار کوچک دیگر، در نوشته‌های بزرگی همچون کتب اربعه شیعه (۱۷) ادغام شده است که وجود روایت‌هایی از او در میان این کتاب‌ها نیز مؤید همین احتمال است. مرحوم نجاشی (۱۸) (م ۴۵۰ ق)، شیخ طوسی (۱۹) (م ۴۶۰ ق)، ابن شهر آشوب (۲۰) (م ۵۸۸ ق) از مشاهیر عالمان شیعه، و ابن حجر عسقلانی (۲۱) (م ۸۵۲ ق) از عالمان اهل سنت، ادریس بن عبدالله را نویسندگانی شیعی و دارای کتاب معرفی کرده‌اند.

استادان ادریس بن عبدالله

بدون تردید ادریس در زندگی علمی خود از پیشگاه استادان زیادی، بویژه امامان دین علیهم‌السلام بهره‌مند شد؛ اما در حال حاضر نام و اثری از آنان در منابع موجود دیده نمی‌شود، از این رو، با توجه به روایت‌هایی که وی به طور مستقیم از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است، می‌توان گفت: تنها استاد و در حقیقت بزرگترین استادی که وی به فیض شاگردی‌اش نائل آمد، حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام بود.

شاگردان

با دقت در روایت‌هایی که ادريس بن عبدالله در سلسله سند آنها جای گرفته است، در می‌یابیم که تعدادی از راویان و شخصیت‌های بزرگوار شیعی با حضور نزد وی ضمن استفاده از محضر درس او، خود به شنیدن و نقل روایت از او پرداخته‌اند و در واقع ادريس بن عبدالله از جمله مشایخ روانی و استادان آنان شمرده می‌شد. در بین شاگردانی که از استاد خود «ادريس بن عبدالله» حدیث و خبر روایت کرده‌اند، می‌توان به برادرش «عبدالمک قمی» که بیشترین حدیث را از او روایت کرده است، (نزدیک بر سه مورد) اشاره کرد.^۱ پس از عبدالمک افراد بلند مرتبه دیگری را نیز می‌توان نام برد که هر یک در عرصه نقل آثار و معارف اهل بیت علیهم‌السلام به عنوان راوی جلیل‌القدر و عالم وارسته مطرح بوده‌اند، بزرگانی نظیر: معاویه بن عمار، حماد بن عثمان، سعد بن سعد، محمد بن عیسی بن یونس و... که همگی از یاران امام و قابل اعتماد بوده‌اند، با توجه به روایت‌های موجود، هر یک از ایشان تنها یک روایت از ادريس بن عبدالله نقل کرده‌اند.

دیدگاه عالمان

شخصیت والای «ادريس بن عبدالله» باعث شد بسیاری از عالمان بزرگوار شیعه، همانند: شیخ صدوق (۲۲)، نجاشی (۲۳)، شیخ طوسی (۲۴)، ابن شهر آشوب (۲۵)، علامه حلی (۲۶) و... به تجلیل از مقام بلندش برخیزند. و او را در میان راویان ثقه، مطمئن و از

^۱ - شرح حال مختصری از ایشان در اوائل مقاله گذشت.

عالم‌ان موفق شیعی قرار بدهند.
 مرحوم نجاشی، رجال نویسنده شهر قرن پنجم درباره او چنین گفته است: «ادریس
 فرزند عبدالله بن سعد اشعری شخصیتی قابل اعتماد و ثقة است. (۲۷)»
 علامه حلی (۲۸) (م ۷۲۶ ق)، ابن داود (۲۹) (م ۷۶۳ ق) و شیخ بهائی (۳۰) نیز با
 تکرار سخن مرحوم نجاشی به تأیید شخصیت ارزشمند «ادریس بن عبدالله» پرداخته
 و بدین وسیله مقام رفیع او را ستوده‌اند. دیگر عالم‌ان شیعی نیز با تکرار و تأیید سخن
 گذشتگان بر شخصیت قابل اطمینان او صحه گذاشته و از مقام بلند او تجلیل به عمل
 آورده‌اند.

روایت‌های ادریس بن عبدالله

مهم‌ترین بخش زندگی «ادریس بن عبدالله» نقل سخنان راه‌گشای ائمه دین علیهم‌السلام
 بود که با پیوستن به سلسله والا مقام راویان اهل بیت وحی نام خود را در تاریخ و
 فرهنگ متعالی تشیع ماندگار ساخت.
 تعداد روایت‌هایی که در میان کتاب‌های روایی شیعه (وسائل الشیعه، بحار
 الانوار، کتب اربعه و...) از وی به جای مانده است، با حذف موارد تکراری، به شانزده
 مورد می‌رسد. هر چند اندکی از روایت‌های ادریس بن عبدالله به دست ما رسیده
 است، اما تنوع در موضوع و محتوای احادیث نشان دهنده این است که وی در
 بخش‌های مختلف معارف اسلامی، همانند: باب‌های گوناگون فقه (نماز، حج، اجاره،
 ولادت و...)، عقاید، اخلاق، تفسیر و.... تخصص داشته و در همان راستا نیز به نقل
 حدیث می‌پرداخت.
 از ویژگی‌های مهم روایت‌های ادریس بن عبدالله، نقل مستقیم حدیث از امامان

معصوم علیه السلام است که بارها با حضور نزد ایشان، بویژه امام جعفر صادق علیه السلام گوش جاننش را به شنیدن گفتار ایشان نوازش داد؛ لذا تمام روایت‌های موجود او بدون واسطه از امام صادق علیه السلام نقل شده است؛ ولی بنا به گفته «ابن داود» رجال نویس شیعی قرن هشتم هجری، از امام رضا علیه السلام نیز يك حدیث روایت کرده است (۳۱)؛ ولی این حدیث در میان احادیث موجود وی دیده نمی‌شود. اکنون به تعدادی از روایت‌های وی اشاره می‌کنیم:

۱ - نیازمندی ؛ امانت خداوند نزد خلق:

ادریس بن عبدالله از امام صادق علیه السلام روایت کرده:

پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمود: ای علی! نیازمندی امانت خداوند نزد خلقش است، هر که آن را پوشیده دارد، خداوند ثواب نمازگزار به او دهد، و هر که از آن نزد کسی که می‌تواند گشایش دهد و نکند، پرده بردارد، او را کشته است، آگاه باش او را به شمشیر و نیزه و تیر به قتل نرسانده؛ بلکه با زخمی که بر دلش وارد ساخته، کشته است. (۳۲)

۲ - تنوع در تغذیه:

ادریس بن عبدالله نقل می‌کند:

روزی نزد امام صادق علیه السلام بودم که از گوشت سخن به میان آمد، حضرت فرمود: «کل یوماً لحماً و یوماً بلین و یوماً بشیی آخر؛ يك روز گوشت، روز دیگر شیر و روزی هم چیز دیگری بخور.» (۳۳)

۳ - جان‌کندن مؤمن:

ادریس بن عبدالله گفت از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

خداوند به فرشته مرگ فرمان می‌دهد که به جان مؤمن داخل شود و

روحش را به آرامی و آسانی و با نیکوترین صورت بیرون سازد، تا سختی جان کندن بر او آسان شود؛ ولی مردم می‌گویند: فلانی چقدر سخت مرد. (۳۴) با این که این گونه مردن، آسایش و آرامشی است که خداوند فقط به مؤمن داده است و اگر آن شخص کسی باشد که خداوند بر او خشم گرفته است و یا از دشمنان او به حساب می‌آید، دستور می‌دهد ناگهانی و به یکباره روحش را بگیرد و به سختی زیاد جانش را بیستاند، همانند بیرون آمدن سیخ آهنی که در پشمت، فرو رفته است، در این حال مردم می‌گویند: خداوند جان فلانی را به آسانی گرفت. (۳۵)

فصل برگریزان

سرانجام ادریس بن عبدالله پس از سالیان تلاش در راه تبلیغ و ترویج فرهنگ غنی شیعه و بر جای نهادن آثار و روایت‌های پر محتوا از خود، روح بلندش در آغوش فرشته مرگ به آسانی آرمید، و در جوار پروردگارش مهمان شد. از زمان دقیق درگذشت او و نیز محل دفنش گزارشی در دست نیست؛ اما قدر مسلم تا نیمه دوم قرن دوم هجری در قید حیات بوده است. عمر رضا کحاله از عالمان اهل سنت درباره تاریخ وفات او چنین نوشته است: *ادریس اشعری تا پیش از سال ۱۴۸ هجری زنده بود.* (۳۶)

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - رجال برقی، ۵۲ و معجم رجال الحديث، ج ۳، ص ۱۰ تا ۱۶، رقم ۱۰۵۴.
- ۲ - رجال نویسان او را از یاران امام صادق علیه السلام شمرده‌اند که با توجه به زمان ولادت آن حضرت

- (۵۸۳) تاریخ یاد شده قوت می‌یابد.
- ۳ - معجم رجال الحديث، ج ۳، ص ۱۶، رقم ۱۰۶۳، (شخص دیگری نیز معروف به ادريس قمی است که غير از ادريس بن عبدالله می‌باشد، زیرا او لا کنیه او ابوالقاسم است و ثانیاً از یران امام جواد علیه‌السلام بوده است).
- ۴ - رجال شیخ طوسی، ص ۱۵۰، رقم ۱۵۶ و ص ۳۴۰، رقم ۳۳.
- ۵ - تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۸۴.
- ۶ - همان، ج ۲، ص ۳۶۱، رقم ۹۳۱۶.
- ۷ - رجال شیخ طوسی، ص ۲۳۴.
- ۸ - رجال علامه حلی.
- ۹ - الاختصاص شیخ مفید، ص ۳۲۶. (... ادريس بن عبدالله قال سمعت ابا عبدالله عليه‌السلام يقول ان منا اهل البيت لمن الدنيا عنده مثل هذه و عقد بيده عشرة).
- ۱۰ - بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۶۷.
- ۱۱ - سوره مدثر، آیه ۴۲ و ۴۳.
- ۱۲ - سوره واقعه، آیه ۱۰ و ۱۱.
- ۱۳ - کافی، ج ۱، ص ۴۱۹، ح ۳۸. (... عن ادريس بن عبدالله عن ابي عبدالله عليه‌السلام قال: سألته عن تفسير هذه الآية «ما سلکم فی سفر قالوا لم نك من المصلين» قال: عني بها لم نك من اتباع الانمة الذين قال الله تبارك و تعالی فيهم «و السابقون السابقون اولئك المقربون» اما ترى الناس يسمون الذي يلي السابق في الحلة مصلی فذلك الذي عني حيث قال: لم نك من المصلين لم نك من اتباع السابقين).
- ۱۴ - سوره كهف، آیه ۴۶ و سوره مريم، آیه ۷۶. (منظور از باقیات صالحات کارهای نیکی است که جاوید و پاینده است).
- ۱۵ - بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۲۲۲، ح ۴۴.
- ۱۶ - الذریعه، ج ۶، ص ۳۱۲، رقم ۱۷۰۵.
- ۱۷ - کتب اربعه به چهار کتاب منبع شیعی گفته می‌شود که از این قرار است: ۱ - من لایحضره الفقیه شیخ صدوق، ۲ - کافی مرحوم کلینی، ۳ - استبصار شیخ صدوق، ۴ - تهذیب الاحکام شیخ صدوق.
- ۱۸ - رجال نجاشی، ص ۱۰۴، رقم ۲۵۹.
- ۱۹ - فهرست شیخ طوسی، ص ۳۸، رقم ۱۰۹.
- ۲۰ - معالم العلماء، ص ۲۱.
- ۲۱ - لسان المیزان، ج ۱، ص ۳۳۴، رقم ۱۰۱۸ و ۱۰۱۷.
- ۲۲ - من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۵۲۷.

- ۲۳ - رجال نجاشی، ص ۱۰۴، رقم ۲۵۹.
- ۲۴ - رجال شیخ طوسی، ص ۱۵۰، رقم ۱۵۶ و ص ۳۴۰، رقم ۳۳.
- ۲۵ - معالم العلماء، ص ۲۱.
- ۲۶ - خلاصة الرجال، علامه حلی، ص ۱۳ و ۲۸۱.
- ۲۷ - رجال نجاشی، ص ۱۰۴، رقم ۲۵۹.
- ۲۸ - خلاصة الرجال، ص ۱۳ و ۲۸۱.
- ۲۹ - رجال ابن داود، ص ۴۹ و ۳۸۹.
- ۳۰ - الوجیزه شیخ بهائی، ص ۱۴.
- ۳۱ - رجال ابن داود، ص ۳۸۹.
- ۳۲ - کافی، ج ۲، ص ۲۶۱، ح ۸. (... عن ادريس بن عبدالله عن ابي عبدالله عليه السلام قال: قال النبي صلى الله عليه وآله: يا علي الحاجة امامة الله عند خلقه فمن كنتمها على نفسه اعطاه الله ثواب من صلي و من كشفها الي من يقدر ان يفرج عنه و لم يفعل فقد قتله اما انه لم يقتله بسيف و لاسنان و لاسهم ولكن قتله بما نكى من قلبه.)
- ۳۳ - بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۷۰، ح ۵۹.
- ۳۴ - منظور از سخت جان دادن که مردم می‌گویند این که روح مؤمن به تدریج و آرام از بدن خارج می‌شود، گویی گاهی روح از تنش بیرون می‌شود و گاهی به تن او وارد می‌شود، از این رو در نگاه مردم جان دادن مؤمن سخت به نظر می‌رسد.
- ۳۵ - کافی، ج ۳، ص ۱۳۵، ح ۱. (... عن ادريس القمي قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: ان الله عز وجل يأمر ملك الموت فيرد نفس المؤمن ليهوّن عليه و يخرجها من احسن وجهها، فيقول الناس لقد شدد على فلان الموت، و ذلك تهوين من الله عز وجل عليه، و قال يصرف عنه اذا كان ممن سخط الله عليه او ممن ابغض الله امره ان يجذب الجذبة التي بلغتكم بمثل السقود من الصوف المبلول، فيقول الناس لقد هون الله على فلان الموت.)
- ۳۶ - معجم المؤلفين، ج ۲، ص ۲۱۷.

محمد بن شاذان قمی

«مشعدار ولایت»

* * *

ابوالحسن ربّانی صالح آبادی

جای عکس

ابو الحسن محمد

بن شاذان قمی

طلبه

از منظر عقل و دین، دانشمندان و فریختگان جامعه، همانند ستارگانی هستند که در آسمان دانش و فرهنگ، از درخشش ویژه‌ای برخوردارند. در قرآن کریم برای این ستارگان سه ویژگی مورد عنایت قرار گرفته است: الف - هدایت گری، (۱) ب - زینت بخشی آسمان، (۲) ج - راندن نیروهای شیطانی از جایگاه رفیع فرشتگان. (۳)

دانشوران راستین و دین باور، این سه خصوصیت را دارا هستند. آنان مرزداران عقیده و باورهای دینی ملت‌اند و شبهات دشمنان اسلام و فتنه آنان را که برای ایجاد انحراف در دین ایجاد می‌شود، برطرف می‌سازند.

در این نوشتار تلاش می‌کنیم با زندگی ابن شاذان قمی، یکی از ستارگان حرم اهل بیت علیهم‌السلام که از سرزمین قم طلوع کرد و با دانش و اندیشه تابناک خود، بر غنای باورهای دینی افزود، آشنا شویم.

یادآوری يك نکته

بر صاحبان اندیشه و تحقیق، پوشیده نیست که در میان محدثان و فقیهان شیعه، دو دانشمند به نام «ابن شاذان» شهرت دارند؛ یکی ابن شاذان نیشابوری و دیگری ابن شاذان قمی.

درباره ابن شاذان نیشابوری به جرأت می‌توان گفت که او یکی از بزرگترین و برجسته‌ترین عالمان شیعی (سده سوم هـ. ق) است که زندگی پر بار خویش را در راه دفاع از اسلام ناب و تشیع علوی سپری کرد و در این راه ضمن تحمل زحمات فراوان، کتاب‌های پر بار و عمیقی از خود به یادگار گذاشت، نام او «فضل»، کنیه‌اش «ابومحمد»، مشهور به نیشابوری و شهرت اصلی‌اش ابن شاذان نیشابوری است. پدرش شاذان از یاران حضرت جواد علیه‌السلام و از نزدیکان و شاگردان یونس بن عبدالرحمن شمرده شده است. (۴)

بی‌گمان فضل بن شاذان یکی از چهره‌های شاخص و عظیم شیعه است که در حوزه فقه، کلام و حدیث، جایگاهی والا داشت، از این رو تمام رجال شناسان به نیکی از وی یاد کرده‌اند. و آن گونه که از نوشته‌های دانشمندان بزرگ شیعه به دست می‌آید، فضل از یاران حضرت هادی و عسکری علیه‌السلام است. (۵)

شیخ طوسی می‌نویسد: «او فقیهی متکلم و جلیل‌القدر است.» (۶) نجاشی عقیده دارد:

«فضل، محدثی مورد اطمینان و یکی از فقیهان و متکلمان شیعی است.

این شخصیت بزرگوار در میان شیعیان چنان عظمتی دارد که نیازی به توصیف او احساس نمی‌شود و کشتی گفته است فضل بن شاذان ۱۸۰ کتاب

تألیف کرده و بخشی از آن کتاب‌ها به ما رسیده است.» (۷)
 علامه حلی نیز پیرامون فضل چنین می‌نگارد:
 «فضل بن شاذان نیشابوری عالمی موثق، موجه، بزرگوار، فقیه و متکلم
 است. او منزلت والایی در مذهب شیعه دارد و رئیس طائفه شیعه
 است.» (۸)

تألیف

فضل بن شاذان یکی از معدود دانشمندانی است که کتاب‌هایی گران‌سنگ و
 ارزشمند از خود به یادگار گذاشت، اثری که نشان از پویایی شخصیت و عمق اندیشه و
 اعتقاد والای او به امامان شیعه داد. تعداد کتابهای فضل را ۱۸۰ جلد ثبت کرده‌اند (۹)
 که در این بخش به ذکر نام تعدادی از آنها اشاره می‌کنیم:
 الوعید، العلل، الرجعه، اربع مسائل فی الامامه، الملاحم الرد علی الحسن
 البصری، الرد علی محمد بن کرام، الاستطاعه، التوحید، المسح علی الخفین و الرد
 علی المرجئه. (۱۰)

غروب آفتاب

فضل ابن شاذان پس از يك عمر تلاش در راه اعتلای حقیقت و تحمل آوارگی و
 هجرت در راه کسب دانش حدیث، سرانجام در نیشابور جان به جان آفرین تسلیم کرد
 و در سال ۲۶۰ هـ. ق به دیار پاکان و اولیای دین پرکشید. (۱۱) مرقد باعظمتش از آن
 روز تا کنون مشهور بوده و مورد توجه اهل دل قرار گرفته است.

ابن شاذان قمی

در این باره که محدث بزرگ شیعه، ابوالحسن محمد ابن شاذان قمی (۱۲) در چه سالی دیده به جهان گشود، اطلاع چندانی در دست نیست؛ اما برخی از شواهد نشان می‌دهد که این دانشور قمی در اواسط سده چهارم هجری پا به عرصه وجود نهاد. از جمله این شواهد می‌توان به کتاب گران سنگ او «مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام» اشاره کرد که در دو مورد، جعفر بن محمد بن قولویه قمی (صاحب کتاب کامل الزیارات) را به عنوان دانی خود نام می‌برد و از وی حدیث نقل می‌کند و ما می‌دانیم که مؤلف کامل الزیارات در سال ۳۶۹ یا ۳۶۸ چشم از جهان فرو بست. (۱۳)

همچنین ابن شاذان در سال ۳۷۴ هـ. ق در مسجد کوفه، از استادش «ابن سَخْتَوِیه» روایت شنیده است (۱۴) و استاد دیگرش «محمد بن حسن بن ولید» است که در سال ۳۴۳ از دنیا رفته (۱۵) و یکی دیگر از استادان او «هارون بن موسی» معروف به «تلعبرکی» است که در سال ۳۸۵ هـ. ق وفات یافت. (۱۶)

گرچه از این قرائن نمی‌توان تاریخ ولادت او را به طور قطعی مشخص کرد، ولی به صورت تقریبی می‌توان گفت که این محدث بزرگوار شیعه در نیمه اول سده چهارم هـ. ق پا به عرصه گیتی نهاده است.

خاندان

خاندان ابن شاذان قمی، از اشخاص صاحب نام و اصیل قم بودند و چندین دانشمند و فقیه از بین آنان ظهور کرد که هر يك همانند مشعلی فروزان به اطراف خویش روشنی بخشیدند.

احمد، پدر ابن شاذان که یکی از فقیهان و محدثان شیعی است و نامش در

کتاب‌های رجال‌شناسی معروف است، خود از استادان فرزندش ابن شاذان بود. نجاشی درباره او می‌گوید:

«احمد بن علی بن حسن بن شاذان، ابوالعباس، قمی، فقیه و دانشمند بزرگ شیعی که در حوزه شناخت مقام و شأن امامان شیعه، منزلت بلندی داشت، دو کتاب زاد المسافر و الامالی را تألیف کرد و کتاب دیگری از او به یادگار نماند. من کتاب‌هایش را از فرزندش ابوالحسن نقل می‌کنم. خداوند هر دو را مشمول عنایت و رحمت خود قرار دهد.»
علامه ممقانی، بعد از نقل سخن نجاشی، می‌گوید:
«پدر بزرگوار ابن شاذان در نهایت درجه خوبی و نیکی است.» (۱۷)

استادان

ابن شاذان قمی دانش خویش را مرهون استادانی دانشمند از دانشوران شیعی و سنی بود. تعداد این استادان را هفتاد نفر ذکر کرده‌اند و نام همه آنان در کتاب معروف او ذکر شده است. در این نوشتار تنها به نهم چهره‌های شلخص و برجسته آنها بسنده می‌شود.

- ۱ - پدر بزرگوارش احمد بن علی بن حسن بن شاذان.
- ۲ - جعفر بن محمد بن قولویه. (متوفای ۳۶۸ هـ. ق).
- ۳ - حسین بن هارون قاضی القضاة.
- ۴ - محمد بن الحسن بن ولید قمی. (متوفای ۳۴۷ هـ. ق).
- ۵ - هارون بن موسی تلکبری. (متوفای ۳۸۵ هـ. ق).
- ۶ - شیخ صدوق محمد بن علی بن الحسین. (متوفای ۳۸۱ هـ. ق).
- ۷ - محمد بن عثمان بن عبدالله نصیبی.

۸ - محمد بن سعید معروف به دهقان.

۹ - محمد بن محمد مُرّه (۱۸).

شاگردان

در کتاب تراجم شاگردان چندانی برای ابن شاذان نمی‌توان یافت؛ البته چند نفر از فرهیختگان شیعی و اهل سنت که از بزرگترین دانشمندان اسلامی بوده‌اند، از محضر وی بهره برده‌اند که برخی از آنان عبارتند از:

۱ - کراجکی (مؤلف کتاب کنز الفوائد) نام وی محمد، کنیه‌اش ابوالفتح و شهرتش کراجکی است و بدون تردید او یکی از فرزانه‌ترین عالمان شیعی است و نامش در تمام کتاب‌های کلامی، روایی و فقهی مورد توجه عالمان شیعه قرار گرفته است. از جمله شهید اول در کتاب‌هایش از او به عنوان علامه یاد می‌کند. (۱۹)

کتاب مشهور او «کنز الفوائد» از معتبرترین کتاب‌هایی است که در زمینه علم کلام و حدیث نوشته شده است؛ به قول علامه مجلسی: «هر کس که در حوزه علم و کلام قدم نهاد، از این کتاب بهره برد و کتاب‌های دیگر او نیز در نهایت اعتبار است» (۲۰)

از مطالعه این کتاب به دست می‌آید که مؤلف بزرگوارش در راه جمع‌آوری اخبار و روایات، مسافرت‌های فراوانی داشته و به کشورهای متعددی رفت و آمد داشته است، البته بیشتر اقامتش در مصر به ویژه شهر قاهره بود.

«یافعی» از بزرگان اهل سنت می‌گوید:

«کراجکی در روزگار خویش رئیس مذهب شیعه بود و در سال

۹۴۹ هـ. ق به دیدار حق شتافت و در جوار قرب او آرامید.» (۲۱)

۲ - نجاشی، (صاحب کتاب رجال) دانشمند بزرگوار؛ نامش احمد، معروف به

نجاشی، در نیمه سده چهارم هجری سال ۳۷۲ هـ. ق چشم به این جهان گشود و کم‌کم آثار هوش فراوان در چهره‌اش نمایان شد و آنچه استعداد این بزرگمرد را شکوفا کرد، برخورداری از استادانی مانند شیخ مفید و سید مرتضی بود که هر دو از مفاخر و نخبگان مذهب شیعه هستند؛ او از پرمایه‌ترین دانشوران شیعی است، به ویژه در دانش رجال‌شناسی و معرفت‌یاران امامان معصوم علیهم‌السلام که سخنش حجت و سند است و از روزگار رحلتش تا عصر ما، تمام دانشمندان و فقیهان شیعه، در این علم، و امدار تحقیقات و پژوهش‌های آن بزرگوارند و کتاب رجال او همانند چشمه‌ای جوشان و گوارا، کام تشنگان دانش رجال را سیراب می‌کند.

نجاشی سرانجام بعد از کوشش پیگیر و خستگی‌ناپذیر، برای شناساندن روایتگران امامان شیعه، در نیمه سده پنجم در سال ۴۵۰ هـ. ق در سن ۷۸ سالگی زندگی دنیا را بدورد گفت و جان عاریت خویش را به حضرت دوست تسلیم کرد. (۲۲)

۳ - ابوطالب زینبی، حسین بن محمد بن علی (متوفای: ۵۱۲ هـ. ق)

۴ - احمد بن محمد بکری حنفی معروف به اخطب خوارزم (متوفای: ۵۲۸ هـ. ق) (۲۳)

این دو شخصیت از زمره دانشمندان اهل سنت شمرده می‌شوند.

ابن شاذان از منظر بزرگان

یکی از نشانه‌های فرهیختگی دانشوران، ستایشی است که بزرگان تراجم و اصحاب اندیشه، از آنان به عمل می‌آوردند و چون ابن شاذان قمی در جایگاه بلند دانش و فضل قرار داشت، همگان او را ستوده‌اند. تعدادی از این تمجیدها را می‌خوانیم:

شیخ حرّ عاملی، نویسنده وسائل الشیعه:

«محمد بن احمد بن شاذان دانشمندی بلند مرتبه بود که از شیخ صدوق روایت می‌کند.» (۲۴)

محمد باقر خونساری، نویسنده روضات الجنّات:

«دانشمند بزرگوار و استوانه نیرومند و با شخصیت شیعه، محمد بن احمد بن شاذان قمی [است]» (۲۵)

میرزا حسین نوری:

«عالم برجسته و فرزانه شیعی محمد بن احمد بن شاذان، پسر خواهر جعفر بن محمد بن قولویه قمی است.» (۲۶)

محدث قمی:

«این شاذان قمی یکی از برازنده‌ترین فقیهان شیعه و دانشمند موجه و موثق روزگار خویش بود.» (۲۷)

علامه ممقانی:

«بدون شك این شاذان يك فقيه توانا و دانشمند مشهور است.» (۲۸)

سید محسن امین:

«این شاذان از استادان شیخ طوسی، فقیهی بزرگ، صاحب تألیفات و یکی از بزرگان اجازه است.» (۲۹)

آقا بزرگ تهرانی مؤلف الذریعه:

«کتاب مناقب از ابوالحسن محمد بن احمد بن شاذان قمی است. او استاد حدیث کراچی (مؤلف کنز الفوائد) است.»

شاید بتوان گفت دقیق‌ترین ستایش از این استاد فرزانه توسط شاگرد

برجسته‌اش کراچکی، اظهار شده است. او در سه قسمت از کتاب گرانقدر خود از ابن شاذان به عنوان استاد فقیه یاد می‌کند. (۳۰) که خود نشانه‌ای دیگر از برجستگی ابن شاذان در فقه و دانش حدیث است.

آثار

ابن شاذان قمی تألیفات گرانسنگی از خود به یادگار گذاشت که حتی در روزگار ما بخشی از آن آثار در دسترس محققان اسلامی است.

۱ - کتاب معروف او، کتابی است به نام «مأة منقبه» یا «مناقب امیرالمؤمنین و فرزندان گرامی او علیه‌السلام». شاگرد او کراچکی در کنز الفوائد می‌نویسد:

«من این کتاب را از استادم، در سال ۴۱۲ هـ. ق. در مسجد الحرام روایت می‌کنم و او برای من کتابش را قرائت کرد.» (۳۱)

این کتاب یکی از مدارك کتاب بزرگ بحار الانوار علامه مجلسی است. علامه در بحار الانوار می‌نویسد:

«روایت می‌کنم از کتاب مناقب، تألیف دانشمند بزرگ، ابن شاذان قمی.» (۳۲)

صاحب وسائل الشیعه، هنگامی که نام این اثر را می‌برد، می‌نویسد:

«این کتاب صد منقبت از مناقب و فضائل حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام را

در بر دارد و هم اینک نزد من موجود است.» (۳۳)

علت تألیف کتاب مناقب

از مقدمه‌ای که مؤلف بزرگوار بر کتابش نوشته است، چنین به دست می‌آید که گویا بعضی از دوستداران حضرت امیر علیه‌السلام از او درخواست کردند کتابی در فضائل و مناقب

حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بنویسد؛ لذا این شاذان در پاسخ او می‌نویسد:

«ای برادر! از من درخواست کردی کتابی در مقام و شأن و فضائل
امیرمؤمنان علیه السلام به رشته تحریر در آورم، من به این نیاز شما پاسخ می‌دهم و این کتاب را که شامل صد فضیلت از دریای بی پایان فضائل علی علیه السلام است، با استناد به دانشمندان اهل سنت روایت می‌کنم. به این کتاب چنگ بزن و آن را حفظ کن. خداوند ما را به راه صواب و سداد رهنمون شود.» (۳۴)

۲ - ابضاح دفائن النواصب.

۳ - بستان الکرام.

۴ - ردّ الشمس علی امیرالمؤمنین علیه السلام

۵ - کتابی در صحت خبر بالا رفتن امیرالمؤمنین بر دوش مبارک پیامبر اسلام برای شکستن بت‌های خانه کعبه. (۳۵)

گلچینی از بوستان فضائل علی علیه السلام

۱ - علی آفتاب تابان
 با واسطه از ابوهریره نقل می‌کند:

«نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم. ناگهان دیدم علی از دور نمایان شد و به سوی ما آمد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ابوهریره! می‌دانی این شخص کیست؟ گفتم: او علی بن ابیطالب است.

پیامبر فرمود: او دریای موج و خورشید تابان است. دستان او از رود فرات سخاوتمندتر و قلب او از تمام جهان وسیع‌تر است. هر کس که دشمن او باشد، از رحمت خدا دور باد.» (۳۶)

۲ - شأن علی علیه السلام

با واسطه از سلمان نقل می‌کند:

«از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: شما را به علی بن ابیطالب توصیه می‌کنم. به دامن او چنگ بزنید، او مولای شما است. او را دوست بدارید، بزرگ شما است. از او پیروی کنید، دانشمند شما است. او را احترام کنید، پیشوای شما به سوی بهشت است. او را بزرگ شمارید. هر زمان که شما را به کاری فرا خواند، دعوت او را لبیک بگویید. اگر به شما فرمان داد، از او فرمان برید. او را دوست بدارید و احترامش کنید و آنچه درباره علی گفتم، همه را خدایم دستور داده است تا به شما امت برسانم.» (۳۷)

۳ - دوستی با علی علیه السلام

با واسطه نقل می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر کس علی را دوست بدارد، خداوند نمازها و عبادات او را قبول می‌کند و دعای او را به اجابت می‌رساند. هر کس علی را دوست بدارد، خداوند به تعداد هر رگی که در بدن دارد، به او بهشت عطا خواهد کرد. هر کس آل محمد صلی الله علیه و آله را دوست بدارد، از حساب میزان و صراط در امان است. و آن که با آل محمد صلی الله علیه و آله دشمنی ورزد، روز قیامت که به صحنه محشر حاضر می‌شود، بر پیشانی او نوشته شده است: «آیس، من رحمة الله»؛ مأیوس از رحمت خدا.» (۳۸)

۴ - اسم‌های علی علیه السلام در قیامت

با واسطه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که حضرت فرمود:

«وقتی که روز قیامت شود، علی بن ابی طالب را با هفت نام صدا

می‌زنند؛ یا صدیق، یا دال^۱، یا عابد، یا هادی، یا مهدی، یا فتی^۲، یا علی!
تو و پیروانت بدون حساب داخل بهشت شوید.» (۳۹)

صلی‌الله‌علیه‌وآله

۵ - وزیر پیامبر اکرم رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که آن حضرت چنین دعا فرمود:

«خداوندا! برای من یک وزیر از اهل آسمان و یک وزیر از اهل زمین
قرار بده!» و خداوند به حضرت وحی کرده که: «وزیر تو از آسمانیان
جبرئیل و از اهل زمین علی بن ابیطالب علیه‌السلام است.» (۴۰)

۶ - پنج گروه جهنمی

با واسطه از حضرت رضا علیه‌السلام روایت می‌کند که آن بزرگوار از پدران خود از حضرت
رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل فرمود:

«پنج گروه هستند که در جهنم شعله‌های آتش آنان [که آنان را

می‌سوزاند،] خاموش نمی‌شود: ۱ - آن کس که به خدا شرک ورزد. ۲ -

مردی که پدر و مادر خود را آزار دهد و آنان را از خود برنجاند. ۳ - آن کس

که نزد ستمگری بر ضد برادر دینی خود بدگویی کند که این کار موجب کشته

شدن آن مسلمان به دست آن ستمگر شود. ۴ - مردی که انسان بی‌گناهی را

بکشد. ۵ - آن کس که مرتکب گناه شود و گناهان خود را از ناحیه خدا

بداند.» (۴۱)

^۱ دال: دلالت کننده به راه راست.

^۲ فتی: جوانمرد و با مروت.

غروب ستاره

همان طور که از سخن کراچکی به دست می‌آید، ابن شاذان تا سال ۴۱۲ هـ. ق زنده بود، ولی این که دقیقاً در چه سالی و در کجا وفات یافت، برای ما روشن نیست. در هر صورت این فقیه وارسته و محدث بزرگ، پس از يك عمر تلاش مخلصانه در راه نشر آرمان امامان معصوم علیه‌السلام و ترویج فضائل امیرمؤمنان علیه‌السلام وفات یافت. روحش شاد و یادش جاوید باد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - و بالنجم هم یهتدون، سوره نحل، آیه ۱۶.
- ۲ - و لقد زینا السماء الدنيا بمصابیح، سوره ملک، آیه ۵.
- ۳ - و جعلناها رجوماً للشیاطین، همان.
- ۴ - فهرست شیخ، صفحه ۱۲۴؛ نجاشی، ص ۲۱۶؛ رجال، کشی، ج ۲، ص ۸۱۷؛ مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۴۰۰؛ رجال، شیخ، ص ۴۰۲ و خلاصه، علامه، ص ۱۳۲.
- ۵ - رجال، شیخ، ص ۴۲۰ و ۴۳۶ و خلاصه، علامه، ص ۱۳۲.
- ۶ - فهرست، ص ۱۲۶.
- ۷ - نجاشی، ص ۲۱۶.
- ۸ - خلاصه، ص ۱۳۳.
- ۹ - نجم الثاقب، میرزا حسین نوری، ص ۱۷۲ و نجاشی، ص ۲۱۷.
- ۱۰ - نجاشی، ص ۲۱۷؛ فهرست، ص ۱۲۴؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۹.
- ۱۱ - نجم الثاقب، ص ۱۷۲؛ حاشیه فهرست شیخ، ص ۱۲۴ و ریحانه الادب، ج ۸، ص ۴۰.
- ۱۲ - امل الامل، ج ۲، ص ۱۵۲؛ روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۷۹؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۹۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۵۰۰؛ اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۱۰۰؛ الذریعه، ج ۲، ص ۴۹۵؛ ریحانه الادب، ج ۸، ص ۶۲ و لغت نامه دهخدا، ص ۳۲۲.
- ۱۳ - فوائد الرضویه، ص ۷۸.
- ۱۴ - مناقب امیرالمؤمنین، مأه منقیه منقبت اول و روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۸۱.
- ۱۵ - الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۱۰۹.
- ۱۶ - همان، ج ۱، ص ۴۳۱.
- ۱۷ - نجاشی، ص ۶۲، تنقیح المقال، ج ۱، ص ۷۱.

- ۱۸ - ماه منقبه، ص ۳۸؛ روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۸۲؛ منقبت، ص ۲۲، ۲۵، ۳۵ و ۸۵؛ ریحانه الادب، ج ۸، ص ۶۲.
- ۱۹ - فوائد الرضویه، ص ۵۷۰؛ الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۸۸؛ امل الامل، ج ۲، ص ۲۸۲ و روضات الجنات، ج ۶، ص ۲۰۹.
- ۲۰ - بحار الانوار، ج ۱، ص ۳۵.
- ۲۱ - روضات الجنات، ج ۶، ص ۲۱۰ و الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۸۹.
- ۲۲ - الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۱۹۹؛ فوائد الرضویه، ص ۱۹ و چند منبع دیگر.
- ۲۳ - مقدمه کتاب ماه منقبه، ص ۵، به تحقیق نبیل رضا علوان و نیز مراجعه شود به لسان المیزان ابن حجر، ج ۵، ص ۶۲.
- ۲۴ - امل الامل، ج ۲، ص ۲۴۱.
- ۲۵ - روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۷۹.
- ۲۶ - مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۵۰۰.
- ۲۷ - الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۳۱۳.
- ۲۸ - تنقیح المقال، ج ۲، ص ۷۳.
- ۲۹ - اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۱۰۱، به نقل از مقدمه ماه منقبه.
- ۳۰ - کنز الفوائد، ج ۲، صفحات متعدد.
- ۳۱ - روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۸۱؛ ریحانه الادب، ج ۸، ص ۶۲؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۳۱۲ و الذریعه، ج ۲۲، ص ۳۱۶.
- ۳۲ - بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸.
- ۳۳ - امل الامل، ج ۲، ص ۶۲.
- ۳۴ - مقدمه کتاب ماه منقبه، ص ۳۵؛ امل الامل، ج ۲، ص ۶۲ و دائرة المعارف اسلامی، ج ۴، ص ۵۲.
- ۳۵ - الذریعه، ج ۲۲، ص ۳۱۶ و ج ۲، ص ۴۹۵؛ ریحانه الادب، ج ۸، ص ۶۲ و روضات الجنات، ج ۸، ص ۶۲، اخیراً مدرسه الامام المهدی مجموع کتابهای ابن شاذان را چاپ و منتشر کرده است.
- ۳۶ و ۳۷ - روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۸۱، به نقل از ماه منقبه و کنز الفوائد.
- ۳۸ - ماه منقبه، منقبت ۹۵، ص ۱۷۵.
- ۳۹ - همان، ص ۱۴۵.
- ۴۰ - همان، ص ۱۳۸.
- ۴۱ - کنز الفوائد، ج ۲، ص ۴۷ و روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۸۱.

منتجب الدین قمی

«آیت تحقیق»

* * *

ابوالحسن ربّانی صالح آبادی

جای عکس

منتجب

الدین قمی

پیشگفتار

از هنگامه‌ای که خورشید تابناک اسلام در سرزمین جزیره العرب نمایان شد، به اندک زمانی گستره جهان آن روز را درنوردید و پیام رسای خویش را که بر چهار محور توحید، آزادی، آگاهی و قدرت استوار بود، در ژرفای عقل و جان مردمان نشانید؛ و اسلام در این فرآیند مبارك همچون رودی خروشان، در بستر تاریخ جاری شد و اندیشه‌ها و دل‌ها را به سوی خود جذب کرد. در این رویکرد، صاحبان قلم و اندیشه و ارباب فرهنگ و ادب، در جای جای سرزمین وسیع اسلامی، با تألیف کتاب‌های گرانسنگ و نوشته‌های سودمند، این آئین آسمانی را هر چه بیشتر به جهانیان شناساندند. از این رو موقعیت دانشمندان و فرهیختگان مسلمان به نحوی بارز و شایسته‌تر جلوه نمود.

یکی از مهم‌ترین خیزشگاه‌های دنیای اسلام، شهر مقدس قم است، که دانشوران

برجسته‌ای در حوزه‌های حدیث، کلام، حکمت و تاریخ در دامن خود پرورانده است، و نام نیک آنان را در دفتر تاریخ جاودانه ساخت. یکی از رسالت‌های نسل کنونی ما، شناخت این چهره‌های فداکار در تاریخ درخشان شیعی است، ما نیز بدین هدف پرده از رخسار یکی از این ستارگان گیتی فروز بر می‌گیریم، تا شاید فروغ معرفتش دل‌های کورمان را روشنی بخشد.

سیمای منتجب الدین

در اوائل سده ششم هجری قمری در خاندانی رفیع و بلند مرتبه، کودکی چشم به جهان گشود، که هیچ کس نمی‌دانست دست سرنوشت برای او چه رقم خواهد زد. نوباوه‌ای که آینده‌ای درخشان در انتظارش بود؛ آینده‌ای که او را در شمار یکی از استوانه‌های حدیثی و تاریخی قرار می‌داد. برای نام او، علی را برگزیدند. کینه‌اش نیز ابوالحسن شد، معروف به منتجب الدین؛ و منسوب به قم؛ و هم از این رو قمی نامیده می‌شد. نام پدرش عبيدالله بود، که یکی از عالمان عصر خود به حساب می‌آمد. چون این پدر و فرزند در ری زندگی می‌کردند، به آنان «رازی» هم می‌گویند. تاریخ طلوع این ستاره تابناک شیعی را تمام مورخان در سال ۵۰۵ هـ. ق نوشته‌اند. (۱)

خاندان

علی بن عبيدالله بن بابویه قمی، در یکی از معتبرترین خاندان علم و دانش پا به عرصه وجود نهاد. اهمیت خدمات و کوشش‌های شایسته خاندان برجسته ابن بابویه

قمی، در بسط و گسترش تشیع علوی و اسلام ناب و ترویج فرهنگ و آموزه‌های دینی، از منظر محققان اسلامی پوشیده نیست. خاندانی که ده‌ها محدث و دانشور بزرگ در دامن خود پرورش داد: شیخ صدوق رحمه‌الله؛ ابن بابویه رحمه‌الله پدر بزرگوار شیخ صدوق؛ حسین بن بابویه رحمه‌الله برادر او و... منتجب الدین هم از دیگر افراد برجسته و معروف این خاندان شیعی است. او یکی از نوادگان علی بن بابویه رحمه‌الله، پدر شیخ صدوق رحمه‌الله، می‌باشد، که با پنج واسطه به ترتیب زیر به ایشان می‌رسد: «علی بن عبدالله بن حسن بن حسین بن حسن بن علی بن بابویه» (۲)

شیخ حسکا

یکی دیگر از مردان برجسته و فرهیخته خاندان ابن بابویه قمی حسن بن حسین بن بابویه مشهور به «شیخ حسکا» (۳) است، که جد بزرگوار شیخ منتجب الدین می‌باشد.

کنیه‌اش ابو محمد لقبش «شمس الاسلام» است.

شیخ منتجب الدین صاحب الفهرست درباره جد خود می‌گوید:

«جد بزرگوارم حسن بن حسین معروف به حسکا، یکی از فقیهان و بزرگان عصر، دانشمندی نام آور و موثق و چهره‌ای برجسته بود. او از شاگردان شیخ طوسی است. در نجف همه کتاب‌های شیخ طوسی را بر او قرائت کرد. جدم در ری زندگی می‌کرد.» (۴)

بنابراین همان طور که خود منتجب الدین می‌گوید حسکا لقب جد اوست نه لقب خودش آن طور که برخی پنداشته‌اند.

معنای حسکا

بهترین نظر در این زمینه آن معنایی است، که صاحب ریاض العلماء یکی از نقادان دانش تراجم، مطرح می‌کند؛ وی می‌گوید:

«حسکا واژه‌ای است که از حسن و کیا ترکیب یافته و به تخفیف حسکا خوانده می‌شود. کا، مخفف کیا است که در گویش گیلکی و مازندرانی به معنای بزرگ و سرور است. مانند: کیا بزرگ امید، گویشهای مزبور هر کس را که بخواهند احترام کنند و نام او را به نیکی ببرند «کیا» را که به معنای حاکم و کدخدا است، بر نام او می‌افزایند. به دلیل تجلیل و احترام از این دانشمند فرزانه و پرمایه، که از بزرگان شیعی در سده پنجم هجری بود، او را حسکا می‌گفتند.» (۵)

استادان

منتجب الدین، بنا به گفته شاگرد برجسته‌اش امام رافعی از دانشمندان اهل سنت:

«تشنه معارف و روایات اهل بیت علیهم السلام بود. هر نکته دقیقی را که می‌یافت، می‌نوشت؛ و هر سخن عمیقی را که می‌شنید، می‌نگاشت؛ به همین جهت این اندیشمند فرزانه هر جا که دانشمندی می‌دید، به سراغش می‌رفت، تا از علم و دانش او سود جوید، و کسب فیض کند؛ لذا از لحاظ استاد فراوان داشتن، در میان عالمان هم عصر خود کم نظیر بوده است. استادان او را از شیعه و سنی، بیش از صد نفر نام برده‌اند.» (۶)

برای روشن شدن هر چه بیشتر زوایای علمی و روحی این شخصیت توانای جهان

اسلام، به ذکر چند تن از اساتید وی بسنده می‌شود.

۱ - ابوالفتوح رازی؛ که یکی از دانشوران و مفسران معروف شیعی است، شاگردش، منتجب الدین، در جای جای «الفهرست»، از این استاد فرزانه نام می‌برد و از او با احترام و بزرگی یاد می‌کند. ابوالفتوح اهل نیشابور خراسان بود. اما از آن دیار هجرت کرد، و در شهر ری اقامت گزید، تا اینکه کم کم به رازی معروف شد. نامش حسین و کنیه‌اش ابوالفتوح است، و صاحب تفسیر روض الجنان، که از منظر اهل نظر، در زمره بهترین تفسیر هائی است که بر قرآن نوشته‌اند. نسبت خاندان وی به قبیله خُزاعه می‌رسد که در ابراز عشق و ارادت خالصانه به امامان شیعی، بسیار معروفند. این قبیله به بدیل بن ورقاء خزاعی، که یکی از یاران و صحابه بزرگوار رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد، منسوب است. (۷)

منتجب الدین درباره او می‌گوید:

«استادم ابوالفتوح رازی دانشور برجسته، واعظ توانا و مفسر قرآن، که مردی دین‌دار و دین‌باور می‌باشد، صاحب تألیفات فراوان است. از جمله: روض الجنان فی تفسیر القرآن؛ و روح اللباب فی شرح الشهاب، من این هر دو کتاب را بر او خواندم.» (۸)

صاحب المناقب، ابن شهر آشوب مازندرانی که او نیز شاگرد ابوالفتوح است، می‌نویسد:

«استادم ابوالفتوح گرچه تفسیر روض الجنان را به زبان فارسی نوشت؛ اما تفسیر بسیار شگفتی است.» (۹)

و بعضی گفته‌اند این تفسیر در دقت نظر بی‌نظیر است. (۱۰)

او که از دانشمندان سده پنجم است، بنا به مشهور تربنش در جوار حضرت

عبدالعظیم در ری می‌باشد. (۱۱)

۲ - امین الاسلام طبرسی رحمه الله؛ صاحب تفسیر مجمع البیان: او که یکی از نامدارترین عالمان و فقیهان شیعی است، فضل نام دارد و کنیه اش ابوعلی است؛ ملقب به «امین الاسلام»؛ و مشهور به طبرسی. او دانشوری بزرگ، مفسری سترگ، فقیهی برجسته، نامور و موثق می‌باشد، که بیشتر برای تألیف تفسیر مجمع البیان مشهور است. کتابی که شخصیتی همانند شهید اول رحمه الله درباره اش می‌گوید: «در تفسیر، هیچ کتابی مانند این کتاب، تا عصر ما نوشته نشده است» (۱۲)

شاید بهتر باشد سخن شاگردش را بنگریم، که می‌فرماید:

«عالمی است فاضل، متدین، موجه و محل اطمینان. کتاب هائی تألیف کرد، که از جمله آنها مجمع البیان است. من او را دیدم و کتابهایش را بر او خواندم» (۱۳)

این مفسر فرزانه، اوان زندگی اش را در مشهد سپری می‌کرد، تا اینکه در سال ۵۲۳ هـ. ق از آن شهر کوچ کرده و به سبزوار رفت و باقیمانده عمر را در آن دیار زندگی کرد. به ظاهر این تفسیر را هم در این شهر نوشت. او در سال ۵۳۴ هـ. ق از نوشتن کتاب مجمع البیان فراغت یافت و ۲۵ سال آخر عمر خود را در این شهر بسر برد، تا اینکه در سال ۵۴۸ هـ. ق در همین شهر که از پایگاههای مهم شیعه محسوب می‌شد، زندگی را بدرود گفته، و مرغ روحش به بوستان بهشت پر کشید. بدن او را از سبزوار به مشهد رضوی بردند و در محلی معروف به جایگاه غسل پیکر پاک حضرت امام رضا علیه السلام به خاک سپردند. در روزگار ما آن مرقد پاک، مورد توجه و عنایت اصحاب دل است. (۱۴)

۳ - سید فضل الله راوندی کاشانی؛ معروف به «ضیاء الدین». او از شاخصترین و

ژرف اندیش‌ترین دانشوران شیعی است. آن علامه روزگار، دریای مواج دانش و قله سر به فلک کشیده فضل و اخلاق بود. (۱۵)

منتجب الدین که افتخار شاگردی‌اش را دارد، درباره او چنین می‌گوید:

«او علامه عصر و استاد دانشمندان زمان خود بود. او با سیادت که از

مختصات نریه پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است، در کمال فضل و دانش، شخصیت

برجسته عصر خویش به حساب می‌آمد. او را ملاقات کردم، و بعضی از

کتابهایش را بر او خوانده و قرائت کردم.

دانشمند معروف اهل سنت، سمعانی، حکایت دل انگیزی را نقل

می‌کند، که شخصیت بی‌کرانه سید فضل الله را می‌نمایاند؛ او می‌گوید:

«من به کاشان رفتم. می‌خواستم سید ابوالرضا کاشانی را از نزدیک ملاقات

کنم. سراغ خانه‌اش را گرفتم. وقتی نزدیک خانه او رسیدم، کنار در ورودی

چند لحظه‌ای ایستادم و منتظر شدم تا سید بیاید و در را به رویم بگشاید؛ در

این هنگام نگاهم به در خانه افتاد، دیدم گرداگرد آن، آیه «انما یرید الله

لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» (۱۶) **حک و نوشته شده**

است.

وقتی او را دیدم، همدم او شدم، او را فراتر از آنچه در دل و ذهن من بود،

یافتم. اخبار و روایاتی از او شنیدم؛ او نیز چند شعری از اشعار خود را به

من داد و من همه آنها را نوشتم.» (۱۷)

۴ - استاد دیگر منتجب الدین، پدر بزرگوارش، عیدالله بود که در جای جای

کتاب الفهرست نام او را می‌برد و مطالب ارزنده‌ای را درباره تراجم دانشمندان از

پدرش نقل می‌کند. او پدر خویش را چنین معرفی می‌کند:

«پدر بزرگوارم، دانشمند و فقیه برجسته و موجه شیعی است، و در ری زندگی می‌کند.» (۱۸)

شاگردان

طبیعی است چنین شخصیت عالقدر و بلند مرتبه‌ای که در حوزه دانش حدیث و تاریخ، رنجهای فراوانی کشیده و گنجهای پربهای اخبار و روایات را جمع آوری کرده است، شاگردانی صاحب نام داشته باشد؛ اما در کتابهای تراجم کمتر نامی از شاگردان او به میان آمده است؛ ولی آنچه مسلم و قطعی می‌نماید، بهره فراوان عبدالکریم رافعی - که خود عالمی برجسته از علمای اهل سنت است - از منتجب الدین قمی بهره فراوانی برده است. رافعی از سرچشمه زلال دانش او استفاده کرده، خود، مؤلف کتاب التدوین است، که در تراجم و شرح حال دانشمندان قزوین نوشته ؛ او می‌گوید:

«از خرمن دانش این مرد بزرگ استفاده و بهره فراوانی برده‌ام، آنقدر که نمی‌توانم حق او را در این نوشتار به جای آورم.» (۱۹)

منتجب الدین در حدیث دیگران

علی بن عبيدالله قمی بی تردید از برگزیدگان و نخبگان دانشمندان شیعی است. سترگی ابعاد وجودی و فکر و دانش او را می‌توان در آینه سخنان بزرگان و مورخان، مشاهده کرد.

رجال شناس و فقیه درجه اول شیعه، شهید ثانی رحمه الله می‌فرماید:

«شیخ منتجب الدین، محدثی است که روایات فراوانی را نقل می‌کند و

حدیث را با راهها] و سلسله سندها [ی مختلفی عرضه می‌دارد. او که از پدران و اجداد خود هم روایت دارد، مردی است دارای حافظه قوی و ضبط دقیق.» (۲۰)

صاحب وسائل الشیعه می‌گوید:

«منتجب الدین، مردی بود اهل فضل و کمال؛ دانشمندی موجه، راستگو، محدث، حافظ و علامه زمان.» (۲۱)

علامه مجلسی می‌فرماید:

«منتجب الدین از بزرگان موثقین و محدثین شیعه است، که کتاب فهرست او بسیار مشهور و معروف می‌باشد.» (۲۲)

عبدالله افندی، مؤلف ریاض العلماء نیز آورده است:

«او دریای بی کران دانش است. مردی است سعادت‌مند و دانشوری فقیه. محدث توانایی که سرآمد دانشمندان روزگار خویش است.» (۲۳)

محدث قمی رحمه الله می‌نویسد:

«علی بن عبیدالله قمی، قطب و محور محدثین شیعه است.» (۲۴)

مؤلف ریحانة الادب هم می‌گوید:

«منتجب الدین از بزرگان و محدثان شیعی است؛ عالمی است فرزانه؛ فقیهی است کامل و جلیل القدر. وی از نوادگان شیخ حسین رحمه الله برادر شیخ صدوق رحمه الله و نیز از هم عصران ابن ادریس حلی می‌باشد.» (۲۵)

این بود نمونه‌ای از سخن دانشوران اسلام، درباره چهره برجسته این فقیه، محدث و تاریخ نگار توانا.

تألیف و اثر

از آنجا که منتجب الدین از دانشمندان پرمایه و نویسندگان بلند پایه بود، آثار گرانبھائی خلق کرده و از خود به یادگار گذاشت. برخی از آثار منسوب به او عبارتند از: کتاب الفهرست؛ الاربعین؛ رساله فی اداء الفرائض لمن علیه القضاء؛ کتاب التحفه و تاریخ شهر ری. (۲۶)

از این آثار دو کتاب اول او مورد عنایت ویژه دانش پژوهان و عالمان دینی قرار گرفته است. کتاب الفهرست از هنگام تألیف تا عصر حاضر، یکی از دقیق‌ترین کتابھائی است که در تراجم نگارش یافته و تمام دانشمندان شیعه و سنی به آن اهمیت شگفتی داده‌اند. مؤلف آن درباره علت تألیف این کتاب می‌گوید:

«روزی در مجلس عزالدین یحیی ابن ابی الفضل که خود عالمی بزرگ بود و ریاست و مهتری علویین را در قم، به عهده داشت، حضور داشتم. سخن از کتاب اربعین نوشته ابوسعید محمد بن احمد نیشابوری به میان آمد. او از خوبی این کتاب اظهار تعجب و شگفتی می‌کرد؛ باز رشته سخنانمان به کتاب الفهرست شیخ طوسی، که نامھای روایتگران و دانشمندان شیعی را تا روزگار خویش گردآوری کرده است، پیوند خود. عزالدین گفت: «بعد از شیخ طوسی در این زمینه دیگر کتابی نوشته نشده است.» به او گفتم: «اگر خداوند به من عمری عطا کند، کتاب هائی را در این مورد تألیف خواهم کرد؛ بر همین اساس نوشتن کتاب اربعین و الفهرست در ترجمه و شرح حال دانشمندانی که بعد از شیخ طوسی زندگی می‌کردند را آغاز کردم.» (۲۷)

اهمیت کتاب الفهرست

همان گونه که گفتیم، کتاب الفهرست منتجب الدین از معتبرترین کتاب هائی است که از روزگار مؤلف تا زمان ما مورد عنایت دانشوران شیعی و سنی قرار گرفته است. عالمان بلند پایه‌ای همانند شهید اول، شهید ثانی، شیخ بهاء الدین عاملی و دیگران، این کتاب را به خط خود استنساخ کرده‌اند؛ حتی صاحب وسائل الشیعه کتاب امل الامل را که می‌نوشت، نسخه‌ای از الفهرست را به خط شهید ثانی رحمه‌الله در نزد خود حاضر داشت. وی در ۲۵۷ مورد مطالب امل الامل را از الفهرست منتجب الدین نقل می‌کند و این نشان از اعتماد بزرگان اسلام بر این کتاب دارد. (۲۸)

از جمع دانشمندان سنی نیز ابن حجر عسقلانی بارها در کتاب‌های خود از آن استفاده کرده و نام الفهرست را به صراحت ذکر نموده است. (۲۹)

علامه أرموی در مقدمه کتاب الفهرست می‌نویسد: «آیت الله بروجردی رحمه‌الله من گفت: «چندین سال از عمر خویش را در تنظیم و مرتب کردن کتاب الفهرست صرف کردم.» (۳۰) به هر حال یکی از منابع اصیل و قابل اعتماد در معرفت و شناخت دانشمندان شیعی در سده ششم، این کتاب است. او با ذکر نام ۴۴ دانشور شیعی احیاناً ترجمه و شرح حالی را هم از آنان به اجمال ارائه می‌دهد. این کتاب برای يك پژوهشگر در حوزه رجال‌شناسی غنیمتی بسیار باارزش است.

الاربعة

این اثر نیز در نهایت اشتهار و اعتبار است، مؤلف دانشمندش چهل روایت را به نقل از چهل نفر از استادان خود، از چهل تن از صحابه رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در فضائل علی

بن ابیطالب علیه السلام نقل می‌کند و در پایان کتاب چهارده داستان شگفت را در معجزات امیرالمؤمنین به کتاب می‌افزاید. (۳۱)

گلچینی از روایات

در حساب علی علیه السلام

در کتاب الاربعین، با واسطه به نقل از ابراهیم بن مهران، آمده است:
«در همسایگی ما در شهر کوفه تاجری بود، با کنیه ابو جعفر؛ او خوش معامله بود و هر گاه یکی از علویین یا سادات بدهکار نزد وی می‌رفت و فرصتی می‌خواست، سخت نمی‌گرفت؛ اگر پول داشت، از او می‌گرفت و گرنه به شاگردش می‌گفت: «این مبلغ را به حساب علی علیه السلام بنویس.» روزگار او چنین می‌گذشت تا اینکه ورق برگشت، و پریشانی و فقر به او روی آورد. درب دکان را بست و خانه نشین شد. گاهی به دفتر حساب‌های خود نگاه می‌کرد، اگر می‌دانست بدهکارش زنده است، کسی را نزد او می‌فرستاد تا آن مبلغ طلبکاری را از او بگیرد؛ و اگر می‌دید از دنیا رفته، یا چیزی ندارد، روی اسم او در دفتر خط می‌کشید. در همین روزگار سخت، روزی کنار در خانه نشسته بود و به دفترش نگاه می‌کرد، ناگهان مردی ناصبی از دشمنان علی علیه السلام و فرزندان حضرت از آنجا می‌گذشت؛ از روی تمسخر و طعنه به او گفت: «بدهکار بزرگت علی بن ابیطالب با تو چه کرد؟» آن مرد غمگین و دل شکسته از این سخن از جایش بلند شد و به درون خانه رفت؛ چون شب شد خوابید و در عالم خواب دید حضرت رسول صلی الله علیه و آله

امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام که در جلو آن حضرت حرکت می‌کردند، راه می‌رفتند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: «پدرتان کجاست؟»
 علی علیه السلام جواب داد: «یا رسول الله! در محضر شما هستم.» حضرت علی علیه السلام پشت سر پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله به علی فرمود: «یا علی! چرا حق این مرد را نمی‌دهی؟» عرض کرد: «یا رسول الله! حق او را با خود آورده‌ام.» فرمود: «به او بده.» سپس حضرت علی علیه السلام کیسه‌ای سفید به او داد، و فرمود: «این هم حق و طلب تو.» رسول اکرم صلی الله علیه و آله به آن مرد فرمود: «آن را بگیر و هر کدام از فرزندان من از تو چیزی خواست او را رد مکن. از این پس فقری برای تو نیست.» آن مرد می‌گوید: از خواب بیدار شدم و کیسه درهم در دستم بود. به همسرم گفتم: «خوابی یا بیدار؟» گفت: «بیدارم.» گفتم: «چراغ را روشن کن.» چون نگاه کردم، دیدم در آن کیسه هزار دینار است. دفتر حساب را خواستم، معلوم شد آنچه را به حساب علی علیه السلام نوشته‌ام بی کم و زیاد هزار دینار می‌شود. زن گفت: «ای مرد! از خدا بترس! مبادا فقر و بیچارگی تو را واداشته که بعضی از تجار را فریب داده و مال او را گرفته باشی!» آن مرد گفت: «به خدا قسم چنین نیست.» پس شرح ماجرا را برای همسرش نقل می‌کند. (۳۲)

شأن و مقام علی علیه السلام

منتجب الدین در جای دیگر، با واسطه از سعید بن جبیر نقل می‌کند که گفت:
 «این عباس که در آخر عمر از چشم نابینا شده بود، پسرش او را با عصا راه می‌برد، روزی بر جمعی از قریش می‌گذشت، چون صدای آنان را

شنید، ایستاد و سلام کرد. آنها نیز به احترامش از جای برخاستند و سلام او را جواب دادند؛ ابن عباس هم به راه خویش ادامه داد. پسرش در راه به او گفت: «شنیدی چه گفتند؟» گفت: «نه.» گفت: «به علی بد می‌گفتند.» ابن عباس گفت: «مرا پیش آنان برگردان.» پس به آنان رو کرد و گفت: «کدام يك از شما بودید که به خدا ناسزا گفتید؟» گفتند: «ابن عباس! کسی که به خدا ناسزا گوید، کافر است و از دین خارج.» گفت: «کدام يك از شما بودید که به رسول خدا ﷺ ناسزا گفتید؟» باز گفتند: «کسی که به رسول خدا ﷺ بد بگوید، مشرک است.» گفت: «چه کسی به علی علیه السلام ناسزا گفت؟» گفتند: «آری، ما به علی بد گفتیم.» ابن عباس گفت: «خدا را گواه می‌گیرم از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هر کس به علی ناسزا گوید، مرا ناسزا گفته و کسی که به من ناسزا گوید، خدا را ناسزا گفته است.» شما همه کافر شدید!» (۳۳)

كمك علی علیه السلام به یتیمان

مؤلف اربعین از زبان عبدالواحد می‌گوید که:

«در بیت الحرام به طواف خانه خدا مشغول بودم، که ناگهان چشمم به دو دختر که نزدیک رکن یمانی ایستاده بودند، افتاد. یکی از آنان به خواهرش گفت: «نه، به حق آن برگزیده به خلافت و آن حاکم عدل سیرت پاک نیت، شوهر فاطمه مرضیه علیه السلام که این چنین نیست.» عبدالواحد می‌گوید که وقتی سخنان او را شنیدم، جلو رفتم. گفتم: «خانم! این مردی که با این اوصاف است و به او سوگند خوردید، کیست؟» در پاسخ گفت: «بزرگ بزرگان، آموزگار احکام دین، تقسیم کننده بهشت و جهنم، جهاد

**کننده با کفار و گنهکاران و ستمگران، استاد اخلاق، رهبر امت،
امیرمؤمنین، امام مسلمین و شیر ظفرمند میدان های جنگ و حماسه، علی
بن ابیطالب علیه السلام است.**

گفتم: «چگونه او را می شناسید؟» گفت: «چگونه او را نشناسیم در
حالی که پدرمان در نبرد صفین در کنار علی علیه السلام به شهادت رسید؟! روزی
علی علیه السلام به خانه مادرمان آمد و فرمود: «حال شما چطور است ای مادر
یتیمان؟» مادر گفت: «خوبیم، ای امیر مؤمنان!» سپس علی به من و خواهرم
رو کرد. من نوعی بیماری در صورت داشتم که نزدیک بود، چشمان خود را
برای آن از دست بدهم. وقتی حضرت مرا با آن حالت دید، آهی برآورد و
دست خود را به صورت من کشید و چشمانم باز شد. - الان هم به برکت
دست امیرالمؤمنین علیه السلام خیلی چیزها را می توانم از دور ببینم. - سپس
حضرت با کمک کردن به ما از بیت المال، ما را خوشحال کرده و تشریف
بردند.»

عبدالواحد ادامه می دهد: خواستم به آنان مقداری کمک کنم ؛ اما
گفتند: «هرگز! ما کمک تو را قبول نمی کنیم، چون اکنون در سایه عنایت امام
حسن مجتبی علیه السلام زندگی می کنیم و کمک های آن حضرت علیه السلام به ما
می رسد، از کمک تو بی نیاز هستیم.» (۳۴)

هجرت از پی تحقیق

از تتبع و بررسی در کتاب الفهرست به دست می آید که منتجب الدین، این
دانشمند فرزانه و شیفته دانش و حدیث، برای گردآوری اخبار و روایات و شناخت

دقیق دانشمندان جهان اسلام، گام در راه سفر نهاده و به شهرهای مختلفی همانند اصفهان (۳۵) خراسان (۳۶)، کاشان (۳۷)، خوارزم (۳۸)، و حله عراق (۳۹)، رفته است. نتیجه این رنج‌ها و زحمات توان فرسا، تألیف چنین اثر گران‌قیمت و ارزشمندی است که از مدارك معتبر و موثق شناخت دانشمندان سده ششم به شمار می‌آید. منتجب الدین این مرد سترگ سفر به کوی دوست بعد از اینکه قریب به يك قرن عمر خویش را در مسیر دانش‌طلبی، تألیف کتاب، نشر و گسترش فضائل امامان شیعه، بویژه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام صرف کرد، به گفته مشهور دانشوران اسلامی سرانجام در سال ۵۸۵ هـ. ق روح مقدسش از عالم خاک به افلاک پر کشید؛ (۴۰) و قلب پاك او که با عشق به خاندان علی علیه‌السلام می‌طپید، از کالبد جان به آشیان جانان شتافت. یادش گرامی و راهش پر رهرو باد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - امل‌الامل، از شیخ حر عاملی، متوفای ۱۱۰۴، ج ۲، ص ۱۶۷ و ص ۱۹۴؛ معجم رجال‌الحديث، آیت الله خویی (ره)، ج ۱۲، ص ۸۷؛ ریحانه الادب، ج ۶، ص ۹، از محمد علی مدرس تبریزی، الکنی و الالقاب، شیخ عباس قمی، متوفای ۱۳۵۹ هـ. ق، ج ۳، ص ۱۷۴؛ روضات الجنات از میرزا محمد باقر خوانساری، متوفای ۱۳۱۳، ج ۴، ص ۳۱۴؛ تنقیح المقال، شیخ عبدالله ممقانی، ج ۲، ص ۲۹.
- ۲ - الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۱۷۴؛ مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، متوفای ۱۳۲۰ هـ. ق، ج ۳، ص ۳۶۵؛ مقدمه الفهرست، محدث ارموی، ص ۷؛ و چند منبع دیگر.
- ۳ - الفهرست، منتجب الدین، ص ۴۶؛ الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۱۷۴؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۱۶.
- ۴ - ریاض العلماء از میرزا عبدالله افندی اصفهانی، متوفای ۱۱۳۰ هـ. ق، ج ۴، ص ۱۴۵؛ الفهرست، ص ۴۶؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۷۳؛ و جامع الروات از محقق اردبیلی، ج ۱، ص ۱۹۳.
- ۵ - ریاض العلماء، ج ۴، ص ۱۴۶؛ فرهنگ معین، ج ۳، ماده کیا و غیره.
- ۶ - الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۱۷۴؛ روضات الجنات؛ ج ۴، ص ۳۱۶؛ و مقدمه الفهرست، محدث ارموی، ص ۸.

- ۷ - الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۱۳۰؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۱۴؛ فوائد الرضویه، ص ۱۴۶؛ و مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۴۸۹.
- ۸ - الفهرست، ضمیمه بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۲۲، چاپ بیروت؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۱۴؛ فوائد الرضویه، ص ۱۴۶.
- ۹ - روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۱۶.
- ۱۰ - مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۴۱۰.
- ۱۱ - روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۱۶؛ الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۱۷۴؛ قول دیگر این است که در اصفهان مدفون است. مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۴۱۰.
- ۱۲ - روضات الجنات، ج ۵، ص ۳۵۷؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۴۱۴؛ فوائد الرضویه، ص ۳۵۰.
- ۱۳ - الفهرست، محدث ارموی، ص ۵۹.
- ۱۴ - روضات الجنات، ج ۵، ص ۳۵۱؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۴۰۶؛ فوائد الرضویه، ص ۵۵۰.
- ۱۵ - روضات الجنات، ج ۵، ص ۳۶۵؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۳۹۵؛ روضات الجنات، ج ۵، ص ۳۶۵؛ الفهرست، همراه بحار، ج ۱۰۲، ص ۲۱۵؛ الفهرست، تصحیح ارموی، ص ۵۹.
- ۱۶ - سوره احزاب، آیه ۳۳، این آیه شریفه در شأن اهل بیت عصمت نازل شده است.
- ۱۷ - روضات الجنات، ج ۵، ص ۳۶۵؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۳۹۵؛ الفهرست، همراه بحار، ج ۱۰۲، ص ۲۱۵ و الفهرست، ارموی، ص ۵۹.
- ۱۸ - الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۳۹۶؛ الفهرست، محدث ارموی، ص ۷۷.
- ۱۹ - مقدمه کتاب الفهرست، تصحیح ارموی، ص ۷؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۱۶.
- ۲۰ - درایة الحديث، ص ۱۲۵.
- ۲۱ - امل الامل، ج ۲، ص ۱۹۴.
- ۲۲ - بحار الانوار، ج ۱، ص ۳۵.
- ۲۳ - روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۱۶، به نقل از ریاض العلماء، ج ۴، ص ۱۴۴.
- ۲۴ - فوائد الرضویه، ص ۳۱۰.
- ۲۵ - ریحانه الادب، ج ۶، ص ۹؛ ریاض العلماء، ج ۴، ص ۱۴۶.
- ۲۶ - بحار الانوار، ج ۱، ص ۳۵؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۱۸؛ ریحانه الادب ج ۶، ص ۹؛ و مقدمه الفهرست از محدث ارموی، ص ۸.
- ۲۷ - مقدمه کتاب الفهرست.
- ۲۸ - امل الامل، ج ۱ و ۲.
- ۲۹ - الفهرست، تحقیق محدث ارموی، ص ۸ و ۹؛ النریعه، ج ۱۶، ص ۳۹۵.
- ۳۰ - مقدمه کتاب الفهرست، محدث ارموی.
- ۳۱ - روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۱۸.
- ۳۲ - فوائد الرضویه، ص ۱۴۶؛ ریحانه الادب، ج ۶، ص ۱۰، به نقل از بحار الانوار.

- ۳۳ - فوائد الرضویه، ص ۳۱۲؛ به نقل از اربعین منتجب الدین.
- ۳۴ - فوائد الرضویه، ص ۳۱۴.
- ۳۵ - ریاض العلماء، ج ۴، ص ۱۴۷.
- ۳۶ - الفهرست، ص ۹۷.
- ۳۷ - همان، ص ۹۶.
- ۳۸ و ۳۹ - همان، ص ۹۹.
- ۴۰ - روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۲۷؛ الذریعه، ج ۱۶، ص ۴۹۶؛ ریحانه الادب، ج ۶، ص ۹؛ الکنی و
اللقاب، ج ۳، ص ۱۷۴؛ ریاض العلماء، ج ۴، ص ۱۴۱، و مرحوم علامه ارموی آن را در الفهرست، ص
۳۹۹ بعد از سال ۵۸۵ نوشته‌اند.

محمد بن علی بن محبوب قمی

« نماد ایمان »

* * *

ابوالحسن ربانی صالح آبادی

جای عکس

محمد بن علی

بن محبوب قمی

هر کس که با مقوله اندیشه و فرهنگ سر و کار دارد و با نگاهی ژرف به تاریخ بشری می‌نگرد، این حقیقت آفتاب گونه را درمی‌یابد که اندیشه و اندیشمند، و دانش و دانشمند در میان تمام ملل، با هر عقیده و مرام و مسلکی که باشند، احترام و اهمیت ویژه‌ای دارند. چه این قشر فرهیخته و خردورز، پایه‌های خلل‌ناپذیر استقلال و پیشرفت ملت‌ها باشد.

با وجود این، وقتی به آئین آسمانی و جاودانه اسلام نظر می‌افکنیم، می‌بینیم اسلام بهترین تجلیل‌ها و ستایش‌ها را از علم و علم‌پژوهان کرده است. پرچمدار این طبقه اندیشمند هم خود قرآن است، به طوری که نام عالم را در کنار نام خدا و فرشتگانش می‌آورد. (۱) باری، این است رمز بر پاکردن یادمانهای اهل دانش. از جمله اخگران درخشنده آسمان قم، دانشمندی است بزرگ و فرزانه، به نام محمد و کنیه ابوجعفر، او که نام پدرش علی است، به قم و خاندان رفیع و نبیل این

شهر که اشعریون باشند، منسوب است؛ لذا او را «اشعری قمی» می‌خوانند. (۲)

طلوع ستاره

تاریخ ولادت این محدثان و فقیهان گمنام تاریخ، کمتر به چشم پژوهشگران تراجم می‌آید، لذا تاریخ تولد آنان بیشتر در هاله‌ای از ابهام و اجمال قرار می‌گیرد. بنابراین نمی‌توان آن چنان که باید در این زمینه اظهار نظر کرد، جز با توسل به يك سری شواهد و قرائن، برای تعیین تاریخ تقریبی از طلوع این ستاره‌های پرفروغ. بنابراین می‌توان حدس زد که تولد این بزرگوار، در نیمه اول سده سوم هجری قمری است. یکی از شواهد ما، احمد بن ادریس قمی رحمه الله است. وی یکی از استادان معروف شیخ کلینی رحمه الله است و خود نیز در زمره شاگردان محمد بن علی بن محبوب قمی به حساب می‌آید. وقتی ایشان در سال ۳۰۶ هجری قمری به جوار رحمت حق پیوسته باشد، طبعاً استادش باید در اواسط سده سوم چشم به جهان گشوده و شبستان زندگی پدر را به قدم خود رونق و صفا بخشیده باشد.

اساتید

از اخبار و روایات زیادی که این مرد بزرگ از خود به یادگار نهاده، برمی‌آید که ایشان عاشق علم و دانش به ویژه اخبار و آثار اهل بیت پاك پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد؛ همان‌طور که در این راه نورانی و مقدس تلاش‌های بس گسترده و خدایسندانه‌ای هم داشته است. ایشان محضر استادان بزرگ و زیادی را درك کرده و با کسب فیض از خرمن دانش آنان بهره‌های فراوانی برده است. آن گونه که آیت الله خوئی رحمه الله در کتاب گرانسنگ معجم رجال الحديث و سایر کتاب‌های خود نگاشته‌اند:

«او در حدود ۱۱۰ استاد روایت و حدیث داشته است.» (۳)

در آن روزگاران بسیار سخت که بیشتر مسافرت‌ها با خطر همراه بوده، این پدیده بسیار شگفت می‌نماید که چگونه جان تشنه او به کلام اهل بیت علیهم‌السلام سیراب نمی‌شد. همیشه در صدد بود از هر کس در هر نقطه‌ای از مراکز حدیث که بتواند سخنی از امامانش بشنود و آنها را بنویسد؛ تا بنیادهای معرفت دینی و عقیدتی جاودانه‌ای را برای نسل‌ها و مؤمنان تاریخ بنا گذارد.

در این مقال، برای آشنایی بیشتر با شخصیت این محدث جلیل، به شرح حال جمعی از اساتید او که معروف و مشهورترند، می‌پردازیم.

۱ - یعقوب بن یزید انباری؛ که محمد بن علی بن محبوب از ایشان ۵۴ حدیث نقل می‌کند. (۴) یعقوب که یکی از اصحاب امام رضا علیه‌السلام، امام جواد علیه‌السلام و امام هادی علیه‌السلام می‌باشد، شخصیتی است نامدار و موثق. (۵)

او در اواخر عمر خود به بغداد منتقل شد، کنشی می‌گوید:

«**یعقوب بن یزید انباری به قمی معروف است، و به گفته حسن بن علی فضال، یعقوب، کاتب ابودلف قاسم بوده است.**» (۶)

نگاهی به شخصیت ابودلف

در اینجا بسیار جالب است به مردی اشاره داشته باشیم که یعقوب بن یزید، منشی و کاتب او بوده است.

بسیاری از دانشمندان معروف جهان اسلام از روزگار وی تا کنون از ایشان به نیکی یاد کرده‌اند؛ به عنوان کسی که با وجود برجستگی‌های بزرگ در فرهنگ، ادب، سیاست، حکمرانی، شجاعت، احسان و بخشش، به امامان شیعه باور و اعتقادی عمیق داشته است. سخنان این صاحب نظران درباره آن سیاستمدار فرهیخته و مرد

فرهنگ، شمشیر و سخاوت، می‌تواند گامی برای شناخت بهتر و ژرفتر از او باشد. این ندیم می‌نویسد:

«ابودلف رئیس طائفه و عشیره خود بود و علاوه بر حکمرانی، خود در جرگه ادیبان و شاعران توانا بود.» (۷)

مسعودی می‌گوید:

«او بزرگ قبیله خود بود. شاعری توانا و قهرمانی بسیار شجاع، که در سال ۲۲۶ از دنیا رفت. مردی که با گرایش به تشیع، به علی بن ابیطالب علیه‌السلام عشق و محبت می‌ورزید.» (۸)

ذهبی نیز چنین می‌آورد:

«ابودلف حکمران سرزمین کرج و اطراف آن، انسانی بود شجاع و دلاور، بسیار سخاوتمند و شاعری توانا. در نبرد با بابک خرم‌دین، فرماندهی سپاه اسلام به دست او بود؛ و باز او بود که آن طائفه را نابود کرد. وی در روزگار معتصم عباسی مدتی حکمران دمشق بود، و در سال ۲۲۵ از دنیا رفت.» (۹)

ابن خلکان در وفیات الاعیان، کتاب جهانی و پر آوازه خود چنین می‌نگارد:

«ابودلف یکی از فرماندهان و سرداران مأمون و معتصم عباسی بود. وی مردی بود بزرگوار، با شخصیت، بخشنده، شجاع و اهل دانش و ادب؛ به گونه‌ای که فرهیختگان و دانشوران عصر، از خرمن دانش و ادب او بهره می‌بردند. او چندان سخاوت داشت، که خود بارها مقروض شد. ساختن شهر کرج را پدرش آغاز کرد و ابودلف آن را وسعت بخشید. وی به همراه خاندان و عشیره‌اش در آنجا ساکن بود.» ابودلف به امامان شیعه به شدت

علاقمند بود و می‌گفت: «هر آنکس که پیرو امامان شیعی نباشد نتوان او را

حلال‌زاده شمرد»

برای همین وی به سادات و فرزندان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علاقه ویژه‌ای داشت، به گونه‌ای که می‌گویند: در هنگام مرگ، که اندک زمانی حالش بهبود یافته بود، به اطرافیان خود نظر افکند و گفت: «آیا از ارباب نیاز و حاجت، کسی هست که بر در سرای باشد؟» به او گفتند: «آری، ده نفر از سادات و اشراف خراسان حضور دارند. مدتی است که به اینجا آمده‌اند و منتظرند حال شما خوب شود.» و ایشان با حال نامناسبی که داشت، دستور داد سادات را وارد کنند، وقتی از احوال آنها جویا شد، فهمید که زندگی بر آنان به سختی می‌گذرد و در تنگنای معیشت قرار دارند. دستور داد، به هر کدام دو کیسه زر بخشیدند که در هر کیسه هزار اشرفی قرار داشت به اضافه مقداری پول برای مخارج راه؛ سپس به آنان فرمود: «این کیسه‌ها و پولها را به خانواده‌های خود برسانید.» آنگاه گفت: «من از شما به پاداش این نیکی، می‌خواهم که هر يك شجرنامه و سلسله نسبشان را از پدر خود تا امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حضرت فاطمه علیه‌السلام بنویسید و در پایان گواهی دهید که: «ای پیامبر! ما در تنگی و سختی معاش بودیم، از شهرهای دور نزد ابودلف آمدیم و او به هر يك از ما دو هزار دینار برای خشنودی و طلب شفاعت از تو احسان نمود.» سادات ذریه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هم خواسته او را اجابت کرده، نوشته‌هایشان را به او دادند. آن مرد عاشق اهل بیت علیهم‌السلام دستور داد، تمام آن نوشته‌ها و گواهی‌نامه‌ها را درون کفنش بگذارند و با او دفن کنند. (۱۰)

علامه سید محسن امین درباره‌اش چنین می‌گوید:

«ابودلف، امیری مشهور و معروف به بخشش و شجاعت بود، او اهل

شهری بود در نزدیکی همدان، شاعری بود ادیب و جنگجوی شجاع، او اما

با اینکه هنوز جوان می‌نمود، از طرف هارون الرشید، حکمران منطقه بزرگی از عراق عجم شد، تاریخ عرب همانند این شخصیت فرزانه و شجاع کمتر سراغ دارد. او نمونه و الگویی از اخلاق و مردانگی است که هم در عرصه دنیا و سیاست به جایگاه رفیعی دست یازید، هم در دین و دیانت. (۱۱)

مرحوم دهخدا نیز در لغتنامه می‌نویسد:

«او یکی از سرهنگان و امیران مأمون و معتصم و مرجع ادیبان و دانشوران بود. خلیفه او را حکومت کردستان داد و در شهر کرج - کره رود فعلی - زندگی می‌کرد. (۱۲)

این که در منابع متعدد گفته می‌شود او فرمانروای کرج بود، منظور کرج فعلی که در نزدیک تهران است، نیست. یاقوت حموی می‌گوید:

«کرج شهری است بین اصفهان و همدان که به همدان نزدیکتر است.

ابودلف آنجا را به عنوان شهر بنیاد کرد و آن را وطن خود قرار داد.» (۱۳) به هر حال آن شهر در عصر روزگار ما، وجود ندارد. (۱۴)

۲ - محمد بن الحسین ابی الخطاب، با کنیه ابوجعفر که یکی از نام آورترین چهره‌های برجسته حدیث و فقه شیعی است. همه گزارش دهندگان تراجم و راویان، او را به بهترین وجه ستوده‌اند. وی از یاران سترگ امام رضا علیه‌السلام، امام جواد علیه‌السلام و امام عسکری علیه‌السلام می‌باشد.

مرغ جان ایشان در سال ۲۶۲ هـ. ق به شاخسار ابدیت پرواز کرد. محمد بن علی بن محبوب از این استاد فرزانه ۲۱۰ روایت نقل می‌کند. (۱۵)

۳ - عباس بن معروف قمی؛ این بزرگ مرد هم از خاندان رفیع اشعری بوده و محدثی است برجسته. ایشان که بسیار هم معروف می‌باشد، از یاران موثق و بزرگوار امام رضا علیه السلام و امام هادی علیه السلام است. اکثر قریب به اتفاق گزارش‌دهندگان شرح حال محدثان شیعه، او را ستوده و به شخصیتش ارج می‌نهند. ابن محبوب ۸۴ روایت از او به یادگار حدیث می‌کند. (۱۶)

۴ - احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی؛ این شخصیت بلند مرتبه شیعی، در قله کمال و دانش و فضل قرار دارد. جمیع مورخان او را ستوده‌اند و بدو توجه ویژه‌ای دارند. ایشان ضمن اینکه فقیه دین شناس و محدثی جامع بود، ریاست شهر قم را هم، بر عهده داشت و به اصطلاح، سیاستمدار بود. ابن محبوب از این استاد علم در حدیث شیعه، ۱۴۰ روایت می‌آورد. (۱۷)

۵ - حسن بن محبوب سزاد؛ او بزرگترین و معروفترین روایتگر آثار و اخبار اهل بیت علیهم السلام است. اگر کسی کتاب‌های چهارگانه و معروف شیعه را مورد عنایت قرار دهد، نام مبارک و شریف حسن بن محبوب را به همراه استاد بزرگ او، علی بن رثاب، بسیار می‌بیند. او محدثی است که توانسته قله رفیع روایات اهل بیت علیهم السلام را ببیماید، و به سرچشمه فقه و حدیث شیعه دست یابد. تمام مورخین او را به زیباترین قلم و محکم‌ترین بیان ستایش کرده‌اند و ایشان را از یاران موثق و مبرز امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام بر شمرده‌اند. وی از ۶۰ نفر از یاران امام صادق علیه السلام روایت نقل می‌کند. او یکی از افراد گروه اصحاب اجماع - که مورد اعتماد و توجه ویژه فقیهان و عالمان شیعه هستند - می‌باشد.

درباره حسن بن محبوب می‌نویسند که جناب پدر بزرگوارش محبوب، در مقابل هر يك حدیثی که حسن از علی بن رثاب روایت می‌کرد، به او يك درهم نقره صله

می‌داد. حسن بن محبوب در سال ۲۲۴ هـ. ق جان به جان آفرین تسلیم کرد و روح مقدسش به ملکوت اعلی پیوست. (۱۸)

۶ - **علی بن یسندی قمی**؛ او هم یکی از استادان ابن محبوب است که عالمان رجال از او به نیکی یاد کرده و به او اعتماد دارند. او نیز در زمره روایتگرانی است که روایات زیادی را از امامان اهل بیت علیهم‌السلام نقل کرده‌اند. جناب ابن محبوب از این مرد بزرگوار ۵۷ روایت از خود به یادگار گذاشته است. (۱۹)

شاگردان

با شناخت اساتید ابن محبوب، پرده‌ای از شخصیت نهفته‌اش کنار می‌رود، چهره او آشکارتر می‌شود. از این رو - با توجه به آنچه نگاشتیم - جمعی از نخبگان و عالمان شیعه هم در محضر این استاد حدیث، زانوی شاگردی به زمین زدند، و او با انتقال آنچه از روایات و آثار نورانی اهل بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرا گرفته بود، امانت‌های گرانبهایی را که از سلف صالح به او رسیده بود؛ با کمال دقت و توجه به آیندگان سپرد. در این نوشتار به ذکر سه تن از شاگردان به نام ابن محبوب بسنده می‌کنیم:

۱ - **محمد بن یحیی عطار قمی**؛ با کنیه ابوجعفر که به خاندان محدث و عالم پرور اشعری منسوب است، شخصیتی است معزز و معظم و مورد عنایت رجال شناسان. وی استاد مرحوم کلینی بود. محدثی است با روایات متعدد، بزرگ دانشمندان شیعه قم و صاحب تألیفات متعدد. (۲۰)

۲ - **احمد بن ادريس**؛ کنیه‌اش ابوعلی است، منسوب به اشعری و معروف به «قمی». او هم استاد مرحوم کلینی بوده، و یکی از کم نظیرترین دانشمندان بزرگ شیعه است. او در فضل، علم، فقه، حدیث و اعتقاد، در موقعیت والایی قرار داشت،

تمام تراجم نویسندگان از این محدث گرانقدر با تجلیل و تعظیم یادکرده‌اند. نجاشی می‌گوید:

«او فقیه‌ی موثق، دارای روایات صحیح و کثیر الروایه است.» (۲۱)

و بیشتر روایات محمد بن علی بن محبوب به وسیله این شاگرد برجسته‌اش به دانشمندان بعد از ایشان منتقل گشته است.

شیخ در رجال، در دو جا از او یاد می‌کند: در يك مورد، او را در باران امام عسکری علیه‌السلام آورده است و می‌گوید: «با آن امام علیه‌السلام ملاقات کرد، ولی روایتی از ایشان ندارد.» (۲۲) و در جای دیگر چنین می‌نگارد: «احمد بن ادريس اشعری قمی یکی از فرماندهان بود.» (۲۳) ولی مشخص نیست در کجا وی چنین منسبی را داشته است؟ او بعد از عمری با برکت، که بیشتر آن را در راه ترویج و گسترش آثار و اخبار امامان معصوم علیه‌السلام صرف کرد، در سفر بازگشت از مکه در نزدیکی شهر کوفه کبوتر روحش از قفس تنگ دنیا آزاد گشت و به ملا اعلی پیوست. (۲۴) روحش شاد.

۳ - علی بن الحسین بن بابویه رحمه‌الله، (۲۵) جناب علی بن الحسین رحمه‌الله پدر بزرگوار شیخ صدوق رحمه‌الله است. نام شریف این پدر و فرزند، چونان دو ستاره تابناک و پرفروغ، بر تارک آسمان علم و تقوا و حدیث، تا قیام قیامت خواهد درخشید.

بهترین و زیباترین ترسیم از چهره این فرزانه شیعه، سخن بلند رجالی بزرگ نجاشی است. او درباره علی بن الحسین بن بابویه چنین داد سخن می‌دهد:

«او اهل قم و کنیه‌اش ابوالحسن بود؛ از دانشمندان قم و برجسته‌ترین

آنها است. انسانی فقیه، عالم، موثق و نامور. ایشان به عراقی رفت و با

ملاقات نائب خاص امام عصر علیه‌السلام، شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رحمه‌الله يك سلسله مسائل شرعی از او سؤال کرد و سپس از قم نامه‌ای به جناب حسین

بن روح نوشت تا آن را به حضرت ولی عصر علیه السلام برساند. در آن نامه از امام علیه السلام خواسته بود تا حضرت علیه السلام دعا فرمایند، خداوند به او فرزندی عطا کند. امام علیه السلام نیز در جواب نوشتند: «ما از خداوند تبارك و تعالی خواستیم و در پیشگاه او دعا کردیم، خداوند به زودی دو فرزند پسر، که فرزندان خوبی و نیکی هم خواهند بود، به شما عطا می‌کند.» و همین طور شد. یکی از آن دو فرزند، جناب شیخ صدوق رحمه الله بود که می‌گویند بارها چنین افتخار می‌کرد: «من به دعای امام زمان علیه السلام به دنیا آمدم.» و دیگر برادر بزرگوارش حسین رحمه الله بود. (۲۶)

شیخ طوسی رحمه الله آورده است که: این سوره قمی می‌گوید:
«هر زمان ابوجعفر، شیخ صدوقی و برادرش ابوعبدالله، اخبار و روایات اهل بیت علیه السلام را نقل می‌کردند، مردم از این همه حافظه تعجب کرده و می‌گفتند: «این مقام و شأن شما برای این است که به دعای حضرت امام عصر (عج) به دنیا آمدید.»؛ این سخن در میان مردم قم مشهور است.» (۲۷)

صحابی امام

آن گونه که از کلام و سخن بزرگان تراجم به دست می‌آید، محمد بن علی بن محبوب قمی را در شمار یاران معصومین علیه السلام ذکر نکرده‌اند، اگر چه به ظاهر روزگار حیات امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام را درك نموده است، بر این اساس شیخ طوسی او را در گروه محدثان و دانشمندانی آورده است که از امام علیه السلام روایت نقل نکرده‌اند. (۲۸) اما محقق توانا، حضرت آیت الله خوئی رحمه الله در کتاب رجال خود آورده

است:

«این محدث بزرگ از فقیه علیه السلام روایت و حدیث می‌کند.» (۲۹)

همانا بر اهل فضل و دانشوران محقق پوشیده نیست که واژه «فقیه» در روایات معمولاً و بیشتر به حضرت کاظم علیه السلام گفته می‌شود، همانند العالم؛ ولی از آنجایی که فاصله زمانی بین امام موسی بن جعفر علیه السلام و این محدث شیعی بسیار زیاد است، تقریباً محال می‌نماید که او بتواند بدون واسطه از آن امام همام روایت نقل کند؛ ولی اگر مقصود از فقیه، امام هادی علیه السلام و یا امام عسکری علیه السلام باشد، دور از حقیقت نتواند بود؛ چون همان‌گونه که گفته شد، اگر چه بیشتر به حضرت کاظم علیه السلام فقیه می‌گویند، اما در عرف روایات برای حضرت هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام هم واژه فقیه در قالب «سألت عن الفقیه علیه السلام» یا «کتب الی الفقیه علیه السلام» بکار رفته است. این شهر آشوب، صاحب المناقب نیز همان سخن را چنین می‌نگارد:

«از جمله لقب‌های امام هادی علیه السلام نجیب، مرتضی و فقیه عسکری است و به حضرت علیه السلام می‌گویند: «الفقیه العسکری.»» (۳۰)

کلام آیت الله العظمی خونی رحمه الله رسای این معنا نیست که ایشان از یاران و اصحاب امام علیه السلام باشد؛ بلکه فقط تا این حد می‌رساند که او از حضرت امام علیه السلام روایت نقل کرده است؛ البته احتمال دارد از محضر امام هم بهره برده، و یا آنکه نقل روایات وی از امام علیه السلام به صورت مکاتبه و نامه نگاری - که در آن روزگار مرسوم و رایج بود. - بوده است.

سیمای ابن محبوب از منظر دانشمندان

اکثر تراجم نویسان از این محدث به نیکی ستوده‌اند و او را به شمار فقیهان و

محدثان درجه اول شیعه آورده‌اند. نجاشی، رجال‌شناس نامی شیعه، می‌گوید:

«محمد بن علی بن محبوب، در عصر خود بزرگ قمتین بود و مردی بود

مورد اطمینان، بصیر، فقیه در دین و دارای اعتقادات صحیح.» (۳۱)

این عالی‌ترین و زیباترین، ستایشی است که در شأن و منزلت قامت بلند و رسای فقه و حدیث شیعه، گفته شده؛ و اصل و اساس گفته‌ها و نظرات تمام تراجم نویسان همانند علامه حلی، علامه ممقانی و علامه خوئی و دیگران از همین کلام نجاشی، شکل گرفته است.

گرایش روانی

نکته دیگری که درباره این روایتگر اخبار و روایات شیعه، قابل ذکر است، آنکه او يك فقیه دین شناس بود. لذا روایاتش بیشتر صبیغه فقهی دارد و در تمام ابواب فقه از این بزرگ مرد روایت نقل می‌کنند. مرحوم آقای خوئی در پایان ج ۱۷ از کتاب معجم الرجال خود، همه روایات و اخبار او را در تمامی ابواب فقه، از کتاب‌های چهارگانه شیعه در چند صفحه نقل می‌کند. (۳۲) مطلب مذکور از بررسی آن روایات به دست آمده است. به طور کلی روایاتی که از ایشان منقول است، درمباحث مربوط به فقه عملی، و روش و رفتار يك مسلمان در زندگانی فردی خلاصه می‌شود.

تألیف

این محدث جلیل، در حوزه اعتقاد به ولایت امامان شیعه از جایگاه بس رفیع و بلندی برخوردار است. روایات زیادی که از او به عنوان يك میراث فرهنگی گرانبها به دست ما رسیده، گویای این حقیقت انکارناپذیر است. محقق توانا، آقای خوئی رحمه‌الله

می‌گوید:

«محمد بن علی بن محبوب قمی ۱۱۱۸ روایت نقل کرده است.»
سپس ایشان تمام آنها را همراه با آدرس در کتاب خود می‌آورد. (۳۳)
این مرد حقیقت طلب و عاشق آثار اهل بیت علیهم‌السلام، کتاب‌های زیادی تألیف کرده از جمله: کتاب النوادر؛ جنائز؛ زکوة؛ صوم؛ حج؛ نکاح؛ رضاع؛ طلاق؛ دیات؛ ثواب؛ ضیاء و نور؛ زمره؛ زبرجد؛ و تولد. (۳۴)
ابن ادریس حلی، فقیه بزرگ شیعه، در کتاب سرائر می‌گوید:
«یکی از کتابهایی که این احادیث را از آن نقل می‌کنیم، کتاب نوادر مصنفین تألیف و تصنیف محمد بن علی بن محبوب اشعری جوهری قمی است. این کتاب به دست خط شیخ طوسی به دست من رسیده است، من این اخبار را از این کتاب نقل می‌کنم.» (۳۵)

گلچینی از اخبار کتاب النوادر

شان بلال

ابن محبوب به واسطه از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که فرمودند: «من در روز قیامت محشور شده، بر براق می‌نشینم و حضرت زهرا علیها‌السلام بر ناقه من، به نام «غضباء» و بلال نیز در حالی محشور می‌شود که بر یکی از شتران بهشت سوار شده و اذان می‌گوید: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله» و در این حال او را با حله‌های بهشتی می‌پوشانند.» (۳۶)

ذکر خدا

وی با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که آن امام فرمودند: «سبحان الله کلمه‌ای است که آسان‌تر بر زبان جاری می‌شود.» راوی می‌گوید: «به امام گفتیم: آیا می‌توانم در رکوع و سجود «لا اله الا الله، الحمد لله و الله اکبر» بگویم؟» امام فرمودند: «بله، همه این‌ها ذکر خداست.» (۳۷)

اهمیت نماز در اول وقت

باز با واسطه از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که امام علیه السلام فرمودند: «فضیلت نماز اول وقت، برای مؤمن از فرزند و ثروت بهتر است.» (۳۸)

اذان

از امام صادق علیه السلام با واسطه روایت می‌کند که حضرت فرمودند: «وقتی که اذان می‌گویی، صدایت را بلند کن؛ زیرا به همان اندازه‌ای که صدایت بلندتر و فراگیرتر شود، خداوند به تو ثواب عطا می‌کند.» (۳۹)

جمع بین دو سوره در نماز

از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: «در نمازهای واجب کراهت دارد که نمازگزار بین دو سوره جمع کند و اما در نمازهای مستحبی اشکال و مانعی ندارد.» (۴۰)

لعن بنی‌امیه

از حضرت باقر علیه السلام روایت می‌کند که امام علیه السلام فرمودند:
«هر وقت از نماز فارغ شدی، بنی امیه را لعنت کن و این کار را فراموش مکن.» (۴۱)

صوت زیبا در قرائت قرآن

با واسطه از معاویه بن عمار و او از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که به امام علیه السلام گفتیم: «مردی قرائت قرآن و دعا به دلش نمی‌نشیند؛ مگر اینکه با صدای بلند بخواند.» امام علیه السلام فرمودند: «اشکالی ندارد، امام علی بن الحسین علیه السلام، خوش صداترین قاری قرآن بود. قرآن را به گونه‌ای بلند می‌خواند که همه اهل خانه می‌شنیدند. امام باقر علیه السلام هم خوش صداترین بود و هنگام خواندن قرآن آن را با صوت زیبا تلاوت می‌کرد. شب‌ها که برای نماز بر می‌خواست، صدایش را برای تلاوت قرآن بلند می‌کرد، به طوری که رهگذرانی که از کوچه می‌گذشتند، سقاها و آب آوران مدینه، همه می‌ایستادند و به تلاوت آن حضرت گوش می‌سپردند.» (۴۲)

شك در وضوء

با واسطه از امام ششم علیه السلام روایت می‌کند که از آن حضرت علیه السلام سؤال شد:
«نمازگزاری که بعد از اتمام نماز، شك می‌کند آیا نماز را با وضو خوانده یا بدون وضو، چه وظیفه‌ای دارد؟» امام علیه السلام در پاسخ فرمودند: «نمازش صحیح بوده، و لازم نیست آن را دوباره بخواند.» (۴۳)

حال مختار در قیامت

باز با واسطه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند: وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر پل صراط عبور می‌کند، پشت سر ایشان علی علیه السلام است و به دنبال امام علی علیه السلام، حضرت امام حسن علیه السلام و پشت سر امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام هنگامی که آنها به وسط پل صراط می‌رسند، مختار فریاد می‌زند: «ای اباعبدالله! در دنیا به خونخواهی تو قیام کردم و انتقام خونت را از قاتلانت گرفتم.» (یعنی مرا از آتش جهنم خلاص کن.) پیامبر صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «جواب او را بده.» در این هنگام امام حسین علیه السلام، چونان عقابی که بر صید فرو می‌نشیند، داخل آتش می‌شود و مختار را از آتش بیرون می‌آورد. حال آنکه اگر قلب مختار را می‌شکافت، محبت آن دو (اولی و دومی) را در جان او می‌یافت. (۴۴)

شأن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

با واسطه از حضرت امام باقر علیه السلام حکایت می‌کند که: «وقتی در شب معراج پیامبر علیه السلام به بیت المعمور رسیدند، جبرئیل اذان و اقامه گفت، پیامبر صلی الله علیه و آله جلو ایستادند و فرشتگان و انبیاء پشت سر رسول اکرم صلی الله علیه و آله صف کشیدند...» (۴۵)

دعائی برای برطرف شدن غم و اندوه

با واسطه از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: هر وقت تو را غم و اندوه فرا گرفت، دست خویش را بر سجدگاهت بگذار، سپس همان دست را ابتدا به قسمت چپ صورت و آنگاه به پیشانی و طرف راست صورت، بکش. بعد این دعا را بخوان:

«بسم الله، لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة، الرحمن الرحیم، اللهم

اذهب عني بالهموم و الحزن»
و تا سه مرتبه این دعا را تکرار کن. (۴۶)

غروب ستاره

این محدث بزرگ و جلیل القدر، بعد از تلاش‌های مستمر و پیگیر در راه گسترش اخبار، آرمانها و اندیشه‌های امامان شیعه که تمثل راستین اسلام ناب هستند، زحمات فراوانی را در این راه مقدس متحمل شد و بعد از عمری غوطه وری در روایات اهل بیت علیهم‌السلام، جان تشنه‌اش را در زلال معارف آل طه سیراب کرد. سرانجام مرغ جان آن بزرگ از قالب تن رها گشت و با پر کشیدن به سرای جاوید، روح مقدس عاشقش به جوار معشوق شتافت. تاریخ رحلت و اینکه این ستاره آسمانی در کدامین نقطه جهان افول کرده است، مشخص نیست. روح این پیرو راستین ائمه شیعه، شاد باد و راهشان پر رهرو.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولوا العلم... (آل عمران، آیه ۱۸).
- ۲ - فهرست، شیخ طوسی، ص ۱۴۵؛ رجال نجاشی، ص ۲۴۶؛ رجال، شیخ طوسی، ص ۴۹۴؛ جامع الروات، ج ۲، ص ۱۵۶؛ خلاصه، علامه، ص ۱۵۶؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۳۶؛ معجم الرجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۷؛ تحفة الاحباب، ص ۴۷۴ و تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۶۰.
- ۳ - معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۹؛ جامع الروات، ج ۲، ص ۱۵۶.
- ۴ - معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۷ و ۱۰.
- ۵ - تنقیح المقال، علامه ممقانی، ج ۳، ص ۲۲۶؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۵۶.
- ۶ - رجال، کشی، ج ۲، ص ۸۶۵.
- ۷ - فهرست، ابن ندیم، ص ۱۸۸.

- ۸ - مروج الذهب، ج ۴، ص ۶۲.
- ۹ - تاريخ الاسلام، ذهبي، بين سالهای ۲۲۱ تا ۲۳۰.
- ۱۰ - وفيات الاعيان، ج ۱، ص ۸۲ و ج ۴، ص ۷۳.
- ۱۱ - اعيان الشيعه، ج ۸، ص ۴۶۳.
- ۱۲ - لغت نامه دهخدا، ماده ابوسعید.
- ۱۳ - معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۵۰، ماده كرج.
- ۱۴ - نك: مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۰۵؛ الكنى و الالقاب، ج ۱، ص ۶۸؛ هدية الاحباب، ص ۱۶؛ اطلاعات، عمید، ص ۸۰؛ الكامل، ابن اثیر جوزی، ج ۵، ص ۵۱۶؛ ریحانة الادب؛ ج ۵، ص ۶۵، چاپ دارالکتب اسلامیه.
- ۱۵ - معجم رجال الحديث، ج ۱۷، ص ۱۰؛ تنقيح المقال، ج ۳، ص ۱۰۶.
- ۱۶ - تنقيح المقال، ج ۲، ص ۱۳۹؛ و نیز در این باره، به مقاله اینجانب در جلد ششم، ص ۷۱ «ستارگان حرم» مراجعه شود.
- ۱۷ - معجم رجال الحديث.
- ۱۸ - تنقيح المقال، ج ۱، ص ۹۰.
- ۱۹ - خلاصه، علامه، ص ۳۷؛ رجال، کشی، ج ۲، ص ۸۵۱؛ الفهرست، شیخ طوسی، ص ۴۶؛ تنقيح المقال، ج ۱، ص ۳۰۴.
- ۲۰ - معجم الرجال، ج ۱۷، ص ۱۱؛ تنقيح المقال، ج ۲، ص ۲۹۱.
- ۲۱ - رجال، نجاشی، ص ۲۵۰؛ خلاصه، علامه، ص ۱۵۷؛ اصول کافی مقدمه، ج ۱، ص ۱۸؛ تنقيح المقال، ج ۳، ص ۱۹۹.
- ۲۲ - رجال، نجاشی، ص ۶۷؛ علامه، ص ۶۵؛ معالم العلماء، ابن شهر آشوب، ص ۱۲.
- ۲۳ - رجال، شیخ، ص ۴۲۸.
- ۲۴ - همان، ص ۴۴۴ (كان من القواد)
- ۲۵ - رجال، نجاشی، ص ۶۷؛ رجال، شیخ، ص ۴۴۴؛ تنقيح المقال، ج ۱، ص ۴۸؛ خلاصه، علامه، ص ۱۶.
- ۲۶ - الفهرست، شیخ طوسی، ص ۱۴۵.
- ۲۷ - رجال، نجاشی، ص ۱۸۵؛ الغيبة، شیخ طوسی، ص ۱۸۸.
- ۲۸ - رجال، شیخ طوسی، ص ۴۹۴.
- ۲۹ - معجم الرجال، ج ۱۷، ص ۹؛ (روى عن الفقيه عليه السلام).
- ۳۰ - المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۰۱؛ تنقيح المقال، ج ۱، ص ۱۸۵؛ معجم الرجال، ج ۱۷، ص ۹.
- ۳۱ - رجال، نجاشی، ص ۶۷؛ (شيخ القميين في زمانه، ثقة، عين، فقيه، صحيح المذهب).
- ۳۲ و ۳۳ - معجم الرجال، ج ۱۷، ص ۳۳۳.

- ۳۴ - رجال، نجاشی، ص ۲۴۱؛ الفهرست، شیخ، ص ۱۴۵.
- ۳۵ - سرائر، مستطرفات، ابن ادريس، ج ۳، ص ۶۰۱، چاپ جامعه مدرسین.
- ۳۶ - همان، ص ۶۰۲.
- ۳۷ - همان، ص ۶۰۳.
- ۳۸ - التهذيب، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۴۰.
- ۳۹ - همان، ص ۵۸.
- ۴۰ - همان، ص ۷۱.
- ۴۱ - همان، ص ۱۰۹.
- ۴۲ - سرائر، مستطرفات، ج ۳، ص ۶۰۴.
- ۴۳ - التهذيب، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۰۱.
- ۴۴ - تهذيب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۴۶۷.
- ۴۵ - همان، ج ۲، ص ۱۲۵.
- ۴۶ - همان، ج ۲، ص ۱۱۲.

محمد بن عبدالجبار قمی

«آوای حق»

* * *

ابوالحسن ربّانی صالح آبادی

جای عکس

محمد بن

عبدالجبار

مطلع

شهر مقدس قم از آغاز پیدایش، در سال ۸۳ هجری قمری (۱) یکی از خیزش‌گاه‌های مهم مردان بزرگی بود که همیشه در میدان دانش حدیث و فقه خوش درخشیده‌اند. از این حرم اهل بیت علیهم‌السلام صدها دانشور توانا و محدث بزرگ پیا خاسته‌اند که با سلاح برنده قلم و تألیف کتاب‌های گرانسنگ، آئین مقدس اسلام را یاری نموده‌اند. در این نوشتار بر آنیم تا با چهره تابناک یکی از روایتگران نامور شیعی که در آسمان قم طلوع کرد، آشنا شویم و راهش را در جهت زنده کردن معارف و آموزه‌های دینی، استمرار بخشیم.

نام و نسبت

هنگامی که این نوباوه چشم به جهان گشود، پدرش **عبدالجبار**، نام او را **محمد**

برگزید. (۲) همه تراجم نویسان اتفاق نظر دارند که او قمی بوده و به این شهر منسوب است. (۳)

بر ما روشن نیست که این ستاره پرفروغ حدیث، در چه سالی پا به عرصه گیتی نهاده است؛ ولی از آنجا که وی در عصر امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام می زیست و همچنین از آنجا که از زمره خدمتگزاران حضرت امام عسکری علیه السلام محسوب می شده است و نیز استنادانی همچون صفوان بن یحیی (متوفی: ۲۱۰ ق.) (۴) و حسن بن علی بن فضال (متوفی: ۲۲۴ ق.) (۵) داشته؛ شاید بتوان حدس زد که این دانشور برجسته، در اواخر نیمه سده دوم هجری قمری، به شبستان زندگی خاندان خویش گام نهاد و روشنی بخش آن گردید.

از یاران امام علیه السلام

محمد بن عبد الجبار قمی، این سعادت و افتخار را داشت که در جرگه شاگردان سه تن از امامان معصوم شیعی قرار گیرد و از دریای بی کران دانش مواجشان بهره مند شود و معارف ناب شیعی را از سرچشمه زلال و پاک آن بنو شد و میراثی مکتوب و ارزشمند را به تمام مسلمانان جهان، هدیه نماید. شیخ طوسی رحمه الله در یک جا او را از یاران حضرت جواد علیه السلام بر می شمرد و در جای دیگر از صحابی امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام. (۶)

خدمتگزار امام معصوم علیه السلام

این محدث بزرگوار، علاوه بر اینکه صحابی چندین امام معصوم علیه السلام است یکی از انسان های شایسته و امین بود و از خدمتگزاران امام عسکری علیه السلام هم به شمار می آید.

همان گونه که می‌دانید حضرت امام عسکری علیه‌السلام بیشتر عمر با برکت خویش را در شهر سامرای عراق سپری کردند. فعالیت‌های آن امام از جهات گوناگون زیر نظر مأموران جنایت پیشه حکومت عباسیان قرار داشت. هر کس را که احساس می‌کردند از علاقه‌مندان و معتقدان به امامت حضرت عسکری علیه‌السلام است، مورد سخت‌ترین آزارها قرار می‌دادند. در هنگامه‌ای چنین خطرناک و حساس، انسان باید بسیار باتقوا، امانت‌دار و حافظ اسرار باشد تا بتواند در آن شرائط سخت، امام علیه‌السلام را همراهی کرده و کارهای شخصی آن حضرت را انجام دهد. محمد بن عبدالجبار قمی در مقطعی از زندگی خویش خادم امام حسن عسکری علیه‌السلام بود و ضمن پرسیدن نیازهای دینی خود از آن امام بزرگوار می‌پرسید و امام هم پاسخ‌های لازم را به او ارائه می‌فرمود. علی بن عیسی اربلی می‌گوید:

«محمد بن عبدالجبار کان خادماً، یسئله عن مسائل کثیره.» **محمد بن**

عبدالجبار، خدمتگزار امام عسکری علیه‌السلام بود. او از آن حضرت مسائل بسیاری را می‌پرسید. (۷)

عصر محمد بن عبدالجبار قمی

ایشان در عصری زندگی می‌کرد که حاکمیت سیاه و فاسد خلفای بنی عباس، سایه سنگین خود را بر جامعه اسلامی افکنده بود. به ویژه شیعیان علوی با انواع آزار و شکنجه‌ها روبرو بودند؛ و سرنوشت محتوم جمعی از آنان شهادت بود. دوران زندگی این محدث شیعی، با حکومت چند تن از خلفای عباسی معاصر بود: مأمون، معتصم، متوکل و غیره، که هر کدام از آنان ستم‌های فراوانی را بر شیعیان روا داشتند. بدترین پلیدترین اینها متوکل، دشمن سرسخت، عنود و هتاک حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و

فرزندان گرامی‌اش بود. او بارها قبر مقدس امام حسین علیه‌السلام را با خاک یکسان کرد و دست و پای شیعیان را که به زیارت آن مرقد مطهر می‌رفتند، قطع نمود؛ به عنوان نمونه، فردی چون ابن سکیت را که از جرگه روایتگران شیعی و دانشمندی توانا بود و عشق و محبت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و امامان شیعی در ژرفنای وجودش موج می‌زد، و حشبان به شهادت رسانید.

برای شیعه آن چنان موقعیت تلخ و خطرناک بود که حتی وکیلان امامان علیهم‌السلام نمی‌توانستند خویش را بدین عنوان به مردم معرفی نمایند. مثلاً یکی از آنان با لقب سَمّان (روغن فروش) به خانه امام عسکری علیه‌السلام رفت و آمد می‌کرد و اموال و وجوهات را به آن حضرت می‌رسانید.

آری، محمد بن عبدالجبار در این روزگار تاریک و آزاردهنده، از خادمان حضرت عسکری علیه‌السلام و روایتگران معروف به حساب می‌آمد و این نیست مگر برهانی بر بزرگی و اعتقاد راسخ او به خاندان پاک پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله. (۸)

از منظر بزرگان

محمدبن عبدالجبار در پرتو خصلت‌های نیک خود و از آنجا که از دریای دانش امامان معصوم شیعه، فیض و بهره فراوانی برده، ستایش تراجم نویسان را برانگیخته است و آنان جایگاه بلند او را ارج نهاده‌اند.

شیخ طوسی رحمه‌الله می‌گوید:

«محمد بن عبدالجبار قمی روایتگری نامدار و موثق است.» (۹)

علامه حلی رحمه‌الله هم می‌فرماید:

«محمد بن عبدالجبار از یاران امام هادی علیه‌السلام بوده و محدثی مورد

اطمینان است» (۱۰)

سایر تراجم نویسان همچون محقق اردبیلی، وحیدبهبهانی و عبدالله ممقانی نیز از او تجلیل کرده‌اند. آیت الله خوئی هم در میراث مکتوب و گرانسنگ خویش آورده است:

«شماره روایاتی که این محدث ارزشمند از امامان شیعه نقل کرده و باب‌های مختلف حدیثی را دربر می‌گیرد، به ۹۰۰ روایت می‌رسد» (۱۱)

خاندان

از خاندان این محدث نامور، اطلاع دقیقی در دست نیست ولی مناسب است در اینجا به نکته‌ای اشاره شود. گاهی در روایات و یا سخنان بزرگان تراجم دیده می‌شود که محمد بن ابی الصهبان، را از گروه روایتگران شیعی قرار داده‌اند. ممکن است عده‌ای از پژوهشگران در ماهیت وی دچار اشتباه شوند؛ ولی باید بدانیم که محمد بن ابی الصهبان، همان محمد بن عبدالجبار قمی است. پدر وی عبدالجبار، به «ابوالصهبان» هم معروف بوده است. بر این اساس، در روایات گاهی محمد بن عبدالجبار می‌بینیم و گاهی محمد بن ابی الصهبان؛ حال آنکه هر دو يك محدثند. (۱۲)

استادان

از بنیادی‌ترین پایه‌های رشد و پیشرفت هر پژوهشگری در حوزه معارف و اندیشه، داشتن استادان برجسته است. محمد بن عبدالجبار یکی از همین افراد است که نزد گروهی از معروف‌ترین و شاخص‌ترین محدثان شیعه، به فراگیری دانش و روایات اهل بیت پیغمبر ﷺ پرداخت و خود به دنبال تلاش و عشق به گردآوری

اخبار، پرداخت و به یکی از چهره‌های سرشناس و پایه‌گذاران نشر حدیث تبدیل شد. اکنون به ذکر چند تن از اساتید وی می‌پردازیم:

۱ - صفوان بن یحیی؛ که روایات محمد بن عبد الجبار بیشتر از همین دانشور تواناست. به گفته آیت‌الله خوئی رحمه‌الله وی ۳۰۹ حدیث از صفوان نقل می‌کند. (۱۳) صفوان از پرآوازه‌ترین و با فضیلت‌ترین دانشمندان شیعه است و سهم بزرگی در نشر دانش حدیث دارد. شیخ طوسی می‌فرماید:

«وی نزد اصحاب حدیث از موثق‌ترین و عابدترین اهل زمان خود بود.» (۱۴)

نجاشی آورده است:

«او از امام رضا علیه‌السلام روایت می‌کرد و نزد آن حضرت منزلت عظیمی داشت. زمانی وکیل حضرت امام رضا علیه‌السلام و امام جواد علیه‌السلام بود. او در میدان عبادت و پرهیزکاری جایگاه بلندی داشت.» (۱۵)

چنان‌که در سال ۲۱۰ در اول‌سده سوم هجری قمری به‌سوی معیوش پراکنید. (۱۶)

۲ - محمد بن اسماعیل بن بزیع؛ (۱۷) او هم از روایتگران معروف شیعه است. وی محدثی صاحب نام و موثق بوده و از یاران امام کاظم علیه‌السلام، امام رضا علیه‌السلام و امام جواد علیه‌السلام می‌باشد. ایشان ضمن آنکه یکی از مخلص‌ترین و وفادارترین اصحاب امامان بود، در برهه‌ای از زندگی خویش وزیر یکی از خلفای عباسی شد. روزی حضرت امام رضا علیه‌السلام به گروهی از شیعیان فرمودند: «دوست داشتیم در میان شما، افرادی همانند محمد بن اسماعیل بن بزیع پیدا می‌شد.» (۱۸)

۳ - حسن بن علی بن فضال؛ (۱۹) این محدث و فقیه شیعه از کارآمدترین، عابدترین و موثق‌ترین چهره‌های حدیثی است و نام او در کنار روایات اهل بیت علیه‌السلام

چونان ستاره‌ای در آغوش آسمان می‌درخشد.

شیخ طوسی رحمه‌الله می‌فرماید:

«**او از روایان امام رضا علیه‌السلام بود و ارتباط ویژه‌ای با آن حضرت داشت.**
محدثی بود بلند مرتبه، زاهد، با تقوی و موثق که در سال ۲۲۴ مرغ جانش به
ملکوت اعلی پیوست.» (۲۰)

۴ - **محمد بن ابی عمیر؛** (۲۱) وی در قلمرو نشر احادیث ائمه علیه‌السلام و ایستادگی در برابر حکومت جبار زمان خویش، قهرمانی سترگ است که نامش بر تارک تاریخ حماسه‌سازان شیعی، می‌درخشد. شخصیت او آن چنان در اوج بوده است که دوست و دشمن از او ستایش کرده‌اند.

شیخ طوسی رحمه‌الله آورده است:

«**ابن ابی عمیر هم نزد شیعه و هم اهل سنت از موثق‌ترین، عابدترین و باورع‌ترین چهره‌های روایتی است. او سه تن از امامان علیه‌السلام را درك کرد:**
حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام، امام رضا علیه‌السلام و امام جواد علیه‌السلام. با اینکه بخشی از کتاب‌های او از بین رفته، ولی تا کنون ۹۴ کتاب از او باقی مانده است.» (۲۲)

نجاشی می‌گوید:

«**او نزد شیعیان و سنیان منزلت رفیعی داشت. جاحظ که از دانشمندان مشهور اهل سنت است، در کتاب‌های خویش از او به عنوان چهره برجسته شیعه یاد کرده و او را می‌ستاید.**» (۲۳)

۵ - **علی بن مهزیار اهوازی؛** (۲۴) از بزرگان محدثین است. به گفته شیخ طوسی: «**او انسانی است بلند مرتبه، با روایات زیاد و موثق.**» (۲۵)

- ۶ - محمد بن خالد برقی؛ (۲۶) از یاران امام موسی بن جعفر علیه السلام که چهره‌ای موثق و نام آور است. (۲۷)
- ۷ - عبدالله بن حجال؛ (۲۸) روایتگر توانا و پر آوازه شیعی (۲۹) که در احادیث بیشتر به «حجال» شهره است.

شاگردان

محمد بن عبدالجبار برای سیراب کردن جان تشنه‌اش از مشرب حدیث اهل بیت علیه السلام، به گردآوری و حفظ احادیث می‌پرداخت. وی با استفاده از محضر استادان پر مایه‌اش، در نهایت اندوخته‌های خویش را به جمعی از دل‌باختگان خاندان عصمت - که پروانه‌وار گرداگرد شمع وجود او حلقه زده بودند - آموزش می‌داد. اکنون به ذکر شماری از مشاهیر ایشان بسنده می‌کنیم:

- ۱ - احمد بن ادريس قمی؛ (۳۰) وی به حق از تواناترین و نامدارترین محدثان شیعه است. او که یکی از استادان محمد بن یعقوب کلینی است، بیشتر روایات خود را از محمد بن عبدالجبار قمی روایت می‌کند. این نکته در کتاب‌های حدیثی کاملاً آشکار است. (۳۱)

۲ - محمد بن حسن صفار قمی؛ (۳۲) ایشان از سلسله برجسته محدثان شیعی به شمار می‌آید و کتاب بصائر الدرجات از تالیفات معروف این مرد بزرگ است. عمر وی در سال ۲۹۰ ق، به پایان رسید و او را در شهر مقدس قم به خاک سپردند. (۳۳)

- ۳ - عبدالله بن جعفر حمیری؛ (۳۴) از یاران حضرت عسکری علیه السلام بود که با امام زمان علیه السلام هم ارتباط ویژه‌ای داشت. او را به عنوان «شیخ» دانشمندان قمی، نام می‌برند. کتاب معروفش قرب الاسناد از مدارك مورد اعتبار «فقه شیعه» است. (۳۵)

۴ - احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی؛ (۳۶) این شخصیت به یقین از عالمان و فقهای زبده شیعه محسوب می‌شود. وی علاوه بر اینکه در حوزه حدیث، برجستگی ویژه‌ای داشت، در میدان سیاست و مدیریت، شایستگی‌های خوبی از خویش نشان داد. (۳۷)

۵ - محمد بن یحیی قمی؛ (۳۸) او که از استادان بلند مرتبه شیخ کلینی است، نزد محمد بن عبد الجبار، سمّت شاگردی را دارد. این محدث قمی از چهره‌های شاخص مقبولی است که نام او در سراسر کتاب گرانسنگ کافی همانند ستاره‌ای پرفروغ می‌درخشد. (۳۹)

برگی زرین از روایات

نماز با لباس ابریشمی

او می‌گوید: به امام عسکری علیه‌السلام نامه‌ای نوشتم و از آن حضرت علیه‌السلام پرسیدم: «آیا با کلاهی از ابریشم خالص، یا دیبای بافته شده می‌توان نماز خواند؟» حضرت علیه‌السلام در پاسخ نوشتند: «نماز خواندن با ابریشم خالص جایز نیست.» (۴۰)

ماهیت عقل

وی با واسطه از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند: یکی از یاران امام علیه‌السلام از ایشان پرسید: «عقل چیست؟» امام فرمودند: «عقل آن گوهر گرانبهائی است که به وسیله آن خداوند را عبادت می‌کنند و بهشت را به دست می‌آورند.» گفتم: «پس آنچه معاویه داشت چه بود؟» فرمودند: «آن مکر و شیطنت بود؛ شبه عقل بود نه عقل.» (۴۱)

سخن معصوم، سخن جبرئیل است

با واسطه از عمر بن یزید حدیث می‌کند که گفت: من به حضرت صادق علیه‌السلام عرض کردم: «در میان اصحاب ما گاهی اختلاف رأی به وجود می‌آید و هر کسی چیزی می‌گوید، من به آنها می‌گویم سخن من، سخن جعفر بن محمد علیه‌السلام است.» امام فرمودند: «بله و آنچه را هم که من در مسائل گوناگون می‌گویم، از خود نمی‌گویم؛ بلکه ریشه و اساس این دستورات از جبرئیل است.» (۴۲)

ترك گناه

با واسطه از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که حضرت فرمودند: «خوشا به حال آن کس که از لذت‌های زوگنر و فریبنده دنیا دوری کند و برای ترس از عذاب جهنم و روز حساب، دامن به گناه نیالاید.» (۴۳)

مظلومیت و غربت حضرت فاطمه علیه‌السلام

با واسطه از امام حسین علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمودند: «حضرت زهرا علیه‌السلام در واپسین لحظات عمر که بیمار بودند، به علی علیه‌السلام وصیت کردند: «امور مربوط به من را از این مردم نهان کن و بیماری مرا به هیچ کس اطلاع مده.» حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم وصیت حضرت فاطمه علیه‌السلام را پذیرفته و خود مراقبت از حضرت زهرا علیه‌السلام را به عهده گرفتند و اسماء هم ایشان را یاری و کمک می‌کرد. وقتی رحلت جانشوز حضرت فاطمه علیه‌السلام نزدیک شد، باز به علی علیه‌السلام وصیت فرمود: «آنچه مربوط به من است، خودت انجام بده؛ مرا به دست خود غسل و کفن کن و

قبرم را پنهان دارم» حضرت علی علیه السلام بعد از رحلت فاطمه زهرا علیه السلام خودش با انجام تمام وصیت آن حضرت علیه السلام، او را غسل داد، کفن کرد و قبرش را پنهان کرد. هنگامی که پیکر فاطمه علیه السلام را در قبر می‌نهاد و خاک‌ها را به روی بدن حضرت می‌ریخت، غم و اندوه فراوانی علی علیه السلام را در بر گرفت. سرشک از گونه‌هایش می‌تراوید. روی خود را به سوی قبر پیامبر کرد و سخنان سوزناکی را که حکایتگر رنج‌ها و دردهایش بود، با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان گذاشت. «(۴۴)

نرمش و مدارا با مردم
با واسطه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که آن حضرت فرمودند:
«**آن چنان که من از طرف خدا دستور دارم واجبات و فرائض را انجام دهم، همان گونه دستور دارم با مردم مدارا کنم.**» (۴۵)

منزل کوچک
با واسطه از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که حضرتش فرمودند:
«**یکی از سختی‌های زندگی، داشتن خانه کوچک و تنگ است.**» (۴۶)

غروب ستاره
محمد بن عبد الجبار قمی، بعد از عمری تلاش در راه حفظ اخبار و روایات اهل بیت علیهم السلام و نشر و گسترش آنها، چشم از این جهان فرو بست و کیوتر جانش به سوی عالم ملکوت پرکشید. اینکه او در چه سالی و در کدامین سرزمین از این دنیا

رخت بر بست، مشخص نیست. فقط به دلیل وجود برخی قرائن، می‌توان حدس زد که او در اواسط سده سوم هجری از این جهان رحلت کرده است.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - معجم البلدان، یعقوب حموی، ج ۴، ص ۳۹۲؛ تنمة المنتهى، شیخ عباس قمی.
- ۲ و ۳ - فهرست، شیخ طوسی، ص ۱۴۷؛ رجال، شیخ طوسی، ص ۴۰۷؛ خلاصه، ص ۱۴۲. ریحانة الادب، ج ۷، ص ۲۲۵۵؛ معجم الرجال، ج ۱۶، ص ۲۰۰؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۳۵.
- ۴ - نجاشی، ص ۸۳.
- ۵ - همان، ص ۲۴.
- ۶ - رجال، شیخ طوسی، ص ۴۰۷ و ۴۲۳ و ۴۳۵؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۳۵؛ معجم الرجال، ج ۱۶، ص ۲۰۰؛ جامع الرواة، ج ۲، ص ۱۳۵؛ خلاصه، ص ۱۴۲؛ معجم الثقات، ص ۹۹.
- ۷ - كشف الغمه، ج ۲، ص ۴۱۸، چاپ مسجد جامع تبریز.
- ۸ - غيبة شیخ طوسی (ره)، ص ۲۱۴، چاپ کتابخانه نینوا؛ سيرة الانمة الاثنی عشر، هاشم معروف الحسنی، ج ۲، ص ۵۱۴؛ حیوة الحیوان، دمیری، ج ۱، ص ۱۱۹؛ الکنی و الألقاب، ج ۱، ص ۳۰۳، انتشارات بیدار قم.
- ۹ - رجال، شیخ طوسی، ص ۴۲۳ و ۴۳۵.
- ۱۰ - خلاصه، علامه، ص ۱۴۲.
- ۱۱ - معجم الرجال، ج ۱۶، ص ۲۰۰؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۳۵؛ جامع الرواة، ج ۳، ص ۱۳۵.
- ۱۲ - رجال شیخ طوسی، ص ۴۲۳؛ خلاصه، ص ۱۴۲؛ امالی، مفید، ص ۵۱، چاپ جامعه مدرسین قم.
- ۱۳ - معجم الرجال، ج ۱۶، ص ۲۰۲؛ توحید، صدوق، ص ۹۸.
- ۱۴ - فهرست، ص ۸۳؛ «اوثق اهل زمانه عند اصحاب الحديث و اعيدهم».
- ۱۵ - نجاشی، ص ۳۹.
- ۱۶ - همان، ص ۴۰.
- ۱۷ - معجم الرجال، ج ۱۶، ص ۲۰۲.
- ۱۸ - نجاشی، ص ۲۳۳ و ۲۳۴؛ رجال، ص ۳۸۶؛ فهرست، ص ۱۳۹.
- ۱۹ - معجم الرجال، ج ۱۶، ص ۲۰۲؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۳۶؛ حدیث ۲۴.
- ۲۰ - نجاشی، ص ۸؛ فهرست، ص ۴۷.
- ۲۱ - بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۴۱؛ حدیث ۳۴.
- ۲۲ - فهرست، شیخ طوسی، ص ۱۴۲؛ «كان من اوثق الناس عند الخاصة و العامة و انسكهم نسكاً و اورعهم و اعبدهم».
- ۲۳ - نجاشی، ص ۲۲۹.
- ۲۴ - وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۵۸، باب ۷، حدیث ۳.
- ۲۵ - فهرست، ص ۸۵.

- ٢٦ - بحار الانوار، ج ٢، ص ٢١٥.
- ٢٧ - رجال، شيخ طوسي، ص ٣٨٦؛ خلاصه، علامه، ص ١٣٩.
- ٢٨ - بحار الانوار، ج ٢، ص ٢١٥.
- ٢٩ - نجاشي، ص ١٥٧؛ رجال، ص ٣٨١؛ خلاصه، ص ١٥٧.
- ٣٠ - توحيد، صدوق، ص ٩٨ و ١٤٦؛ بحار الانوار، ج ١، ص ١١٦.
- ٣١ - فهرست، شيخ، ص ٢٦؛ نجاشي، ص ٦٧.
- ٣٢ - بحار الانوار، ج ٢، ص ٢٤١ و ١٩٦.
- ٣٣ - نجاشي، ص ١٥٧.
- ٣٤ - بحار الانوار، ج ٢، ص ٤٦.
- ٣٥ - نجاشي، ص ١٥٢؛ فهرست، ص ١٠٢.
- ٣٦ - امالي، مفيد، مجلس ٣٥، حديث ٩، ص ٢٩٩.
- ٣٧ - نجاشي، ص ٦٠.
- ٣٨ - امالي، مفيد، ص ٥١، مجلس ششم، حديث ١١.
- ٣٩ - نجاشي، ص ٢٥٠؛ خلاصه، ص ١٥٧.
- ٤٠ - وسائل الشيعه، ج ٣، ص ٢٦٧، باب ١١، حديث ٢: «قال: كُتِبَ الى ابي محمد(ع) اسأله هل يصلي في قلنسوه حرير محض، او قلنسوه ديباج فكتب عليه السلام لاتحل الصلوة في حرير محض.»
- ٤١ - بحار الانوار، ج ١، ص ١١٦، حديث ٨: «قلت فالذي في معاويه؟ قال تلك النكراء و تلك الشيطنته و هي شبيهة بالعقل و ليست بالعقل.
- ٤٢ - بحار الانوار، ج ٢، ص ٢٤١، ح ٣٤.
- ٤٣ - امالي مفيد، ص ٥١، مجلس ٦، ح ١١.
- ٤٤ - همان، ص ٢٨١، مجلس ٣٣، ح ٧.
- ٤٥ - بحار الانوار، ج ١٨، ص ٢١٣، ح ٤٢: «امرت بمداراه الناس كما امرت باداء الواجبات.»
- ٤٦ - وسائل الشيعه، ج ٣، ص ٥٥٩: «من شقاء العيش ضيق المنزل.»

شهید

سید نورالله طباطبایی نژاد

«گوهر کویر»

* * *

غلامرضا گل‌زواره

جای عکس

طباطبائی

نژاد

از نسل سلسبیل

گروهی از سادات که نسب آنان از طریق ابراهیم بن طباطبایا به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می‌رسد، از قرن چهارم هجری قمری به منطقه اردستان و زواره مهاجرت نمودند. از مشهورترین این مهاجران نیکونام سید کمال الدین حسن است که در قرن ششم هجری قمری می‌زیست. وی با تلاش‌های علمی و مجاهدت‌های اخلاقی، به کمالاتی نایل شده بود که مشتاقان علوم اسلامی، گروه گروه به محضرش شتافته و از او کسب فیض می‌نمودند. یکی از فرزندان وی، سید بهاء الدین حیدر می‌باشد. این سید وارسته که عمری را در عبادت و پرهیزکاری سپری کرده بود، چون مغولان در قرن هفتم ه. ق به منطقه مزبور یورش آوردند، با وجود کهولت سن در مقابل این خونخواران ایستادگی کرد، دلیرانه رزمید؛ و در پایان این نبرد خونین، آن مجاهد عابد فجیعانه به دست مهاجمان مغول به شهادت رسید، سپس در خانه‌اش

دفن گردید. اکنون مرقد ایشان زیارتگاه مردم و مورد احترام اهالی این سامان است. (۱)

طایفه طباطبایی نژاد به چنین شخصیت‌های مبارز و اهل علم و فضیلتی منسوب هستند و ضمن آن که از طریق این حلقه‌های نورانی به سرچشمه خاندان عترت علیه‌السلام اتصال می‌یابند، بر این حقیقت مسلم تاریخی مباهات می‌کنند که دانشوران و ستارگان درخشانی چون **سید بحر العلوم** رحمه‌الله، علامه طباطبایی رحمه‌الله و آیت الله بروجردی رحمه‌الله در برخی از این شخصیت‌ها با آنان اشتراك نسب دارند. با وجود این، طایفه مزبور، به این ارتباط مبارک و اتصال میمون هم اکتفا نکردند؛ بلکه خود نیز قدم‌های مؤثری را برای کسب علم، معرفت و پرهیزگاری برداشتند و علاوه بر آن که خویشن را به دانش و دیانت و خلق نیکو آراستند، گلستان معطری را در قلب تفتیده کویر مرکزی پدید آوردند که عطر دل‌ویز آن، مشام جان و ذهن تشنگان فضیلت را نوازش می‌دهد و صفای آن، فضای منطقه را توأم با تحرك، نشاط و بهجت ساخته است.

جد و پدر

حاج سید علی اصغر طباطبایی یکی از افراد این خاندان است که در برخی فهرست‌ها و کتب تراجم، به نام **شیخ میر علی اصغر بن سید قاسم طباطبایی** زواره‌ای آمده؛ وی در آبادی کچومتقال، از توابع شهرستان اردستان، به دنیا آمد. این دانشمند اهل زواره، از خوشنویسان خط نسخ و نستعلیق در قرن سیزدهم هجری قمری است. وی از سال ۱۲۵۳ تا ۱۲۷۳ هـ. ق، کاتب ۳۵ جلد کتاب بوده است. (۲) از آثار خطی او کتاب **ابواب الجنان** است به تألیف محمد رفیع قزوینی، که آن را در

اواسط قرن سیزدهم هـ. ق، با خط نسخ و نستعلیق نوشت. حاشیه، پاورقی، عنوان و نشان این کتاب شنگرف و به شماره ۹۵۷۷، در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود. (۳)

از دیگر آثار خطی این هنرمند، رساله الخاقانیه در پاسخ به پرسش‌های فتحعلیشاه قاجار است. در عنوان این رساله آمده است که آن را در شب سه شنبه ۱۵ ربیع الاول سال ۱۲۶۶ هـ. ق، در کچومتقال نوشت. (۴) شماری از قرآن‌هایی را که به خط وی نوشته شده، حاج آقا علی فقیه‌زاده - از نوادگانش - نگهداری می‌کرده است.

سید محمد حسین بن میر عبدالباقی خاتون آبادی، مؤلف چندین رساله کلامی در تاریخ تشبیهات است. وی رساله میزان الحق را در جواب هانری مارتین اروپائی در زمان فتحعلیشاه قاجار نوشته است. این رساله را میرعلی اصغر بن سید قاسم طباطبائی زواره‌ای در تاریخ ۱۲۲۹ هـ. ق، به خط خود نگاشته است. این نسخه، ابتدا در تملک عباسقلی سپهر بوده است و سپس ملک الشعرا بهار آن را در اختیار گرفته؛ اکنون نیز به شماره ۵۸۹۷، در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود است. (۵)

مراتب فضل و کمال وی از طریق فرزندش حاج سید حسین و نوه‌اش حاج سید یوسف استمرار یافت و حاج میرزا علی طباطبائی رحمه‌الله از همین نسل شکفت. وی در سال ۱۳۱۲ هـ. ق، در آبادی کچومتقال دیده به جهان گشود. ایشان دوران نوباوگی را نزد پدر (حاج سید یوسف) و مادر پاک طینتش گذراند. بعد از آنکه هفت بهار از دوران زندگی او سپری گشت، شوق تحصیل وجودش را از دانش‌های مقدماتی در محل خود، لبریز ساخت. وی از آن پس، برای کسب علوم دینی و معارف خاندان عصمت و طهارت علیه‌السلام به اصفهان عزیمت نمود. سطوح فقه و اصول و دانش‌های متداول دیگر

را از محضر علمای وقت اصفهان، کسب کرد. ایشان پس از مراجعت به منطقه «کچو متقال» و «زفرقند»، به فعالیت‌های تبلیغی پرداخت. او مردمان این نواحی را با معارف اسلامی، احکام شرعی و موازین دینی آشنا ساخت و مدتی را در شهر اردستان و نقاط یاد شده، به امامت جماعت و مواظب بلوغ مشغول بود. از جمله کارهای خیر ایشان، یکی احداث يك باب مدرسه ابتدایی در کچومتقال بود؛ - که موقوفاتی هم دارد. - و دیگری تعمیر مدرسه حاج حسین نورالدین، در اردستان. حاج میرزا علی طباطبایی پس از عمری تلاش فرهنگی - تبلیغی، و ترویج شعائر دینی در رجب سال ۱۳۸۳ هـ. ق برابر با آذر ۱۳۴۲ هـ. ش در سن هفتاد سالگی در تهران دار فانی را وداع گفت. ایشان را در شهر مقدس قم دفن کردند. (۶) از آن بزرگمرد چندین فرزند باقی مانده که بیشتر فرزندان ذکور ایشان به تحصیلات علوم دینی روی آورده‌اند و در کسوت روحانیت به خدمات علمی، فرهنگی و اجتماعی مشغولند. (۷) از آنجا که حاج میرزا علی طباطبایی در عمل، اخلاق و تقوا انسانی نمونه بود و در منطقه اردستان با فرقه ضالّه بهائیت به مبارزه برخاست، مردمان این سامان پس از سال‌ها که از غروب آن ستاره فروزان می‌گذرد، زحمات وافر و تلاش‌های ارزشمند آن مرد بزرگ را در راه نشر معارف اسلامی و قلع و قمع تبه‌کیشان تبه‌ساز و خدمت به مردمان محروم روستاها، از یاد نبرده‌اند و خود را رهین کوشش‌های او می‌دانند.

زادگاه و ولادت

بر سر راه شهر اردستان (۸) - نائین که از کویر مرکزی می‌گذرد، روستای زفرقند (ظفرقند) واقع شده که در نوشته‌های دیوانی از آن به «جوگند» یاد کرده‌اند و شاید این عنوان اشاره به آن داشته باشد که در اینجا، محصولات جو و گندم به دست می‌آید.

حاج زین العابدین شیروانی آن را جوگند خوانده و می‌افزاید:
«از قرای اردستان در مسیر یزد - کاشان است و قریب به پنجاه خانوار
در آن سکونت دارند.»

اکنون نیز حدود سیصد خانوار در این آبادی می‌زیند؛ اما بیشتر به شهرهای اطراف، اصفهان و تهران مهاجرت می‌کنند. مزارع و باغات که به برکت آب قنات مشروب می‌شوند، بر زیبایی این روستا می‌افزاید؛ اما جلوه‌های روحانی و فرهنگی آن را باید نتیجه تلاش عالمان ساکن در این خطه دانست؛ همان‌ها که نه تنها طراوت خویش را در جان تشنه این نواحی ریخته؛ بلکه در سایر نقاط نیز خدمات علمی و فرهنگی آنان باورهای دینی افراد را بارور ساخته است. (۹)

در یکی از روزهای سال ۱۳۱۹ هـ. ش در خانواده روحانی و مبارز، حاج میرزا علی آقا طباطبایی، در این آبادی با صفا، کودکی دیده به جهان گشود که پدر نام سید نور الله را برایش برگزید. این غنچه نو رسته از همان آغازین روزهای حیات، تحت تربیت پدری متدین و فاضل و پرورش مادری پاکدامن، دانش دوست و علاقه‌مند به خاندان رسالت بالندگی یافت.

چون فضای خانه‌ای که سید نور الله دوران طفولیت را در آن می‌گذارنید به علم و ایمان و پارسایی آراسته بود، از همان اوان شیرخوارگی، دانش‌طلبی در پرتو معنویت، با جان این نوباوه عجین گشت و تا آخر با او بود. او پویش علمی و عمل صالح را از پدری عالم و عامل و مادری فضیلت پرور، در کلاس تربیت خانوادگی آموخت و بی آن که پایش بلغزد، در طریق صلاح و فلاح گام نهاد و از پی تحصیل معرفت و مکارم به حریم مردان خدا، راه یافت.

تحصیلات

سید نورالله آموزش قرآن و مقدمات علوم دینی را نخست نزد پدر فاضل و خوش نامش آموخت. (۱۰) پس از تحصیلات ابتدایی برای افزایش دانسته‌ها و آشنایی هر چه بیشتر با معارف قرآن و عترت علیه السلام به توصیه پدر، ظفرقند (زفرقند) را به قصد اقامت در شهر مقدس قم ترک کرد و در سنین نوجوانی رهسپار این دیار شد. در آنجا نزد مدرسان خبره و استادان برجسته، با ادبیات عرب، فقه، اصول، حکمت، فلسفه و تفسیر قرآن آشنا شد. اخلاص این نوجوان به همراه صفای خانواده موجب آن گردید که خداوند لطفش را شامل حال او کند و از استعدادی سرشار و ذوقی عالی و همتی وافر، بهره‌مندش سازد؛ در نتیجه دوره مقدمات و سطح را در مدتی کوتاه و با سرعت فرا گرفت و از عهده کلیه امتحانات به خوبی برآمد. (۱۱)

پس از پشت سر نهادن این دوره‌ها به دوره خارج فقه و اصول راه یافت و این لیاقت را به دست آورد تا به محضر پرفیض حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی رحمه الله راه یابد. وی با کوششی پی‌گیر، عزمی استوار و اراده‌ای خستگی‌ناپذیر، مراحل علمی را در چنین محفلی طی کرد و به کمالات علمی دست یافت.

در آن زمان، آیت الله گلپایگانی با تلاشی مجذانه روح فقاقت را در کالبد شاگردانی چون سید نورالله می‌دمید و امثال او را به عنوان پیشتازان فکری و طلایمداران اندیشه‌های دینی پرورش می‌داد. وی در ضمن فراگیری علوم نزد آن فروغ فقاقت، موفق گردید بیش از گذشته بذر مکارم و فضایل را در مزرعه وجود خویش بیفشاند و با احترام به آراء بزرگان بر کشتی نقد و پژوهش نشسته و اقیانوس معارف غنی تشیع را به غواصی پرداخته و صید گوهرهای ثمین و دُرهای گرانبها، به دست آورد.

شهید سید نورالله طباطبایی نژاد به محفل نورانی عالم ربانی، متفکر شهید و

فیلسوف عالیقدر، آیت الله مرتضی مطهری رحمه الله راه یافت. (۱۲) انس وی با این دانشمند به خون خفته، سرچشمه‌ای مهم در برنامه‌های درسی، پژوهشی و نیز تحولی شگرف در شیوه‌های تبلیغی، رفتاری و اخلاقی او به حساب می‌آید. به برکت این ارتباط علمی، شهید طباطبایی‌نژاد رحمه الله در حراست از مرزهای عقیدتی، حفاظت از حصن حصین اسلام، التقاط زدایی و زدودن خرافه‌ها از فرهنگ مردم، نقش ارزنده‌ای را ایفا کرد. آن شهید با مبانی فکری و آراء فلسفی شهید مطهری آشنا شد و در کنار فراگیری فقه و اصول، آموختن مضامین فلسفی و حکمی را پی گرفت و در این بوستان از خرمن دانش آیت الله مطهری رحمه الله خوشه‌ها چید.

بر کران قرآن

شهید طباطبایی‌نژاد رحمه الله به موازات بیست سال تحصیل و تدریس و در اثنای این تلاش‌ها از کاوش و تتبع در منابع قرآنی غافل نشد. چه شب‌های زیادی، که آنها را با بحث و تحقیق در آیات قرآنی احیا می‌کرد! ویژگی‌ها، ضرورت‌ها و تقاضاهای آن عصر، مسائلی را طرح می‌نمود که نشان می‌داد از پیدایش مسائل جدید و مفاهیم تازه در عرصه زندگی افراد، سرچشمه می‌گیرد. شهید طباطبایی‌نژاد رحمه الله از آن دسته روحانیانی بود که این مسائل و تحولات را درک کرد و با احساس وظیفه فهمید، نمی‌توان در برابر این دگرگونی‌ها خاموش و بی‌تفاوت نشست و با بدگویی از زمانه، فقط بر اوضاع تأسف خورد یا در انزوا فرصتی طلایی را انتظار کشید. او با هوشیاری کامل این خلاء فکری و اجتماعی را دریافت و تصمیم گرفت آن را به شکلی صحیح پرکند و از چشمه‌ای حیات بخش و جاویدان، جرعه‌هایی جانبخش در کام نسل تشنه و عطشان جامعه بریزد؛ لذا با وجود گرفتاری‌ها و اشتغالات بسیار و نیز

اختناق سیاه در رژیم شاهی ناگهان به عنوان روزنه امیدی، به فکر او و برخی از دوستان فاضلش رسید تا به همراه سایر پژوهشگران با اخلاص و آگاه، زیر نظر حضرت آیت الله مکارم شیرازی (مدّ ظلّه) نگارش و تفسیر نمونه را آغاز نمایند. تلاش شبانه روزی آنان در مدت کوتاهی به ثمر نشست و بسیار زودتر از آنچه تصور می‌گردید، جلد اولش به طبع رسید. این تفسیر به دلیل شیوایی نثر، محتوای مفید و پاسخگویی به نیازها و سؤالات نسل جوان و رفع برخی اشکالات و ایرادهایی که در خصوص اصول و فروع دین مطرح می‌گردید، با استقبال فوق العاده‌ای مواجه شد؛ و به زودی برای تدوین کنندگان فاضل این مجموعه، مشخص گشت که عطش جامعه به تفسیری که در عین سادگی عبارات مباحث فراگیر علمی، کلامی، اجتماعی و توأم با مسایل روز و طرح موضوعات مستعد باشد، تا چه اندازه شدید است؛ لذا کوشیدند تا تمام توان خود را به پای تکمیل آن مباحث بریزند. شهید سید نور الله طباطبائی‌نژاد رحمه‌الله تا جلد یازدهم با تلاش زیاد و همه جانبه برای نگارش این اثر ارزنده و آموزنده، همکاری داشت. (۱۳)

در سنگر تبلیغ و مبارزه

شهید طباطبائی‌نژاد رحمه‌الله از وقتی که به حوزه علمیه قم راه یافت با اندیشه‌های حضرت امام خمینی قدس سره آشنا گردید و در پرتو افکار تابناک آن روح قدسی، ستیز با استبداد و نفی هر گونه ستم را یکی از مهمترین برنامه‌های خود قرار داد. وی از هیچ تهدید و خطری نهراسید و هر چه شب‌پرستان تاریک دل و خفاش صفت محیط فعالیت را برایش تنگ کرده و او را از سنگری محروم می‌نمودند، به عرصه دیگری می‌شتافت و چون آذرخش، کویر جهل انسانها را روشن کرده و آنها را از خواب غفلت

بیدار می‌ساخت. خطابه‌های آموزنده این شهید بر فراز منبر و نیز سخنان روشن‌گرش در جمع دوستان و جلسات خصوصی، ضمن بیان حقایق از تعالیم اسلامی و ترسیم فضیلت‌ها، در اوج فصاحت و شیوایی بر دل‌ها می‌نشست. سخنرانی‌های وی این خصوصیت را داشت که با ارائه نمونه‌ها، اشاره به مصادیق و تطبیق اختناق رژیم پهلوی با دوران خفقان عباسیان و امویان، فساد و تباهی اعوان و انصار استبداد را برملا می‌کرد. هر کجا رژیم شاه حرکتی را بر ضد باورهای مذهبی مردم مرتکب می‌گردید، با افشای آن، استوار و فداکارانه خشم و نفرت خود را از تبهکاری‌های ستمکاران بروز می‌داد.

آن شهید سعید همواره در ایام تبلیغی در نقاط مختلف کشور به هدایت و ارشاد مردم می‌پرداخت. ایشان در راه به ثمر رسانیدن انقلاب شکوهمند اسلامی بارها در قم و منطقه اردستان و زواره مورد ضرب و شتم دشمنان اسلام قرار گرفت. در آن دوران خفقان چندین مرتبه اتفاق افتاد که بعد از نماز مغرب و عشاء، در حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه علیها السلام در قم، وقتی سخنان و بیانات امام خمینی قدس سره را برای مردم تشریح می‌کرد و برای آن مرد بزرگ، دست به دعا بر می‌داشت، به دست مأموران پهلوی مورد هتک و شتم قرار می‌گرفت؛ ولی این فشارها نه تنها هیچ گونه تأثیر منفی در اراده استوارش - که از قلبی لبریز از ایمان و تقوا نشأت می‌گرفت - نمی‌نهاد؛ بلکه او را در راه هدف جدی‌تر هم می‌ساخت و برای وارد آوردن ضربات کوبنده‌تر به ریشه پوسیده استبداد بیش از پیش توان خویش را به کار می‌گرفت.

در منطقه اردستان و زواره، اطلاعیه‌های حضرت امام قدس سره را با شگرد خاص خود توزیع می‌کرد و در ضمن مبارزه شدید، تقیه را هم در نظر داشت، تا بتواند به کمک این سلاح سازنده، راه خویش را در جهت محو ستم ادامه دهد. او در واقع مأموران ساواک و

عوامل رژیم را که با مراقبت دائمی، می‌خواستند سر از کارش درآورند، غافل می‌ساخت. مثلاً ایشان، ماشین حامل اعلامیه امام قدس سره را با فاصله‌ای نسبتاً طولانی، از مسجد یا محل دیگر که می‌خواست آنها را در آنجا توزیع کند، پارک می‌کرد؛ سپس از کوچه‌های فرعی به حالت کاملاً عادی، طوری که شک مأموران را برنمیگیزد، به آن مجلس وارد می‌شد و اطلاعیه‌ها را به افرادی می‌سپرد تا آنها خود، آن را پخش کنند. ایشان در شهر زواره، از دست طرفداران شاه به تنگ آمده بود؛ زیرا هر وقت او را می‌دیدند با بدگویی از مبارزان و مخالفان رژیم، بدترین نوع توهین‌ها را نسبت به حامیان امام قدس سره و نهضت اسلامی، روا می‌داشتند؛ اما او با حفظ مصلحت‌های لازم ضمن تعریف از مبارزین، مراقب بود تا بهانه‌ای دست این افراد ندهد، برای این که مبدا برای آنان زحمتی ایجاد کنند؛ یا در فعالیت‌های سیاسی این نیروها اختلال به وجود آورند.

در سال ۱۳۴۹ ش، در آن بحبوحه که مجلس فرمایشی رژیم پهلوی، هر روز قوانینی جدید در مخالفت با اسلام و تشیع و معارضت با قرآن و عترت وضع می‌کرد، شهید طباطبایی رحمه الله با قاطعیت تمام در یکی از مجالس عمومی و بر فراز منبر، نمایندگان آن روز را نوکر اجانب خواند. به دنبال این افشاگری، در منطقه اردستان و توابع ممنوع المنبر گشت و با پرونده‌ای حجیم که مأموران امنیتی برایش تنظیم کرده بودند، به ساواک مرکزی اصفهان منتقل گردید. با این همه پس از آزادی، مجدداً به تلاش‌های روشنگرانه خود ادامه داد و در جهت تنویر افکار عمومی و تغذیه فکری نسل جوان لحظه‌ای آرام نگرفت تا آن که در سال ۱۳۵۶ ش، به دست عوامل رژیم دستگیر و روانه زندان شد؛ اما در روز بیست و ششم دی ماه در سال ۱۳۵۷ که مقارن با فرار شاه مخلوع بود، از زندان رهایی یافت. (۱۴)

در حدود سالهای ۱۳۵۱ یا ۱۳۵۲ ش بود که حضرت حجة الاسلام و المسلمین کرباسی - روحانی اعزامی از قم - در مسجد پامنار زواره (واقع در شمال اردستان) به مناسبت سالروز ولادت با سعادت حضرت مهدی (عج) جشنی بر پا کرده بود. شهید طباطبایی نژاد در این مراسم سخنرانی کرد. حداقل در منطقه اردستان و زواره ایشان بود که برای نخستین بار از رهبر و قائد نهضت اسلامی ایران، به عنوان «امام خمینی» اسم برد. (۱۵)

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، آن شهید سعید، برای حفظ دستاوردهای این تحول عظیم، فعالیت‌های گسترده‌ای را در عرصه‌های ذیل پی گرفت:

الف - اعزام به شهرهای گوناگون از سوی سازمان تبلیغات امام خمینی قدس سره برای ارشاد مردم.

ب - نظارت بر کمیته‌های انقلاب اسلامی.

ج - سخنرانی‌های ارزشمند در پادگان‌ها برای برادران ارتشی.

د - استقامت در خط اصیل انقلاب و اسلام ناب محمدی و مبارزه با انحرافات گروهک‌ها و افراد لیبرال.

خلق و خوی

شهید طباطبایی نژاد رحمه الله از همان اوان کودکی، در مکتب پدر و اساتید وارسته خود، با فضایل و مکارم آشنا گشت و خود نیز با تزکیه نفس، عبادت و ارتباط با خداوند در جهت کسب خوی عالی و نیل به خوبی‌ها کوشید و به صفات نیک و خصال پسندیده آراسته گردید، از مهمترین خصوصیت‌های اخلاقی او، فروتنی بود که در لحظه‌های متفاوت زندگی او نشانه‌های آن را می‌توان دید. وقتی می‌خواست در مجلسی بنشیند،

هر کجا را که جا بود، انتخاب می‌کرد؛ با هر کسی که روبرو می‌شد، در سلام کردن از او پیشی می‌گرفت؛ در گفتگوهایش، اهل جدال نبود؛ دوست نداشت او رابه تقوا و ایمان بستاند. اگر از کسی بدی می‌دید، تا آنجا که به خودش مربوط می‌شد، با عفو و نیکی، از آن چشم می‌پوشید؛ اما اگر آن عمل خلاف، به بهای هتک ارزشها تمام می‌شد؛ یا اگر با از بین بردن آبروی مؤمنی ملازم بود؛ به شدت بر افروخته می‌شد. در واقع خشم و عصبانیت این شهید سعادت‌مند، در احیای فضایل و میراندن رذائل تجلی می‌کرد. اگر کسی انتقادی نسبت به رفتار او یا برخی مسائل دینی داشت، او را به نحوی متقاعد می‌کرد که آن طرف مقابل، آن مسائل را نه به عنوان جواب انتقاد بلکه به عنوان حقایق روشن در کام می‌کشید. آن شهید فروتنی در مقابل اهل کبر و غرور را روا نمی‌دید؛ مخصوصاً نسبت به افراد وابسته به طاغوت سعی می‌کرد با این گونه اشخاص، از موضع صلابت و قدرت رفتار کند. یکی از اعضای شورای شهر اردستان (در زمان رژیم گذشته) حاج آقا نورالله طباطبایی رحمه‌الله را کاملاً می‌شناخت. يك روز آن شهید سعید به وی می‌گوید:

«اینجا پایست تا من برگردم؛ زیرا با تو کاری دارم.»

بدین ترتیب ضمن نمایاندن هیبت روحانیت، به وی فهماند که موقعیت تو برای من ارزشی ندارد و از اشخاصی مانند تو پروایی نداشته و به سبب وابستگی به دستگاه طاغوت ارزشی برایت قائل نمی‌باشم. (۱۶)

شهید طباطبایی‌نژاد رحمه‌الله به علت برخورداری از مواهب الهی، از خشونت روحی بیزار؛ و اهل صفا و صمیمیت بود. از آنجا که او خویش را از زندان «خود» و «نفس» رها نیده بود، بر اساس مهر و محبتی که داشت، به راحتی با دیگران پیوند قلبی برقرار می‌کرد؛ اما این عاطفه و احساسات، هم با ایمان تلطیف شده و هم به کمک دیگر

فضایل، از جمله تقوا، جهت دار و دارای مقاصد الهی گشته بود. همین ویژگی موجب جذب افراد به سوی او گردید و سبب می‌شد اظهارات و توصیه‌هایش ثمر بخش گردد. نگارنده که از دوران نوجوانی و جوانی، با شرکت در محافل عمومی و برخی جلسات خصوصی، افتخار آشنایی، با حالات اخلاقی آن شهید را داشته، ناظر صفا، صداقت و اخلاص آن شهید بزرگوار بوده است. من به خوبی می‌دیدم که چگونه حرارت و نورانیت وی، حاضران را به تحرك و جوشش واداشت، آنان را برای گوش دادن به سخنان آموزنده‌اش مهیا می‌کرد.

این سید بزرگوار، با آن که با استفاده از میراث خانوادگی، می‌توانست زندگی مادی مناسبی را برای خود فراهم کند؛ اما در نهایت ساده زیستی و اکتفا به تأمین حداقل مایحتاج خانواده، روزگار می‌گذرانید. یکی از افرادی که با ایشان ارتباط داشت، نقل می‌کرد:

«دو روز قبل از شهادت ایشان و در زمانی که افرادی به تهمت، شایعه کرده بودند زندگی مرفهانه‌ای دارد، به خانه‌اش رفتم. دیدم، دارد خانه‌اش را با موکت فرش می‌کند. در آن حال من خوشحال بودم که بنی صدر فرار کرده است، او مرا خطاب قرار داد و گفت: «زیاد مسرور نباش! بعداً همین فراریان تلاش می‌کنند تا انقلاب مظلوم واقع شود.» (۱۷)

شهید طباطبایی‌نژاد ضمن آن که خود را به صداقت آراسته بود، عقیده داشت مسؤولان نظام اسلامی همه باید بر این اساس انتخاب شوند و بر این باور بود که جامعه بدون صداقت نمی‌تواند در خط سعادت پیش برود. او می‌گفت:

«باید راهی را برگزید که به کمک آن هم بتوان در حد امکان، افراد و نیروها را جذب کرد؛ و هم بتوان در حد ضرورت، آنان را دفع نمود.»

وی توصیه می‌کرد:

«به نسل جوان مبتکر، خلاق، اما با ایمان و سخت کوش، باید اعتماد کرد. دانشجو اگر امروز خودش را بسازد، فردا به صورت يك عنصر پرتوقع و امتیازطلب در نمی‌آید و فردایش برای حساس ماندن و دردها را لمس کردن مناسب‌تر است.» (۱۸)

در پرتوهای پرمایه

در تابستان ۱۳۵۹ ش، که شهید طباطبایی‌نژاد رحمه‌الله به حوزه انتخابیه خود (اردستان) رفته بود؛ در يك روستای كوچك، با پیر مردی روبرو شده بود که اولین سخن آن مرد سالخورده با ایشان چنین بوده است:

«آقا، مشکلاتی که از زمان طاغوت مانده به این زودی‌ها حل نمی‌شود و ما آماده‌ایم با آنها بسازیم. شما هم هر چه سریع‌تر در این مدت چهار سال سعی کنید قوانین سعادت بخش قرآن را در مجلس وضع و پیاده کنید. قوانینی که با قرآن مطابقت داشته باشد.»

شهید از این جمله خیلی لذت برده (۱۹) و خوشحال بود که بیشتر آحاد ملت، چنین روحیه‌ای را دارند. او معتقد بود:

«با این امت قهرمان، دشمن قادر نخواهد بود از راه کودتا به آن آسیبی برساند؛ اما خصم انقلاب از يك راه می‌تواند پیروز شود و عجله هم نمی‌کند. برنامه را به گونه‌ای پیاده می‌کند که در دراز مدت انقلاب را بی محتوا کند و اگر افرادی قدرت را به دست بگیرند که واقعاً مکتبی فکر نکنند، این خیلی خطر بزرگی است. باید حواسمان جمع باشد. برای این که

با مشکلات زمان مشروطه و عصر رضاخان مواجه نشویم، به معیارهای قرآنی توجه کنیم. هر کس می‌خواهد مسئولیتی به عهده بگیرد و قدرتی به دست آورد؛ از شورای ده گرفته تا عالی‌ترین مقامات، [باید] دو معیار قرآنی را که این کتاب آسمانی، از زبان حضرت یوسف علیه السلام نقل می‌کند، دارا باشد؛ یعنی «حفیظ و علیم»؛ هم دانایی لازم را دارد و هم امور تفویض شده به وی را خوب حفظ می‌کند. برخی روی مکتبی بودن تکیه دارند و عده‌ای بر مدیریت تکیه دارند، که هر دو غلط است. باید هم مدیریت باشد و هم ایمان؛ و اگر احیاناً این دو جهت با هم توأم نبود، باید به مکتبی بودن اولویت داد. اگر قدرت را به دست کسی بدهیم که ضعیف باشد و احتمال بدهد که وقت پیاده شدن قوانین اسلامی نیست؛ یا بهتر است از جای دیگری قانونی بیاوریم، خطر ناک است.»

ایشان در ادامه می‌فرماید:

«در بین جوان‌های عزیز، افراد پاک و روشن که می‌توانند دستاوردهای انقلاب را حفظ کنند و نظام را به خوبی اراده نمایند و عزت آفرین هم هستند، افراد زیادی هستند که می‌توان از وجود ارزنده آنان استفاده کرد.» (۲۰)

او که از مخالفین گروه‌های لیبرال بنی صدر بود، وقتی مشاهده کرد آنان برای پیشبرد مقاصد خود، به رأی مردم تکیه می‌کنند، در یکی از سخنرانی‌هایش گفت: «رهبر انقلاب هم مکرر روی این مسئله تکیه می‌کنند، که در این نظام، رأی مردم حاکم است؛ ولی رهبر به حق می‌گوید و دیگران، «کلمه حقّ یراد بها الباطل». این يك واقعیت است. همه منتخب ملت هستیم؛ منتها ملت

وقتی رهبر را انتخاب کرد و قانون اساسی را تأیید نمود، این گونه بود که اگر رأیی به رئیس جمهوری دهند و مورد قبول رهبر نباشد، قبول ندارند. یعنی یازده میلیونی که رئیس جمهور (بنی‌صدر) روی آن تکیه می‌کند، خود این ملت در قانون اساسی به این مطلب رأی داده، که اگر امضاء رهبر کنار رفت، مثل یازده میلیون، صفر است، که کنار آن عدد نباشد. این طوری نیست که برخی منتخب‌تر از دیگران باشند. این جریانی که در وضع کنونی رایج شده و دارند فردگرایی را تبلیغ می‌کنند، برای انقلاب ما خطرناک است و باید با شدت محکوم بشود.»

وی در فراز دیگری از سخنان آموزنده خود، عملکرد بنی صدر و گروه‌های لیبرال را مورد انتقاد قرار داده و چنین می‌گوید:

«برادران و خواهران مسلمان! شما بودید که با فداکاریتان و اطاعت از مقام رهبری، انقلاب را به اینجا رسانیدید و برای تداوم آن هم باید از رهبر اطاعت کرد؛ اما به شما ملت قهرمان بگویم؛ روش سیاسی رهبر، که همان شیوه پیامبر گونه است، این می‌باشد که بگذارید افراد ماهیت خودشان را نشان دهند؛ ولی آنچه ما را رنج می‌دهد، این است که، اگر خدای نکرده با این ناپاکی‌ها به انقلابمان ضربه بخورد، چه چیزی می‌توان آن را جبران کند.» (۲۱)

شهید طباطبائی‌نژاد رحمه‌الله پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به دلیل لیاقت‌های ذاتی، تعهد، دانش، تقوا و کار دلسوزانه، به عنوان اولین نماینده منطقه اردستان و زواره به مجلس شورای اسلامی راه یافت و در این سنگر به دفاع از نظام و ارزشها و گره‌گشایی از مشکلات مردم پرداخت. ایشان حسن تدبیر، تقوا، خوش خلقی و درایت

خویش را در این مسؤولیت خطیر که دورانی کوتاه از عمر او را در بر داشت، نشان داد. او به دلیل اهمیت قائل شدن به تشکیلات، از اعضای فعال دفتر مرکزی حزب جمهوری گردید و رشته انس و الفت خود را با شهید دکتر بهشتی رحمه الله پیوند زد. وی سرانجام در هفتم تیر ۱۳۶۰ ش، به همراه سالار شهیدان انقلاب اسلامی، در کربلای سرچشمه به شهادت رسید و پیکر پاکش در شیخان قم دفن گردید. از او چهار فرزند باقی ماند که فرزند کوچکش در زمان شهادت ایشان، چهار ساله بود. (۲۲)

حضرت آیت الله ناصر مکارم شیرازی (مدّ ظلّه) در آغاز یازدهمین جلد «تفسیر نمونه» نوشت:

«در زمره شهیدان [انفجار هولناک دفتر مرکزی حزب جمهوری]
 مرحوم حجة الاسلام و المسلمین حاج سید نورالله طباطبایی قدس سره؛ از همکاران عزیز تفسیر نمونه بود که نمایندگی مجلس شورای اسلامی را نیز به عهده داشت. او مردی مصمم، شجاع و با استقامت، فاضل و متدین، با ایمان و پر عاطفه بود و گرما و صفای خاصی داشت. ما جای او را در انجمن دوستان تفسیر نمونه همواره خالی می بینیم، خدایش غریق رحمت کند و با شهیدان بدر و احد و میدان جانبازی کربلا محشور دارد.» (۲۳)

پی نوشت ها:

- ۱ - خواجه نصیر الدین طوسی و مردم زواره، محیط طباطبایی، مجله یغما، سال ۱۳۳۵ و نیز پژوهش های محلی.
- ۲ - اردستان، نگینی بر انگشت کبیر، استاد مرتضی شفیعی اردستانی، نسخه خطی، به شماره ۸۲۹ که در کتابخانه آیت الله مرعشی نگهداری می شود.
- ۳ - فهرست کتب خطی دانشگاه تهران، محمد تقی دانش پژوه، ج ۱۷، ص ۴۰۹، ۴۱۲ و ۴۱۳.

۴ - آشنایی با احوال و آثار خوشنویسان و خطاطان اردستان، مرتضی شفیع اردستانی (نسخه خطی).

۵ - فهرست کتب خطی و فارسی و عربی و ترکی مجلس شورای ملی، ابوالحسن حائری، ج ۱۰، بخش چهارم.

۶ - آتشکده اردستان، ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، بخش دوم، ص ۳۱۶ - ۳۱۰.

۷ - برخی از آنان عبارتند از حجج اسلام حاج آقا حسن، حاج آقا حسین، حاج آقا عباس و حاج آقا یوسف.

۸ - واقع در ۳۶۰ کیلومتری تهران و ۱۲۰ کیلومتری اصفهان. در این باره ر.ک: آشنایی با اردستان، مرتضی شفیع اردستانی، هفته نامه اصفهان، شماره‌های ۸ تا ۱۶.

۹ - درباره ظفر قند ر.ک: زیر آسمان کویر، علی اصغر مهاجر، ص ۴۵ و ۴۴؛ تاریخ اردستان، ج اول، ص ۱۳۸ و ۱۳۷؛ فرهنگ آبادیها و مکان‌های مذهبی کشور، محمد حسین بابلی یزدی، ص ۲۹۱؛ گزارش کویر (سفر نامه صفاء السلطنه نائینی)، به اهتمام محمد گلین، ص ۷۷ و ۷۶.

۱۰ - روزنامه جمهوری اسلامی، نهم تیرماه ۱۳۶۲، ص ۲۱ (ویژه نامه شهدای هفتم تیر).

۱۱ - یادنامه شهدای مجلس شورای اسلامی، روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ص ۷۸.

۱۲ - همان، ص ۷۸.

۱۳ - در برخی منابع نوشته‌اند؛ وی تا جلد هشتم همکاری داشت که درست نمی‌باشد.

۱۴ - پیشنوازان شهادت در انقلاب سوم، دفتر انتشارات اسلامی، ص ۱۳۰.

۱۵ - برگرفته از خاطرات یکی از آشنایان آن شهید.

۱۶ - برگرفته از خاطره یکی از دوستان مبارز آن شهید.

۱۷ - خاطره یکی از آشنایان آن شهید.

۱۸ - جزوه زیر اکس و دست نویس موجود در واحد فرهنگی بنیاد شهید شهرستان اردستان.

۱۹ - شمع‌ها از گرمی مجلس حکایت می‌کنند، ص ۲۸۹.

۲۰ - سخنرانی شهید طباطبائی‌نژاد رحمه‌الله، در بیست و نهمین جلسه علنی مجلس شورای اسلامی، ۱۴ مرداد ۱۳۵۹.

۲۱ - سخنرانی شهید طباطبائی‌نژاد رحمه‌الله، در یکصد و بیست و یکمین جلسه علنی مجلس شورای اسلامی، ۱۷ اسفند ۱۳۵۹.

۲۲ - پیشنوازان شهادت در انقلاب سوم، ص ۱۳۰.

۲۳ - تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۱۶.

شهيد عبد الوهاب قاسمی

«افشاگر نفاق»

* * *

غلامرضا گلزاری زواره

جای عکس

عبدالوهاب

قاسمی

زادگاه

یکی از نواحی استان زرخیز و خوش آب و هوای مازندران، شهرستان سوادکوه می‌باشد. این شهر در دره‌ای واقع در البرز مرکزی، با وسعت ۲۴۴۱ کیلومتر مربع، واقع شده است. از شمال با قائم شهر، از جنوب با فیروزکوه، از مشرق با منطقه جنگلی دودانگه ساری و از مغرب با بخش بندپی از توابع بابل هم مرز می‌باشد. (۱) نقاط کوهستانی، عبور رودخانه تالاب از آن و نیز جنگل‌های سرسبز، بر صفای این دیار افزوده است؛ اما آنچه بدان طراوت معنوی می‌بخشد، امامزادگان، مساجد و مراکز دینی و علمی است که جان انسان‌های تشنه معرفت و دیانت را، عطرآگین می‌سازد. روستای «لیورک» که از جمله آبادی‌های این منطقه است، از قدیم الایام با وجود کوچکی و کمی جمعیت، موطن و محیط نشو و نمای انسان‌هایی بوده است که در جهت نشر تعالیم دینی و تبلیغات مذهبی، فعالیت داشته و دارند.

ولادت و دوران کودکی

عزیز الله قاسمی از جمله ساکنین آبادی لیورک بود. وی با خطابه و وعظ به تبلیغ دین می‌پرداخت. او که با زنی پاکدامن به نام بانو «بی‌بی جانی» ازدواج کرده بود، از خداوند می‌خواست محصول این پیوند، نخست از لحاظ بدنی سالم بوده و آنگاه راه او را ادامه دهد و در کسوت روحانیت به عنوان سرباز امام زمان (عج)، حقایق مسلم فرهنگ قرآن و عترت را برای مردم بازگوید. خداوند نیز دعایش را اجابت فرمود و در اوایل پاییز سال ۱۳۱۲ (نوزدهم مهر)، هنگامی که خزان می‌پژمرد، غنچه‌ای از بهار در این خانواده شکفت و پدر به شکرانه این شاهد شیرین زندگی، نام عبدالوهاب را برایش برگزید. (۲) عزیز الله چون به رخسار نورسیده‌اش نظر افکند و چشمانش به جمال این طفل نورسته روشنایی یافت، از پیشگاه پروردگارش خواست تا عبدالوهاب، باقیات الصالحاتی برای وی باشد و در سلك مبلغان دینی قرار گیرد.

این کودک نوحاسته در پوتو تربیت پدری رؤف و متدین و نیز پرورش‌های عاطفی و اخلاقی مادری پاک طینت و مشفق، دوران نوباوگی را با طراوت معنوی پشت سر نهاد و از همان نخستین دوران زندگی با نغمه‌های آسمانی، قرآن و دعا انس یافت. وی با حضور در مجالس تجلیل از مقام اهل بیت علیهم‌السلام روان خویش را با زمزم جوشان و مصفای این خاندان شستشو می‌داد و علاقه به ارزشها و باورهای دینی با وجودش عجین می‌گشت. او به اقتضای محیط خانوادگی در همان سنین کودکی خواندن، نوشتن و قرائت قرآن را فرا گرفت و پس از این مقدمات به تحصیلات دوران ابتدایی پرداخت. وی پس از اینکه این مقطع را با موفقیت سپری ساخت، بر حسب ذوق ذاتی، شوق فطری و تأکیده‌های مداوم پدرش، به آموختن علوم دینی روی آورد.

در حوزه علمیه بابل و تهران

در سوادکوه، مرکزی که بتواند نیازهای علمی و فکری این نوجوان را برطرف کند، وجود نداشت؛ به همین جهت برای فراگیری علوم اسلامی، زادگاه خویش را ترك کرد و در شهرستان بابل اقامت گزید؛ زیرا عده‌ای از ویژگی‌های این حوزه برایش سخن گفته بودند. به ویژه عزیز الله (پدرش) که برای او تعریف کرده بود: مدارس علمی بابل همواره به دلیل حضور فقها و علمایی نام‌آور و اساتیدی خبره، یکی از مراکز مهم علوم دینی در مازندران و شمال کشور به شمار می‌آید و کثیری از اهل فضل و روحانیون، موجب گسترش این بازار دانش گشته‌اند.

برای این طلبه مشتاق معارف نقل می‌کردند: زمانی بیش از ده محفل درس خارج فقه و اصول و سایر رشته‌های علوم اسلامی، در عرض هم در بابل دایر بوده است. (۳) وی به دلیل وجود این محسنات و نیز علایق درونی خود، اقامت در بابل را بر سکونت در مولد و موطن خویش ترجیح داد و با تحمل سختی‌های اقامت در جایی دور از خانواده و توأم با مشکلات فراوان، در این شهر به مدت سه سال به فراگیری علوم دینی پرداخت. (۴) عبدالوهاب برای ادامه تحصیل به تهران مهاجرت کرد. او در مدارس خازن الملك و حاج ابوالحسن معمار باشی از محضر علما و اساتیدی عالی قدر بهره‌ها برد. (۵) اما روح و ذهن عطشناك او گویی با این جرعه‌ها سیراب نمی‌گردد و به دنبال چشمه‌ای است تا بتواند نیازش را برطرف سازد.

در مشهد مقدس

حجة الاسلام عبدالوهاب قاسمی در سال ۱۳۳۴ ش. به قصد اقامت در جوار بارگاه مقدس حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام و بهره‌گیری از بارقه معنوی آن امام همام و نیز استفاده از محضر استادان حوزه علمیه مشهد، تهران را ترك کرد. وی نزد

حاج شیخ کاظم دامغانی رحمه الله - مدرس سطوح عالیہ (رسائل، مکاسب و کفایہ) - کہ بہ فضل و تقوا اشتہار داشت، دورہ سطح را بہ پایان برد. (۶) او با استعداد، ہوش سرشار و تلاش مداوم و پر ثمر خود، این لیاقت را بہ دست آورد کہ در زمرہ شاگردان آیت اللہ **حاج شیخ ہاشم قزوینی** (۷) در آید. این عالم متفکر، فقیہ زاہد، مربی گرانقدر و مدرّس فقہ و اصول یعنی مرحوم قزوینی (۱۲۷۰ - ۱۳۳۹ ش.) از جملہ دانشورانی است کہ محضر **سید موسیٰ زر آبادی** را در قزوین و نیز محضر **میرزا مہدی اصفہانی** را در مشهد درک نمودہ است. وی کہ نمونہ برجستہ یک عالم دینی بود، بہ عنوان انسانی پرہیزکار، خردمند، متعہد و ہوشیار، ضمن آموزش دروس خارج در سطح عالی، بہ شاگردانی چون شہید قاسمی شجاعت، شہامت و استقامت در برابر ستم را تعلیم می‌داد و آنان را از ارتجاع گرایی بر حذر می‌داشت. (۸)

در سال ۱۳۷۳ ق. آیت اللہ **حاج سید محمد ہادی میلانی** - از شاگردان آیت اللہ نائینی، کمپانی و حاج آقا حسین قمی - کہ در کربلا بہ تدریس و اقامہ جماعت اشتغال داشت، بہ قصد زیارت بہ مشهد مقدس آمد، او بہ درخواست جمعی از روحانیون در این شہر اقامت گزید و بہ تدریس مشغول شد و از آن تاریخ بر رونق، اعتبار و شکوفایی این حوزہ افزود. (۹) مرحوم قاسمی، حوزہ درس این مرجع تقلید و عالم طراز اول شیعہ را کہ در شبستان غربی مسجد جامع گوہر شاد تشکیل می‌شد، مغتنم شمرد و با استعداد درخشان و مجاہدت پیگیر خود، بہ برکت این حوزہ غنی، تا مرز اجتہاد پیش رفت. (۱۰) او پس از آن برای تبلیغ امور دینی و نشر فرہنگ اسلامی، مقدس‌ترین و مهم‌ترین سنگر دین، یعنی امامت مسجد را پذیرفت و با منبر و عظ، سخنرانی‌ها، تشکیل جلسات اصول عقاید و بحث‌های اخلاقی و تفسیری، بہ وظیفہ خطیر خود جامہ عمل پوشاند.

در میدان مبارزه

قاسمی از آغاز نهضت اسلامی ایران، به رهبری امام خمینی قدس سره در خدمت این قیام مقدس قرار گرفت. او تمام خطرات و دشواری‌های خط مقدم مبارزه را در نهایت شهادت به جان خرید؛ و با کمال شجاعت و قاطعیت از نیروهای محوری ستیزنده با دستگاه ستم به حساب می‌آمد. این سخنور و خطیب توانا در هنر وعظ و نصیحت، سبکی ویژه داشت و در سال ۱۳۴۲ ش. با اوج‌گیری مبارزات امت مسلمان به رهبری امام خمینی قدس سره، در شهر مقدس مشهد یکپارچه به صورت فریاد نهضت درآمد و در جنگال دژخیمان رژیم شاه گرفتار و زندانی شد و برای نخستین بار در سیاهچال‌های طاغوت به مدت ۱۴ روز محبوس شد. وی در زندان سخت‌ترین شکنجه‌ها، از جمله کیسه‌های بزرگ شن بر روی سینه‌اش را تحمل کرد؛ (۱۱) اما دست از مبارزه بر نداشت. پس از این دوران مشقت‌زا و طاقت‌فرسا، با آن که سی سال از عمر قاسمی گذشته بود، رژیم شاه او را به عنوان سرباز به پادگان برد؛ اما در آنجا يك افسر پزشك ایشان را به دلیل عارضه چشمی از ادامه خدمت سربازی معاف کرد و به او نصیحت کرد تا بر جان و سلامتی خود رحم کرده، از خط مبارزه کناره بگیرد؛ اما حجة الاسلام و المسلمین قاسمی در همان دومین روز آزادی، آن همه زجر، شکنجه، تهدید و ارباب را نادیده انگاشت و کوبنده‌تر و با فریادی رساتر و خروشی افزون‌تر کار مبارزه را پی گرفت و با افشاگری‌های خود، مردم را نسبت به فجایعی که بر جامعه می‌گذشت، روشن ساخت. او طی بیاناتی پرهیجان امت مسلمان را در جریان ستم‌گری‌ها و پلیدی‌های حکومت وقت قرار می‌داد، آنان را به قیام علیه رژیم حاکم دعوت می‌کرد. وی با سخنرانی‌های دشمن براندازش، خواب راحت را از چشمان رژیم سفاک ربوده

بود. (۱۲)

قاسمی در سال ۱۳۴۴ ش. به دعوت جمعی از مؤمنین و تصویب و تأکید علمای بزرگ وقت (رضوان الله علیهم) در شهر ساری رحل اقامت افکند و با صراحتی تمام و شجاعتی کم‌نظیر، خط نهضت اسلامی را در مرکز استان مازندران باز گشود و برای برانداختن حکومت جور و استقرار نظام عدل اسلامی آن گونه که مقتضی بود، آخرین توان خویش را به کار برد و در این راه چندین بار دستگیر و روانه زندان شد. او بارها طعم شکنجه دهشتناک کمیته شهربانی تهران را چشید؛ ولی هر بار پس از آزادی مصمم‌تر، پر تلاش‌تر و خروشان‌تر از گذشته، به کار مبارزه ادامه می‌داد. سخنان افشاگرانه و آمیخته به صراحت و صداقت وی، در میان مردم مازندران، آن چنان جاذبه‌ای پدید آورد که حوزه مغناطیس وی اکثر افراد جامعه را به سوی خود می‌کشانید. به همین دلیل او به عنوان چهره‌ای شاخص و درخشان برای سازماندهی به مبارزات مردمی در این خطه، خوش درخشید. مردم مسلمان و حق شناس شهرستان ساری نیز هرگز آن خطابه‌های آتشین، انقلابی، رشد دهنده و سازنده او را فراموش نخواهند کرد و هنوز طنین سخنان دلنشین وی، گوش مساجد، تکایا، حسینیه‌ها، محافل مذهبی و فضای شهر ساری را می‌نوازد. (۱۳)

در سال ۱۳۵۶ ش. قاسمی به جرم مخالفت‌های صریح و علنی با رژیم شاه، به زندان افتاد؛ ولی این بار هم در سلول انفرادی طاغوت زیر شکنجه‌های موحش دم برنیامورد. لذا پس از آزادی، مأموران ساواک خواستند با توطئه قبلی ایشان را در سفر مکه ترور کنند؛ اما موفق نشدند و توطئه آنها با شکست مواجه شد. (۱۴) آخرین دستگیری آن شهید بعد از سخنرانی افشاگرانه وی، در تابستان سال ۱۳۵۷ ش. (هفدهم رمضان ۱۳۹۹ ق.) رخ داد که بسیاری از کتب ارزشمند و نوارهای سخنرانی

او و دیگران، مورد دستبرد عوامل ساواک قرار گرفت و مفقود شد. (۱۵)

نامه نورانی

شهید قاسمی در سراسر لحظات زندگی خود از حریم مقدس اعتقادات حمایت کرد و در این راه دشواری‌ها و صدمات زیادی را به جان خرید. در واقع او از امکانات شخصی که برایش فراهم بود، اعراض کرد، تا بتواند وظیفه خطیر خود را به نحو احسن و مطلوب به انجام برساند. هر کجا مشاهده می‌کرد یا می‌شنید که نسبت به مقدسات دینی اهانت و اسائه ادب شده است، می‌خروشید و با قلم و بیان خویش علاوه بر آنکه بانیان این ردالت‌ها را مورد هجوم فکری و فرهنگی خود قرار می‌داد، حقایق دینی و اعتقادی را نیز بر ایشان تشریح می‌کرد. وی در نامه‌ای که در تاریخ ۲۸ آبان ۱۳۴۳، خطاب به مدیر روزنامه پست تهران (محمد علی مسعودی) می‌نویسد، با قلمی شیوا و نثری پخته و عباراتی مختصر اما پرمحتوا، به تشریح رسالت پیامبران پرداخته و می‌گوید:

«پیامبران برای تشریح مطالب عقلی و فطری و... توجه دادن افکار به وظایف و مقررات الهی و آسمانی که به نام مقررات دینی و قوانین مذهبی است و بیان حدود و میزان آنها، مبعوث گشته‌اند، تا از این راه افکار عالی انسان‌ها را به ذات مقدس پروردگار جان و جهان آفرین، رهبری و ارشاد کنند. آنان در تصفیه نفوس و تزکیه ارواح و تنویر افکار و عقول، مردانه دامن همت به کمر زده و از هیچ قدرتی جز قدرت الهی پروا و هراس نداشته و جز از خداوند بزرگ مدد و نصرت نطلبیده و سستی و پزیردگی به خود راه نداده‌اند. آن بزرگواران هدف مقدس و عالی و پاکشان، گرفتن دست

گم‌گشتگان صحرای جهالت و سرگردانان وادی حیرت و ضلالت و هدایت
و به راه آوردن آنان و رساندن به سعادت و شرف و فضیلت است. آری؛ آنها
می‌خواستند فرد فرد انسان چون سلمان فارسی ایرانی و مقداد و کمیل و
مالك اشتر و ابونر غفاری شده، تا هیکل فضیلت و جرثومه شرف و
سعادت گردند. آنان مبارزه کردند تا پیکر هوا و هوس له و نرم شده و کاخ
غوايت و ضلالت واژگون گشته و بنای خدعه و مکر مکاران که خار راه
انسانند، منهدم و پاشیده گردد.» (۱۶)

آن شهید در ادامه این نامه نورانی، پس از تشریح مجاهدت‌های پیامبران، این
پرچمداران توحید و ایمان، به وظیفه سترگ آنان که به امامان شیعه تفویض شد،
اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«... تا [امامان] همچون آنان (پیامبران) بکوشند و اساس و بنیان
سعادت و سیادت بشر را حفظ و حراست کنند. بعد از پیغمبر گرامی اسلام،
علم و ایمان و اسلام، به دوش هر يك از اوصیای باوفای آن حضرت افتاده،
تا به دست با کفایت حضرت مهدی موعود (عج) دوازدهمین وصی و
خلیفه به حق آن بزرگوار، رسیده؛ لکن طبق مصالح، به امر و فرمان مقدس
حضرت حق، خود از انظار غائب و پنهان گشته و پرچم عدل و ایمان را،
نواب با غرضه و صالح وی به دوش کشیده‌اند؛ و پروردگار حکیم، عده‌ای از
بندگان پاک طینت خود را انتخاب فرموده و منصب نیابت عامه از آن
حضرت را، به آن رادمردان عنایت می‌کند. آنان به عقیده مسلمین جهان،
خاصه شیعیان، دانشمندان اسلامی و فقهای شیعه می‌باشند. آری امام
عصر - ارواحنا فداه - از نظرها ناپیداست؛ اما پیدا و هویداست و شیعه در

انتظار روزی است که آن متصرف فی کل ظاهر گشته و دنیای فساد و طغیان و ظلم و جور را مبدل به صلاح و آرامش و عدالت و بینش کرده و جلوی زیاده‌روی‌های مفسدین و هوس‌بازی‌های هوس‌بازان را گرفته، ظالمان را به جایش (سرجای خودشان) بنشانند.» (۱۷)

در ادامه این نوشتار، شهید قاسمی از هتاک‌های آن روزنامه‌نگار به ساحت مقدس حضرت امام خمینی قدس سره، سخت انتقاد می‌کند. این بخش از نوشته او می‌خروشد و پریجان می‌توفد. گویا روح و ذهنش از این حرکت وقیح، در تلاطم و اضطراب قرار گرفته است:

«... من هر چه فکر کردم و به خود رنج دادم، نتوانستم قلبم و روحم و فکرم را قانع کنم، که يك نفر روزنامه‌نگاری که به ظاهر مدعی اسلام است و از تمام مزایای اسلامی برخوردار است، به يك شخصیت بارز و مرجع عالی قدر و رهبر مجاهد و رشید جهان شیعه که اسم مقدس و نام گرامش انسان را می‌لرزاند، آن‌جور هتاک کند، که از يك مجنون و مالیخولیایی متوقع نبوده و انتظار نرود. راستی بشر این قدر جسور و بی‌وجدان؟! این قدر بی‌عاطفه و بی‌انصاف؟! این قدر بی‌شرف و دور از انسانیت؟! که به خاطر پول و دیناری که باید خرج مستراح منزل و شکم شود، عفت قلم و زبان را از دست داده و خوشابندگو و چاپلوس گشته، و از هیچ چیز حتی وجدانش خجالت نکشد. آف بر تو ای بی‌ادب! آف بر تو ای فاقد شرف!...»

در انتظار روزی باش که خدا از تبه‌کاران و سیه‌رویان انتقام شدید گرفته و گوشمالی سخت می‌دهد. خیال کردی با این کلمات پوچ که خودت هم به مضامین آنها معتقد نیستی، از مرتبه رفیع حضرت آیت الله العظمی

**خمینی کاهیدی؟ شب‌پره گز وصل آفتاب نخواهد؛ رونق بازار آفتاب
نکاهد. آیت الله خمینی** ^{قدس سره} که هیچ گاه از انجام وظایف باز نایستاده و از
عهده مسئولیت سنگینی بخوبی برآمده و او و بقیه بزرگان روحانی، در راه
دین و جهاد با مشرکین، از مرگ استقبال می‌کنند و هیچ متأثر نیستند؛ اما تو
و اربابان بی‌عاطفه‌ات، منتظر روز سختی باشید و برای خود مقرری تهیه
کنید...» (۱۸)

خلق و خوی

شهید قاسمی در دوران نسبتاً کوتاه زندگی‌اش، درس استقامت، ایمان و
وارستگی را به خوبی آموخت و توانست آن را به دیگران هم تعلیم دهد. (۱۹) آن شهید
از همان دوران جوانی و تحت تربیت خانوادگی و نیز محیط پاک حوزه علمیه، به این
واقعیت دست یافت که برای غلبه بر کشش‌های درونی، که آدمی را به سوی
خودخواهی سوق می‌دهد، باید نیرویی قوی را در کانون دل ایجاد کرد، تا با تکیه بر آن،
امکان تعدیل این امیال فراهم آید؛ این نیروی عظیم باطنی هم چیزی جز تقوا و ایمان
نیست. به همین دلیل ایشان با عبادت، راز و نیاز با خداوند و اعمال صالح، توانست
چنین فروغی را در ژرفنای جان خویش روشن سازد و به برکت آن تار و پود وجودش را
از گزند هوس‌های درونی و تحریکات شیطانی، حفظ کند. این نهال ایمان به تدریج در
ذهن و دل شهید قاسمی بالندگی یافت و با فروغ و حرارت خورشید دیانت، به رشد و
شکوفایی خود ادامه داد و سرانجام شاخسار فضایل اخلاقی را آفرید و عطر میوه‌های
عمل صالح را به سرپنجه این صفات و ملکات در مشام من و شما نشاناد؛ یعنی همان
خصوصیات و ویژگی‌هایی که این شهید را نزد مردم محبوب ساخت و موجب آن

گردید تا کلام و پیامش، بر ذهن و روان آدمیان اثر بگذارد و آنان را برای مقابله با طاغوت زمان و نیز جهالت‌ها و ظلمت‌ها، مهیا سازد. این شجره طیبه ایمان و پرهیزگاری بود که به شهید قاسمی آن چنان قدرت روحی را عطا کرد. قدرتی که باعث شود از دستگاه موحش ساواک و شکنجه‌های فراوان و سخت آنها نهراسد و در دفاع از حق مصمم‌تر گردد و با شهامتی وصف‌ناپذیر در این راه مقدس گام نهد و در برابر مشکلات و مصائب صبر پیشه ساخته و تلخی‌ها را بر خود و خانواده هموار کند. با اعراض از مظاهر دنیوی و قناعت پیشگی، به ساده زیستی و پرهیز از تشریفات روی آورد و به حداقل امکانات زندگی اکتفا نماید. حسن گفتار و بیانات آتشین او نیز، از صداقت، پاکی، فضل و تقوایش حکایت داشت و کلماتی که بر زبان می‌آورد، جرعه‌های آب حیات بود که از قله بلند ایمان و دیانت جاری می‌شد. (۲۰)

نفرت از نفاق

شهید قاسمی در دوران زندگانی پربارش، خود را به صداقت، صراحت و صفای نفس آراست. بدیهی است چنین آئینه‌ای که زنگارهای نفسانی را از خود پیراسته، از چهره‌های نفاق و دوگانه سیمایان نفرت داشته باشد. وی منافقان را انسان‌هایی دور از خلق می‌دانست که دم از مردمی بودن می‌زند و آن زمان که رزمندگان فداکار اسلام، در جبهه‌ها حماسه می‌آفرینند، این ورشکستگان سیاسی به حرکت‌های ضد اسلامی و مخالف امت متدین دست می‌آوردند. از این جهت آن شهید منافقان خلق را به استکبار وابسته می‌دانست و معتقد بود شواهد بسیار بر این وابستگی وجود دارد؛ ولی حتی خودشان هم نمی‌خواهند این واقعیت را باور کنند. ایشان در يك صد و سی و

هفتمین جلسه علنی مجلس شورای اسلامی، در تاریخ ۶ اردیبهشت ۱۳۶۰، از جنایت گروه‌های مزبور در ساری، قائم شهر و سوادکوه پرده برداشت و کشتار وحشیانه، هتاک‌ها و ضرب و شتم اینان را نسبت به مردمان این سامان برملا کرد. وی به عنوان نمونه حادثه‌ای را چنین تعریف می‌کرد که:

«شب جمعه‌ای در خیابان سنگ تراشان وقتی تعدادی از برادران زیر چادری نهج‌البلاغه می‌خوانند و کتب و نشریات مذهبی می‌فروشند،

[منافقان] به آنان حمله می‌کنند؛ چادرشان را به آتش می‌کشند و تمام کتب مذهبی، از جمله قرآن، نهج‌البلاغه و کتب ادعیه را می‌سوزانند. بعد به افراد حاضر در آنجا یورش برده و آنها را مورد اذیت و آزار قرار می‌دهند.»

آن شهید ملایمت و خونسردی در مقابل این گروه منحط را روا نمی‌دانست و فریاد می‌زد: «چرا باید اینها بیایند، گوش دختر مسلمان را ببرند و دست اندرکاران سکوت کنند؟» وی می‌فرمود: «هرگز نمی‌توانم باور بکنم که اینها دست به جنایت ضد انسانی زنند و متأسفم که مقامات اجرایی با همه قوت، ضعف نشان می‌دهند. خونسردی تا این حد روا نیست. وقتی اسلام دستور می‌دهد در برابر حمله يك دزد اگر آدمی به عنوان دفاع کشته شود، شهید است؛ چطور می‌شود مسلمان با این همه، دفاع نکند و ساکت باشد؟!» وی در خاتمه از مردم خوب خطه شمال این گونه سخن می‌گفت: «شاید فکر می‌کردند شمال و خصوصاً سوادکوه از پرتشنج‌ترین منطقه ایران خواهد بود و بحمد الله از نظر سیاسی آرامترین منطقه بود و نجیب‌ترین، عطوف‌ترین مردم، آدمهای مولد و فعال، مسلمان، معتقد، صادق و وفادار به امام، این جور باید مورد حمله و ضرب

و شتم قرار گیرند، که در خانه آرامشی ندارند و جرأت ندارند برای تأمین
احتیاجات بیرون بروند.» (۲۱)

در جوار رحمت حق

شهید قاسمی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به عضویت شورای همبستگی در
حج - که مرکب از اقشار مختلف مردم بود - در آمد و پس از تشکیل کمیته انقلاب
اسلامی، حدود يك سال نیز به عنوان معاونت در کمیته مرکزی شهرستان ساری
مشغول خدمت بود. او برای تداوم انقلاب به ارشاد و سازندگی مردم می‌پرداخت و در
سال ۱۳۵۹ ش. از سوی مردم حق شناس ساری به نمایندگی در مجلس شورای
اسلامی انتخاب شد و در این سنگر با تمام جدیت، نظام جمهوری اسلامی را که تحت
لوای ولایت فقیه است، یاری می‌داد و تمامی امکاناتش را به کار می‌گرفت و همه
کوشش و آرزویش این بود تا هر چه زودتر، اصول قرآنی در جامعه استقرار یابد. ایشان
پس از يك سال خدمتگزاری به امت مسلمان در سمت مزبور، در تاریخ هفتم تیرماه
۱۳۶۰ ش. در کربلای سرچشمه، در کنار شهید مظلوم دکتر بهشتی رحمه‌الله و دیگر
یارانش، به دست دشمنان خلق خدا (منافقان) به دیدار حق شتافت و در جوار
رحمتش آسود. بدن مطهرش بنا به وصیت وی در شهرستان قم و در قبرستان
شیخان، به خاک سپرده شد. (۲۲)

آن شهید طبق وصیتی که از وی باقی است، داماد خویش، سید رسول میریان را
وصی شرعی و قانونی خود قرار داد و از او خواست تا طبق حکم الهی و قانون متقن و
محکم اسلامی، رفتار کند. در خصوص ازدواج دخترانش، در حد شأنشان همانند
خواهر خود از کل اموال وی بدون آن که از سهمیه آنان چیزی کسر شود، مبالغی

بردارند. او کتابهایش را از این برنامه جدا کرد و وصیت کرد تا آنها را به هر يك از فرزندان که توفیق کسوت لباس مقدس روحانیت داشته‌اند، واگذارند. (۲۳)

از شهید قاسمی پنج فرزند پسر به نام‌های: محمد باقر (متولد ۱۳۴۴ ش)؛ صادق (متولد ۱۳۴۵ ش)؛ محمد (متولد ۱۳۴۷ ش)؛ رضا (متولد ۱۳۵۱ ش) و عباس (متولد ۱۳۵۲ ش) و نیز سه فرزند دختر به نام‌های: رباب (متولد ۱۳۴۰ ش)؛ صدیقه (۱۳۴۹ ش)؛ و اعظم به یادگار مانده است. (۲۴)

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - جغرافیای کامل ایران، گروهی از نویسندگان، تهران، وزارت آموزش و پرورش، چاپ اول، زمستان ۱۳۱۶، ج ۲، ص ۱۱۴۳.
- ۲ - شهید حاج عبدالوهاب قاسمی، پرونده موجود در بنیاد شهید قم.
- ۳ - نك: آشنایی با فرزندان بابل در سه قرن اخیر، عبدالرحمن باقرزاده، ناشر مؤلف، اول، ۱۳۷۷، ص ۹.
- ۴ - یادنامه شهدای مجلس شورای اسلامی، ص ۸۲.
- ۵ - پیشتازان شهادت در انقلاب سوم، ص ۱.
- ۶ - شهدای روحانیت شیعه در یکصد سال اخیر، علی ربانی خلخالی، قم مکتبه الحسین ۱۴۰۲ قمری، ج اول، ص ۵۴۶.
- ۷ - در مآخذ فوق، نام این شخصیت، آیت الله حاج شیخ مجتبی قزوینی ثبت شده است که اشتباه می‌باشد.
- ۸ - درباره این شخصیت نك: مکتب تفکیک، محمد رضا حکیمی، ص ۲۳۴ - ۲۳۰.
- ۹ - «گزارشی از سابقه تاریخی و اوضاع کنونی حوزه علمیه مشهد» حضرت آیت الله سید علی خامنه‌ای، مشهد کنگره جهانی حضرت رضا علیه‌السلام، تیر ۱۳۶۵ ص ۲۹ و ۲۸.
- ۱۰ - «یادنامه شهدای هفتم تیر»، روزنامه جمهوری اسلامی، ۷ تیرماه ۱۳۶۲، ص ۱۱.
- ۱۱ - سیمای ساری، «ساحل صداقت»، ص ۱۲۱، مرتضی بذرافشان، تهران، مرکز چاپ و نشر، سازمان تبلیغات اسلامی، زمستان ۱۳۷۴، ص ۱۰۳.
- ۱۲ - پیشتازان شهادت در انقلاب سوم، ص ۸۴.

- ۱۳ - یادنامه شهدای مجلس شورای اسلامی، روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، تهران، مرداد ۱۳۶۰، ص ۸۴.
- ۱۴ - در کتاب سیمای ساری این دستگیری به عنوان آخرین دوران حبس شهید قاسمی ثبت شده است که گویا صحت ندارد.
- ۱۵ - شهدای روحانیت شیعه در یکصد ساله اخیر، ج اول، ص ۵۴۶.
- ۱۶ تا ۱۸ - نامه شهید قاسمی که در آبان ۱۳۴۳ خطاب به مدیر روزنامه پست تهران نوشته است، موجود در پرونده آن شهید در بنیاد شهید قم (مخطوط).
- ۱۹ - سیمای ساری، «ساحل صداقت»، ص ۱۰۳.
- ۲۰ - با الهام از کتاب پیشخان شهدا در انقلاب سوم، ص ۱۳۸.
- ۲۱ - شمع‌ها از گرمی مجلس حکایت می‌کنند، سخنرانی نمایندگان شهید مجلس شورای اسلامی، تهران، ستاد برگزاری مراسم هفتم تیر، تیر ۱۳۶۱، ص ۳۲۴ و ۳۲۳.
- ۲۲ - یادنامه شهدای مجلس شورای اسلامی، ص ۸۴؛ «یادنامه شهدای هفتم تیر»، روزنامه جمهوری اسلامی، ۷ تیر ۱۳۶۲، ص ۱۱.
- ۲۳ - وصیت نامه آن شهید، (مخطوط).
- ۲۴ - با استناد به پرونده ایشان، موجود در بنیاد شهید قم.

حاج شیخ مرتضیٰ انصاری قمی

«زبان شریعت»

* * *

ناصرالدین انصاری

جای عکس

شیخ مرتضی

انصاری قمی

خطیب سترگ و محدث بزرگ، مرحوم حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ مرتضی انصاری قمی، یکی از مبلغان نستوه دین به شمار می‌رفت که در وعظ و تبلیغات دینی و ترویج و نشر احادیث اهل بیت علیهم‌السلام، گوی سبقت از اقران ربود و صوت وصیت منبر و مواعظ حسنه‌اش به سراسر ایران رسید. او در غالب مسافرت‌های تبلیغی خود و مبارزاتش بر علیه شیخی‌ها و صوفی‌ها و بابی‌ها و بهائی‌ها و کمونیست‌ها، آثار نیکویی از خود به جای گذاشت و بسیاری از مردم را به راه دین هدایت کرد و از انحراف نجات داد...» (۱)

آن مرحوم با آن اسباب و ابزار، از آیات و روایات که در صندوق سینه‌اش محفوظ داشت، با ذوق و سلیقه شیرین و مخصوص خود به راه افتاد و چهل سال تمام، تابستان و زمستان در شرق و غرب و شمال و جنوب ایران و عتبات عالیات (کربلا و نجف و سامرا) به موعظه پرداخت.

مرحوم آیت الله بروجردی می‌فرمود:

«زبان انصاری و قلم سید شرف الدین، هر دو خدمتگذار واقعی

اسلام اند.» (۲)

اینک در آستانه سی‌امین سال وفاتش، گذری کوتاه بر شرح زندگی و خدماتش داریم و اندکی از آگاهی و تعهد و مسئولیت وی را باز می‌نمایانیم.

ولادت

حاج شیخ انصاری در سال ۱۳۲۱ یا ۱۳۲۳ ق در قم، در خانواده‌ای پرفضیلت که نسب به شیخ الطائفه جناب سعد بن عبدالله بن ابی خلف اشعری قمی، صحابی بزرگوار حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام می‌بردند، زاده شد. (۳)
پدرش مرحوم آقا شیخ محمد حسین زاهد، عبدالصالح العابد المتعهد (۴)
یکی از عباد و زهاد پایین شهر قم و از معتمدین وثقات حضرات آیات: آقا شیخ ابوالقاسم قمی و آقا شیخ مهدی حکمی قمی بود. وی و برادرش مرحوم حاج شیخ علی زاهد، تابستان‌های گرم ماه رجب و شعبان را روزه گرفته و به ماه رمضان پیوند می‌زدند. در دوره عمرشان کمتر اتفاق افتاد که نماز شب را ترک کنند. آنان در امر به معروف و نهی از منکر بسیار کوشا بودند و شخصاً مرتکبین امور خلاف شرع را توبه می‌دادند. (۵)

مرحوم انصاری از اوان تأسیس حوزه علمیه قم در سال ۱۳۴۰ ق (۱۳۰۰ ش)، به تحصیل علوم دینی روی آورد، مقدمات و ادبیات را نزد مرحوم علامه ادیب تهرانی، سطوح را در محضر حضرات آیات: میرزا محمد همدانی، آخوند ملا علی همدانی، حاج شیخ محمد علی حایری قمی و آیت الله حاج سید محمد تقی خوانساری فرا گرفت و آن گاه در سال ۱۳۴۷ ق، به درس خارج فقه و اصول آیت الله العظمی حاج

شیخ عبدالکریم حایری حاضر شد و به زودی در زمره شاگردان میرزوی درآمد. (۶) او در همان زمان سخت مورد توجه استاد قرار گرفت و داستان زیر مؤید این مدعا است: پیش از آن که وی به لباس روحانیت ملبس شود، روزی در تیمچه بزرگ بازار، بر فراز منبر بود که مرحوم آیت الله حایری وارد مجلس شد و زمانی که منبر شیرین وی را مشاهده کرد، او را نزد خود طلبید و پرسید: نام شما چیست و چرا تا کنون معمم نشده‌ای؟

مرحوم انصاری گفت: آقا! نام من شیخ مرتضی است و تا کنون در خودم صلاحیت معمم شدن را ندیده‌ام! آیت الله حایری فرمود: «ان شاء الله که شیخ مرتضی انصاری بوده باشی (از همان زمان نام خانوادگی‌اش در میان علما و مردم به «انصاری» معروف شد). تو بهترین کسی هستی که شایستگی عمامه نهادن را دارد. فردا من به حجره‌ات، در مدرسه فیضیه می‌آیم و عمامه بر سرت می‌گذارم.»

روز بعد که مردم و بازاریان و طلاب با خبر شدند، آقای حاج شیخ به مدرسه فیضیه برای عمامه نهادن بر سر شیخ مرتضی می‌رود، به مدرسه فیضیه آمدند. دایی‌اش، حاج غلامحسین مقتصدی نیز که از قنادهای معروف شهر بود، با نقل و شیرینی پذیرایی مفصل از آقایان کرد.

همچنین آیت الله حایری خود برای خواندن خطبه عقد ازدواج شیخ مرتضی به مجلس آمد و سفارش او را کرد.

هجرت

وی از بنیان گذاران هجرت برای تبلیغ در ماه مبارک رمضان و ماه محرم همراه دوستانش مرحوم آیت الله محقق داماد و آیت الله شیخ محمد رضا طیبی بود. آیت

الله طیبسی در مصاحبه‌اش با مجله «حوزه» می‌گوید:
 «مرحوم آقای انصاری، حسب الامر آیت الله حایری، چندین سال
 برای اقامه جماعت و ترویج دین به قصبه گرگان - دو فرسخی آشتیان - رفت
 و مردم آن سامان را با مواظط و خطابه‌های خود ارشاد نمود (۷) و در
 حقیقت دین مردم گرگان و آشتیان تا کنون مرهون اقامت چندین ساله وی و
 زحمات بی دریغ و شبانه روزی‌اش بوده است.»
 استاد علامه مرحوم حجة الاسلام سید عبدالعزیز طباطبایی می‌فرمود:
 «آقای انصاری در این مدت نهایت بهره و استفاده را از اوقات خویش
 برد. هم نسلی متدین تربیت کرد و هم دوره کتاب بحار الانوار - چاپ
 کمپانی - را به همراه خود برد و از ابتدای آن به انتهایش رفت و از آخر به
 اولش آمد و همه را دقیق مطالعه کرد و به خاطر سپرد. او به اندازه‌ای در
 حدیث‌شناسی متبحر و چیره دست بود که هر حدیثی را از او می‌پرسیدند
 با ذکر دقیق منبع آن - که در چه جلد و چه بابی است - پاسخ می‌داد.»

بازگشت به قم

«پس از حدود ۱۰ سال توقف در آن منطقه، به زادگاهش بازگشت و ارشاد مردم
 مسلمان را از طریق وعظ و تبلیغ آغاز کرد. او خطیبی رشید، سخنوری فصیح و بلیغ و
 واعظی دلسوز به حال جامعه بود. محبت و اخلاص وی به ائمه اطهار علیهم‌السلام به حد کمال
 بود و برای اشاعه روایات و احادیث آنان تلاش می‌کرد. مردی روانشناس بود و اغلب
 مطالب روز را با احادیث و روایات تطبیق می‌کرد و با شیرینی و ملاحظتی که داشت، آنها
 را به جامعه تفهیم می‌کرد. تخصص وی بیشتر در نشر احادیث و اخبار بود و مطلبی را

که با آیاتی از قرآن عنوان می‌کرد، تا آخر منبر بر طبق آن، دهها حدیث و روایت تفسیر می‌کرد و آن را با اشعار، امثال و حکایت‌های دلنشین می‌آمیخت...» (۸) او حافظ بیش از سی هزار حدیث بود (۹) و از این گنجینه گرانبها، در منبرهایش به خوبی استفاده کرد. آیت الله العظمی صافی گلپایگانی می‌فرمود:

«در يك مجلس شمردم، تا هفتاد حدیث در يك موضوع خواند.»

آیت الله مشکینی در خطبه‌های نماز جمعه قم (۱۰) فرمودند:

«زمانی که ما وارد قم شدیم، آقای انصاری بسیار مشهور بود. او در هر منبرش بیش از یکصد حدیث می‌خواند، من از صدا و سیما می‌خواهم نوارهای ایشان و امثال او را پیدا کنند و برای مردم پخش نمایند. اینها به گردن مردم حق دارند. اینها بودند که دین مردم را حفظ کردند...»

آیت الله سبحانی می‌فرمود:

«در يك شب اربعین، پای منبر او بودم. او چهل حدیث، با لفظ اربعین، خواند و همه را توضیح داد. منبرش به قدری مفید و با ارزش بود که همه از عالی و دانی و از فقیه و مجتهد تا آدمهای عادی از منبرش استفاده می‌بردند و حضور در پای منبر او را بر همه چیز ترجیح می‌دادند.»

وی يك سال نیز در ماه مبارك رمضان، در مسجد شیخ انصاری نجف اشرف به منبر رفت.

مرحوم آیت الله حاج سید محمد روحانی می‌فرمود:

آیت الله العظمی خویی شب‌ها در مسجد خضرا درس می‌فرمود. ما به ایشان می‌گفتیم: آقا، درس را زودتر تعطیل کنید تا به منبر آقای انصاری هم برسیم. ایشان پرسید: مگر آقای انصاری در منبر چه می‌گوید که شما

می‌خواهید از درس من کم کنید؟ گفتیم: آقا! منبر ایشان گفتنی نیست،

دیدنی است و باید خود ببینید!

ایشان، شبی درس را زودتر تعطیل کرد و به مجلس انصاری، حاضر شد و از کثرت نقل احادیث در شگفت آمد و فرمود: «آری! شما حق دارید، این مجلس خیلی قابل استفاده است.»

و از آن روز به بعد، هر شب درس را کمی زودتر تعطیل می‌کرد. به هر جا که شیخ مرتضی قدم می‌نهاد منشأ خیر و برکت بسیاری می‌شد. چه بسیار اشخاص گنهگار، از شرابخوار و قمارباز و مردان و زنان بدکاره در محضر ایشان توبه کردند و از کارهای زشت به یکباره دست کشیدند. او خود گفته بود:

زمانی در شب‌های محرم، در تهران، پس از نماز مغرب و عشا سه

مجلس را اداره می‌کردم. طیب خان رضایی پیش من آمد و مرا برای

مجلس بارفروشان (میدان شوش) دعوت کرد. عذر آوردم و گفتم:

طیب خان! من پس از نماز سه مجلس دارم و دیگر به مجلس شما نمی‌روم، وانگهی ساعت از نیمه شب هم می‌گذرد.

او گفت: آقای انصاری! ما ده بیست نفر بودیم که همه جور کارهای خلاف را انجام می‌دادیم و در اثر منبرهای پارسال شما از همه آنها دست کشیدیم. حالا می‌خواهی بیا می‌خواهی نیا؛ ولی من شما را، چه دعوت ما را قبول کنی و چه قبول نکنی، به زور هم که شده می‌آیم می‌برم. من هم قبول کردم و فکر می‌کردم که مجلس بسیار خلوت است؛ اما وقتی رفتم دیدم مجلس مالا مال از جمعیت است و از بهترین مجالس من در تهران شد.

مرحوم حجة الاسلام حاج شيخ محمد علي انصاری نیز می‌نویسد:
در زمان رضاخان و پس از آن، در رشت و بندر انزلی - در اثر سیطره حزب توده - فحشا و منکرات رواج پیدا کرده بود.

در چنین شرایط سخت که هم حزب توده قوی و هم از طرف حکام وقت کسی را یارای انتقاد و نشر احکام اسلامی نبود، عده‌ای از متدینین بندر به فکر فرو رفته از مرحوم حاج شيخ مرتضی انصاری دعوت کردند که دو ماه محرم و صفر برای تبلیغ به آن شهر برود. چند روز به ماه محرم باقی مانده و من با مرحوم اخوی در منزل نشسته بودم که تلگراف دعوت مجدد و یادآوری و آمادگی اهالی رسید، آن مرحوم که قبلاً قول داده بود و از طرفی با این شرایط روبرو بود، به فکر فرو رفت که چه کند؟

دیوان حافظ در کنارم بود، گفتم: می‌خواهید تفرغ از حافظ بگیریم؟ گفت: بد نیست. تفرغ گرفتم و این شعر بیامد:

دیده ما چو به امید تو دریا است چرا

به تفرج گنری بر لب دریا نکنی؟

وی آن سال را بدان شهر رفت، نخست با نماینده حزب توده ملاقات و از وی قول دوستانه گرفت که با وی مزاحمتی نداشته باشد و تبلیغات دینی را آغاز کرد.

با همت وی، دو باب حمام و دو مسجد جدید ساخته شد. مساجد متروکه و مخروبه نیز تعمیر گردید.

یکی از علمای انزلی، که شرح تبلیغات ایشان را نقل می‌کرد، گفت:

«خدا پدر انصاری را بیامرزد، او به شهر ما آمد و ما را از غربت و انزوا بیرون آورد. او آمد، شهر را به يك شهر مذهبی تبدیل کرد و نماز و عبادات را رایج ساخت.» (۱۱)

حاج شیخ مرتضی خودش بازسازی قبرستان بندر انزلی را این گونه شرح می‌دهد:
«در بندر، کنار دریا قبرستانی بود که در اثر باد و طوفان، از شن‌ها و ماسه‌های ساحل پوشیده شده بود و در اثر رفت و آمد چهارپایان، که برای کشتی‌ها بار حمل می‌کردند، به وضع بدی درآمده بود و با پول آن روز، شصت هزار تومان خرج برداشت خاک‌ها و شن‌ها بود. من به مردم گفتم: روزهای جمعه، خود من با بیل و زنبه سر قبرستان برای خاک برداری حاضرم. روحانیون شهر هم حاضر شده و مردم هم به کمک آمده بودند و شن‌ها را به دریا ریختند و قبرستان ظاهر گردید.» (۱۲)

واقعۀ مدرسه فیضیه

پس از شکست خفت بار رژیم شاه در طرح «انجمن‌های ایالتی و ولایتی» شاه به تصویب لوایح ششگانه و فراندوم قلابی ۶ بهمن ۱۳۴۱ روی آورد. این بار هم مراجع عالیقدر تقلید همراه با حضرت امام خمینی ^{قدس سره} به میدان آمدند و مردم مسلمان و غیور ایران را بر مخالفت و اعتراض علیه آن برانگیختند. به این ترتیب موج تظاهرات و اعتراضات در کشور به راه افتاد و به دنبال آن، بسیاری از مساجد و درس‌های حوزه‌های علمیه به تعطیلی کشیده شد و روحانیون به زندان‌ها و سیاهچال‌ها روانه شدند و در پی آن از سوی مراجع تقلید و علمای شهرستان‌ها عید نوروز سال ۱۳۴۲ به عنوان عزا اعلام شد.

با حلول فروردین ۱۳۴۲ که همزمان با ایام شهادت رئیس مذهب شیعه، امام جعفر صادق علیه السلام بود، رژیم شاه برای حمله به حوزه علمیه قم آماده شد. در آن روز، میدان آستانه و خیابان‌های اطراف حرم حضرت معصومه علیه السلام مالا مال از گماندوها و نیروهای ارتشی بود و کامیون‌های مملو از سرباز مسلح در خیابان‌های قم تردد می‌کردند و در حقیقت يك حکومت نظامی اعلام نشده در قم برقرار شده بود. حجة الاسلام سید حمید روحانی می‌نویسد:

«...عصر روز جمعه، دوم فروردین (۲۵ شوال ۱۳۸۲ ق) به مناسبت

سالروز شهادت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از سوی مرحوم آیت الله

العظمی گلپایگانی در مدرسه فیضیه، مجلس عزاداری برقرار بود. ازدحام

جمعیت - که تمام صحن حیاط، بالکن‌های طبقه دوم و شبستان‌های

مدرسه آکنده از مردم بود - بسیار زیاد و چشمگیر بود.

پس از سخنرانی حجة الاسلام حاج سید محمد آل طه، مرحوم آقای

انصاری بر فراز منبر قرار گرفت و درباره زندگی امام صادق علیه السلام و

کوشش‌های دامنه دار آن حضرت در آگاه ساختن مردم به حقایق قرآن و

مکتب تشیع و کارشکنی‌های شدید مخالفین و معاندین در مقابل آن

حضرت به سخنرانی پرداخت، آن‌گاه از حوزه علمیه قم به عنوان «دانشگاه

امام صادق علیه السلام» و «سربازخانه امام زمان (عج)» سخن به میان آورد و رشته

سخن را به نقش آن حوزه در حفظ و حراست احکام اسلام و استقلال ایران

کشانید که یکبار صدای پر مهیب صلوات در فضای مدرسه پیچید و سخن

او را قطع کرد. او بی اعتنا به این صلوات بی مورد، خواست به سخنان خود

ادامه دهد که بار دیگر صدای صلوات، او را از سخن گفتن بازداشت. در این

هنگام آقای سید رضا موسوی اردستانی - که نزدیک منبر نشسته بود - مرد نابکاری را دید که مرتب صلوات می‌فرستد، به او حمله کرد و مشت محکمی به دهان او کوبید که یکبارہ صدها مشت از چپ و راست به سر و صورت آن سید روحانی فرو آمد و او را به کلی گیج و از خود بی خود ساخت. مردم که متوجه روی دادن حادثه‌ای در پای منبر شده بودند، از هر طرف سر می‌کشیدند تا ببینند چه خبر است؟ و برخی از جای خود برخاسته می‌کوشیدند خود را به محل حادثه نزدیک کنند، ولی آقای انصاری که سخت کوشش داشت آرامش مجلس به هم نخورد، کوشید که با شوخی و بذله‌گویی جریان را به اصطلاح «ماست مالی» نماید از این روی مردم را دعوت به آرامش کرد و اظهار داشت: «بنشینید، چیزی نیست، چند نفر پای منبر ما سر یک دانه سیگار کشمکش داشتند، تمام شد.» و از آنجا که دریافت تمام افرادی که دور منبرش نشسته و با چشمان شرارت بار به او خیره شده‌اند، به گفته خودش، عوضی هستند که برای بر هم زدن مجلس و آشوبگری بدان‌جا آمده‌اند، لحن سخن خود را عوض کرد و با زبان نرم خواست آن دژخیمان وحشی را رام و آرام ساخته و از شرارت باز دارد، از این رو با لحنی ملایم اظهار داشت:

«ما با کسی سر جنگ نداریم، ما در اینجا جمع شده‌ایم تا برای ششمین پیشوای شیعیان ذکر مصیبتی بکنیم و اگر حرفی می‌زنیم، سخنی می‌گوئیم جز نصیحت مشفقانه منظوری نداریم، ما وظیفه داریم خبر و صلاح ملک و ملت را...» که صدای صلوات بار دیگر طنین افکند و یکی از آنها از منبر بالا آمد تا بلندگو را از جلو او بکشد، آقای انصاری هم یک پله پایین آمد و

بلندگو را از دست او کشید و فریاد برآورد:

«آی مردم! آی مسلمان هایی که صدها فرسخ راه به این شهر مقدس آمده‌اید، به شهر و دیار خود که بازگشتید به همه برسائید که دیگر به روحانیت اجازه ذکر مصیبت برای رئیس مذهب جعفری هم نمی‌دهند...» که بار دیگر صدای صلوات رشته سخن را از گفش ربود. او که می‌دید به هیچ وجه نمی‌تواند سخن بگوید و اوضاع وخیم‌تر از آن است که فکر می‌کرد، فوراً سر و ته مطلب را هم آورد و از منبر پایین آمد و رفت کنار آیت الله گلپایگانی نشست. (۱۳)

اما در همین لحظه، صدها کماندوی گارد با دستور سرهنگ مولوی به مردم و روحانیون حمله‌ور شدند و به قصد کشت، آنان را با سبعت و درندگی هر چه تمام‌تر می‌زدند، حمله دژخیمان به شدت هر چه تمام‌تر تا پاسی از شب ادامه داشت، در حین زد و خورد، بستگان آیت الله گلپایگانی و عده‌ای از طلاب خرم آبادی و دیگران، معظم له و آقای انصاری را به اتاق دوم سمت شرقی مدرس می‌برند. کماندوها - که از منبرهای آقای حاج انصاری در صبح و عصر در مدرسه حجتیه و فیضیه، سخت عصبانی بودند و قصد کشتن او را داشتند - که متوجه شدند آیت الله گلپایگانی و آقای انصاری در آن اتاق هستند، به آنجا حمله بردند و در و پنجره اتاق را در هم شکستند و خرد کردند و به دنبال آن وارد اتاق شدند با محافظین - که شمارشان بیش از پنجاه نفر بود - به زد و خورد پرداختند...» (۱۴)

پس از خروج آیت الله گلپایگانی و مردم و روحانیون از مدرسه فیضیه، آقای انصاری هم از طریق رودخانه متواری شد و تا مدت ۴۰ روز مخفیانه

زندگی می‌کرد.

بناهای خیریه

مرحوم حجة الاسلام انصاری، به خاطر تشویق مردم برای ایجاد مساجد و بناهای خیریه، در اغلب شهرستان‌های ایران آثار بسیاری از خود بر جای گذاشت. (۱۵) کافی بود مرحوم انصاری در هر محلی که آب انبار یا مسجد یا حسینیه نداشت، منبر برود بلافاصله ساختمان مورد نیاز ساخته می‌شد. از نمونه‌های مشهود آن در قم، تعمیر مسجد امام حسن عسکری و مسجد جامع است. او هر شب در مسجد امام به منبر می‌رفت، مردم را برای عمران مسجد تشویق می‌کرد و پس از چند شب به آجرپزها دستور داد هر شب چند ماشین آجر و قزاقی و نظامی در مدخل ورودی مسجد بریزند و خود در منبر می‌گفت: هر کس وارد مسجد می‌شود، یک دانه آجر یک ریالی یا یک نظامی سه ریالی با خود بیاورد. و به این ترتیب شبی چند ماشین مصالح ساختمانی وارد مسجد می‌شد (که تسطیح کف حیاط مسجد و دیوار چینی دور پشت بام و تعویض درها و پنجره‌های شبستان‌ها یادگار آن ایام است).

یکی از محلات قم به نام کوچه حاج زینل، بدون مسجد بود. ایشان را دعوت کردند، وی در منبر پرسید: این کوچه را چه نام است؟ گفتند: کوچه حاج زینل. ایشان گفت: پسران حاج زینل، که ثروتمند محل بودند یا نام پدرشان را از این کوچه بردارند، من خودم مسجد را می‌سازم و نام انصاری بر آن می‌گذارم یا حاضر شوند مسجد را به نام پدرشان بسازند. که مسجدی بزرگ ساخته شد و اکنون هم برپا است.

زمانی نیز (ماه مبارک رمضان) در مسجد ارك تهران منبر می‌رفت. کثرت جمعیت شرکت کننده به حدی بود که مسجد با تمام بزرگی‌اش کوچک می‌نمود. او در منبر

گفت: این درست نیست که خانه خدا (مسجد ارك) كوچك باشد و خانه دولت (وزارت دارایی) بزرگ باشد. و سرانجام با پیگیری این موضوع و مكاتبات با نخست وزیری، موفق شد بخشی از حیاط وزارت دارایی را داخل مسجد ارك نماید.

مبارزه با مظاهر فساد

مرحوم حجة الاسلام انصاری، در راه مبارزه با فساد و منكرات بسیار می‌كوشید و هر جا قدم می‌نهاد، در اولین مرحله به تبلیغ علیه مظاهر گناه، مانند: رادیو و تلویزیون و سینما و شراب فروشی‌ها برمی‌خاست، چه بسیار سینماهایی که در اثر تبلیغات وی تخریب شد و به آتش کشیده شد. از جمله، در یکی از ماه‌های مبارك رمضان که در کاشان منبر می‌رفت، شنید سینمایی در دست ساختمان است. مردم را تشویق کرد و آنان به آن جا هجوم بردند و سینما را به آتش کشیدند، نام آن محله و خیابان را نیز «سینما سوخته» گذاشتند که تا کنون این نام بر آن مکان، در خیابان ملك آباد، اطلاق می‌شود. (با آنکه به جای سینما، پاساژ ساخته شده است.)

در اصفهان نیز سینمایی در دست احداث بود. مرحوم آقای انصاری مردم را به تخریب آن، تشویق نمود و مردم آن را خراب کردند. ایشان از مردم خواست تا آن مکان را بخرند و برای حسینیه وقف کنند. بلافاصله مردم متنبین، زمین آن را خریدند و به نام حسینیه وقف کردند و معظم له، بقیه منبرهای خویش را بدان مکان منتقل داد.

شرح نمونه دیگری که در قم روی داد، در مقدمه دیوان لصلری چنین نقل شده است:

«در زمان متفقین (۱۳۲۱ش) چند باب مغازه شراب فروشی، در خیابان حضرتی، در مجاورت آستانه مقدسه، باز شده و اشاعه فساد می‌کردند. از طرفی هم بارندگی بسیار کم و خشکسالی سختی شد و اغلب زراعات مردم قم از آب بازماند. مردم دو قریه

«محلات» و «نیم‌آورد» به پشتیبانی قدرت نخست وزیر وقت، صدرا‌اشراف محلاتی، عهدنامه هزار ساله قم را نادیده انگاشته و آب رودخانه‌ای را که قرن هاست پنج و شش می‌باشد، به کلی به روی مردم قم بستند. فریاد مردم به گوش دولت، که نخست وزیرش مالک آن قراء بود، فرو نرفت و از این راه نگرانی شدیدی برای اهل قم ایجاد شد. زارعین به ستوه آمدند و ماشین‌هایی چند تهیه دیدند و با چوب و چماق و تفنگ بر آن شدند تا به محلات رفته و سدها را بشکنند و آب را به طرف قم جاری نمایند، بیم فتنه‌ای بزرگ و کشتاری بسیار می‌رفت.

آقای انصاری در آن زمان بر فراز منبر، به آیات مبارکه سوره واقعه: افرایتم ما

تخروثون أنتم تزرعونهم نحن الزارعون و آیات: افرأیتم الماء الذی تشربون

أأنتم أنزلتموه من المزن ام نحن المنزلون لو نشاء جعلناه اجاجاً فلو

لا تشکرون استناد کرده و پس از شرح و تفسیر آنها فرمود:

«مردم، چرا جماعتها را به هم می‌زنید؟ اگر می‌خواهید انقلاب کنید که نتیجه بگیرید پس بریزید شراب فروشی‌ها را به هم بزنید که در این شهر دینی و مذهبی، بر علیه قرآن و مقدسات مذهبی اشاعه منکرات نکنند. شما در این مغازه‌ها را از خیابان حضرت معصومه علیها السلام ببندید، من از آسمان به شما آب می‌دهم، رفتن به محلات و نیم‌آورد و جنگ کردن لازم نیست.»

صبح روز بعد، جوانان و روحانیون و مردم، همه جمع شدند و با دامن‌های پر از سنگ و چوب به طرف مراکز ترویج فساد حمله کردند و آن محل‌ها را در شعله‌های آتش سوزاندند.

عصر روز بعد ابرهایی در آسمان پدیدار شد و باران شدید بارید که در رودخانه سیل جاری شد و زراعات و باغات مشروب گردید و نیازی به رفتن به نیم‌آورد

نیافتاد. (۱۶)

او همواره بر فراز منبر، از اوضاع بد اجتماع و اقتصاد و فرهنگ مملکت و کارهای دولت انتقاد می‌کرد و حقایق را می‌گفت، چندین بار به کلانتری احضار شد و پرونده برایش ساختند.

از جمله در یکی از سال‌ها، در ماه رمضان در مسجد ارك تهران منبر رفت. در شب نوزدهم ماه که شب قدر بود، وزرای وقت در کاخ گلستان، مقابل مسجد، مجلس شب نشینی و زیبایی اندام تشکیل داده بودند. (در آن شب، اشرف پهلوی جایزه ۲۰۰ هزار تومانی را از آن خود کرد.) روز بعد که مرحوم انصاری باخبر شد، از شدت خشم چشمانش سرخ و رنگش برافروخته گردید، به منبر رفت و دودمان کثیف پهلوی را به باد انتقاد گرفت و گفت:

«يك مشت فاحشه بی بندوبار از جان این ملت مسلمان چه

می‌خواهند؟ شب قدر، شب ضربت خوردن امیرالمؤمنین، رجال دولت

مشغول عیش و نوش و بد مستی‌اند؟»

و تا پایان منبر با حرارتی هر چه تمام، با این که صدایش علاوه بر مسجد، به تمام خیابان‌های اطراف می‌رسید و حدود پنجاه هزار نفر در مسجد و اطراف اجتماع کرده بودند، این گونه سخن گفت.

مجلس که تمام شد، پلیس شهربانی، انصاری را احاطه کرد و به شهربانی برد از طرفی مردم واقعه را به گوش مرحوم آیت الله میر سید محمد بهبهانی رساندند و او در تماس با رئیس شهربانی، آزادی فوری آقای انصاری را خواستار شد و گفت:

«آقای انصاری، نماینده آیت الله العظمی بروجردی است، تا خبر به قم

نرسیده با عرض معذرت ایشان را آزاد سازید.» و همین طور شد. (۱۷)

تألیفات

از آن مرحوم، یازده دفتر قطور در تبویب آیات و روایات و اشعار باقی مانده، که یکی از آنها تفسیر سوره والعصر، به طور کامل، می باشد. خط آن مرحوم بدون نقطه بوده و خواندنش کمی مشکل است.

وی در اقدام خدایسندانه دیگرش، وصیت کرد تا کتابخانه نفیس او را در اختیار مرحوم آیت الله خویی قرار دهند و پس از مرگش بدین وصیت عمل شد و هم اینک، آن کتابها در کتابخانه مدینه العلم - قم - مورد استفاده است.

وفات

سرانجام آن خطیب شهیر عالم اسلام، پس از عمری موعظه و ارشاد و پس از پشت سر نهادن يك دوره بیماری، در تاریخ چهارشنبه ۲۷ مرداد ماه ۱۳۵۰ ش (۲۶ جمادی الاول ۱۳۹۱ ق) (۱۸) در ۷۰ سالگی بدرود حیات گفت.

به دنبال پخش خبر وفاتش، بسیاری از مردم حق شناس قم مغازه ها را تعطیل کردند و به خانه اش شتافتند و به برادران و الامقامش (حضرات حجج الاسلام: حاج شیخ محمد علی، حاج شیخ احمد و حاج شیخ محمود انصاری) تسلیت گفتند.

پیکر پاکش، صبح روز پنجشنبه ۲۸ مرداد از مسجد رفعت به سوی حرم مطهر فاطمه معصومه علیها السلام، با حضور یکپارچه علما، روحانیون و عموم اصناف و اهالی قم تشییع و پس از نماز مرحوم آیت الله العظمی نجفی مرعشی، در مقابر اشعربین (قبرستان شیخان) روبروی مرقد جناب زکریا بن آدم اشعری، به خاک سپرده شد. (که بعدها برادرانش: حاج شیخ محمد علی و حاج شیخ محمود نیز در کنار او مدفون شدند.)

گفتنی است: به هنگام تشییع جنازه حاج شیخ مرتضی انصاری، بازار قم قصد تعطیلی داشت و بسیاری درب مغازه‌های خود را پائین کشیدند؛ اما چون روز ۲۸ مرداد بود، شهربانی قم با اعزام چندین پلیس به بازار تهران و تهدید بازاریان، آنان را مجبور به باز کردن مغازه‌ها و چراغانی کرد. همچنین تشییع جنازه آن مرحوم، باعث شد مراسم جشن و رژه ۲۸ مرداد بر هم بخورد و روز بعد برخی از متصدیان تشییع (حضرت حجة الاسلام و المسلمین حاج آقا محمد آل طه) را به ساواک احضار و تحت بازجویی قرار دادند.

به دنبال اعلام خبر وفاتش، مراسم بزرگداشت مقام علمی و عملی او تا شب چهارم در سراسر ایران برگزار شد.

در قم از سوی آیات عظام: امام خمینی قدس سره (در مسجد امام عسکری علیه السلام) (۱۹)، گلپایگانی (در مسجد حسین آباد)، نجفی مرعشی (در حسینیه معظم له)، در تهران از سوی آیت الله سید احمد خوانساری (در مسجد سیّد عزیز الله) و علما و خطبای تهران (در مسجد ارك و حسینیه بنی فاطمه) و علمای قمی مقیم تهران (در مسجد شیخ عبدالحسین)، در مشهد از سوی آیت الله العظمی سید محمد هادی میلانی (در مسجد گوهر شاد)، در بروجرد از سوی آیت الله شیخ علی محمد بروجردی (در مسجد جامع)، در شیراز از سوی آیت الله شیخ بهاء الدین محلاتی (در مسجد مولا)، در یزد، کرمان، رفسنجان، رشت، انزلی، اصفهان، گرگان، کاشان، آشتیان، نجف و کربلا مجالس یادبود برگزار شد.

شعرا نیز در مرثیه وی، اشعاری سرودند که یکی از آنها، این قصیده است:

تا که اسلام خطیبی چو تو را داد زدست

کمر مجمع روحانی اسلام شکست

سد مستحکم دین رخنه سختی برداشت

نه همین کشور اسلامی ایران به عزا است

آه که حامل آیات خدا خفت به خاک

اسفا طوطی شکر شکن گلشن علم

رفت آن مرد سخنگوی توانا ز جهان

رفت آن عالم ناطق که به نیروی دلیل

حامی شرع خدا ناصر دین انصاری

گرچه از حکم خدای دو جهان نیست گریز

لیک مرگ خطبا مرگ یکی ملت هست

آفرین بر تو که در خدمت اسلام شدی

خیز از جا که رسیده است شب چله تو

قرنها بگذرد این رخنه نیارد کس بست

به غم تو است به هر جا که مسلمانی هست

وای که راوی اخبار نی رفت ز دست

سوی فردوس برین زین قفس عاریه رست

که دو صد بذله شیرین زیکی می پیوست

بود هر مرتد و بی دین به دمش عاجز و پست

همچو شهباز زمهر به سر عرش نشست

هیچ فردی زبشر از خطر مرگ نرست

رشته ملتی از مرگ خطیبی بگسست

عمر تو هست هزار ارچه شده هفت از شصت

شیعیان خاک مزار از تو به سر کرده زدست

نه همین در غمت اخوان تو را سوخت جگر

مسلمین را همگان سوخت جگر دها

خست (۲۰)

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - گنجینه دانشمندان، ج ۲، ص ۳۳۹ و آثار الحجة، ج ۲، ص ۱۴۴.
- ۲ - مجله معارف جعفری، سال دوازدهم (اسفند ۱۳۵۰ / محرم الحرام ۱۳۹۲ ق)، ص ۲۹۱ و ۲۹۲. نیز ببینید: مجله مکتب اسلام، ش ۱۴۱ (مهرماه ۱۳۵۰)، ص ۱۶، روزنامه کیهان مورخ ۱ شهریور ۱۳۵۰، ص ۳.
- ۳ - رجال قم، ۱۵۸ و گنجینه دانشمندان، ج ۲، ص ۳۴۰.
- ۴ - الذریعة، ج ۲۶، ص ۲۰.
- ۵ - مقدمه دیوان انصاری، ص ۱۲۹ و دائرة المعارف تشیع، ج ۲، ص ۲۰۰.
- ۶ - گنجینه دانشمندان، ج ۲، ص ۳۴۰، رجال قم، ص ۱۵۸، آثار الحجة، ج ۲، ص ۱۴۴، مجله معارف جعفری، ص ۲۹۱ و آینه دانشوران.
- ۷ - گنجینه دانشمندان، ج ۲، ص ۳۴۰ و رجال قم، ص ۱۵۸.
- ۸ - مقدمه دیوان انصاری، ص ۱۳۸.
- ۹ - دائرة المعارف تشیع، ج ۲، ص ۲۰۰.
- ۱۰ - ۲۲ رجب ۱۴۱۸ ق.
- ۱۱ و ۱۲ - مقدمه دیوان انصاری، ص ۱۴۲ تا ۱۴۴.
- ۱۳ - بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی (ره) ج ۱، ص ۳۳۷ تا ۳۳۹.
- ۱۴ - نهضت روحانیون ایران، ج ۳، ص ۲۶۵ و ۲۶۶، از فیضیه ۴۲ تا فیضیه ۵۷، ص ۷۸ و ۷۹ و خورشید آسمان فقاها و مرجعیت، ص ۸۵.
- ۱۵ - دائرة المعارف تشیع، ج ۲، ص ۲۰۰.
- ۱۶ - مقدمه دیوان انصاری، ص ۱۳۱ تا ۱۳۳؛ آثار الحجة، ج ۱، ص ۱۲۱ و قم از نظر اجتماعی و اقتصادی، ص ۴۱۲.
- ۱۷ - مقدمه دیوان انصاری، ص ۱۴۰.
- ۱۸ - میراث اسلامی ایران، ج ۹، ص ۴۰۲ (حوادث الایام) و روزنامه کیهان، اول شهریور ۱۳۵۰، ص ۳.
- ۱۹ - داماد معظم ایشان، مرحوم آیت الله حاج آقا شهاب اشراقی این ختم را برگزار کرد.
- ۲۰ - اختران ادب، ج ۲، ص ۵۰۰ و مقدمه دیوان انصاری، ص ۱۴۵ و ۱۴۶.

شهید علی هاشمی سنجانی

«آوای آزادی»

* * *

غلامرضا گل‌زواره

جای عکس

شهید علی

هاشمی سنجانی

وطن و خانواده

در ناحیه‌ای سرسبز و خرم در غرب اراک، آبادی با صفای **سنجان** آرمیده است. مردمان این روستا از طریق زراعت و دامداری روزگار می‌گذرانند و با زحمت و مشقت در تکاپوی رزق حلال‌اند. آنان در ضمن تلاش برای معاش، به امور مذهبی عنایتی ویژه دارند، و حرمت مؤمنین و اهل تقوا را پاس می‌دارند. از جمله شخصیت‌های مورد احترام این دیار، کشاورز پرهیزگاری بود که در کنار همسر خویش سیده علویه، در بین سکنه این ناحیه، زندگی سالمی را آفریده بود. به همین دلیل، مردم آبادی او را بزرگ داشته و احترامش را بر خود لازم می‌دانستند.

ولادت و دوران کودکی و نوجوانی

سیده علویه که زن دانش دوست و مؤمنی بود، نسبت به پرورش اخلاقی فرزندان خود توجه خاصی مبذول می‌داشت. وی در سال ۱۲۹۰ ش صاحب فرزندى گردید که

به دلیل علاقه بسیارش به حضرت امیرمؤمنان علیه السلام او را «علی» نامید؛ تا در آینده از جرعه نوشان چشمه جوشان ولایت گردد و راه آن انسان والا و بزرگ را ادامه دهد. چون این کودک دوران رشد اولیه خود را پشت سر نهاد، مادرش نخست او را برای تحصیل علم، به مکتب خانه‌ای در همان محل فرستاد. این کودک نخواست، برای کسب مدارج علمی و فضیلت‌های تسلی‌باثرغیب، تشویق و راهنمایی‌های آموزنده و ارزنده آن بزرگ‌بلو به مسیر هدایت رهنمون شد. این ملر موجب آن گردید تا یکی از نهال‌های ارزش‌ها و فضیلت، به شکوفایی برسد و در جهت تعظیم و تکریم بلورهای دینی بلانده گردد. نخستین کسی که علی هاشمی را با مقدمات ادبیات و علوم دینی آشنا ساخت، مرحوم حاج شیخ عطاء الله فقیهی سنجانی بود که در همان روستا می‌زیست. هاشمی سنجانی در مدتی کوتاه، معارف و دانش‌های ابتدایی را به شایستگی نزد وی آموخت و برای ادامه تحصیل به شهرستان اراک عزیمت نمود. (۱)

تحصیلات در اراک و قم

هاشمی سنجانی در حوزه علمیه اراک، دوره سطح را نزد اساتیدی چون مرحوم آیت الله سلطان آبادی و حجة الاسلام و المسلمین آقا شیخ جعفر (نماینده مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری) و... فرا گرفت، و با درجات عالی از عهده امتحانات مربوطه برآمد، و برای تکمیل این دوره عازم قم گردید. در حوزه بزرگ قم، شخصیتی چون آیت الله سید محمد حجت کوه کمری، که انسانی آراسته به صفای معنوی بود، به تعلیم و تربیت طلاب مبادرت می‌ورزید، مرحوم علی هاشمی نیز به این جویبار پرفیض راه یافت، و از محضر آن فقیه فقید، در فقه و اصول بهره گرفت. چندی از خصوصیت‌های برجسته این استاد سترگ به

شاگردان مستعدش، از جمله هاشمی سنجانی نیز سرایت کرد. شیوه خاص حضرت آیت الله حجت، در تدریس و دسته بندی مطالب، موجب می شد تا نوشتن و فراگیری درس، برای طلاب آسان شود. بعدها مرحوم هاشمی نیز این روش را وقتی خود بر مسند استادی حوزه قرار گرفت، به کار برد. آیت الله حجت از تظاهر و خودنمایی می گریخت، و به اطرافیان سفارش می کرد تا از تبلیغ کردن برای او بپرهیزند. او در واقع علم خویش را با فضیلت زینت داده بود. وی شرح صدری شگفت در برابر مخالفین داشت و نسبت به اهل بیت علیهم السلام علاقه ای فوق العاده نشان می داد، این خصال پسندیده برای بهره گیران محضر او، از جمله مرحوم هاشمی در خور توجه، عبرت و دقت بود. مرحوم هاشمی به درس اصول **مرحوم آیت الله بروجردی** نیز راه یافت و با شیوه های عالی تحقیقی و پژوهشی این مرجع عالیقدر، آشنا شد. بیان رسا و تقریر این **سید الفقها** برای امثال مرحوم هاشمی پرکشش و سرشار از نشاط علمی و لذت معنوی بود. با ارتحال این دو بزرگوار، مرحوم هاشمی در جلسه بحث **حضرت آیت الله العظمی امام خمینی** قدس سره شرکت کرد و از افاضات آن روح قدسی، در فقه و اصول و نیز فلسفه و عرفان بهره ها برد. آنچه در درس امام برای او جالب و پرجاذبه می نمود، ویژگی محقق پروری او بود و دمیدن روح نقادی و بررسی های علمی در اندیشه های علمای سلف، به جان و روان شاگردان. او مشاهده می کرد که چگونه استادش می کوشد تا حاضران در جلسه اش، علاوه بر حضور فیزیکی، بک شرکت پرتحرک علمی و فکری هم داشته باشند و در خصوص مطالب مطرح شده به بحث نشینند و با اندیشه ورزی در امور مورد بحث با ابتکار و نوآوری، افکاری بدیع بیافرینند. این جلسات برای شاگردان شایسته ای چون علی هاشمی بسیار سازنده و رشد دهنده بود و با ارتقای سطح علمی و فکری آنها، آنان را افرادی وسیع نگر، ژرف

بین و کنجکاو می‌پروراند. حضور در این درس‌ها نورانیت و شور فوق العاده‌ای ایجاد می‌کرد. شاگردان با نصایح و اندرزهای حضرت امام ^{قدس سره}، که خود، در زندگی آنها را پیاده کرده و قلباً بدان معتقد بود، در کنار تحصیل و معارف دانش‌های مورد نیاز به کسب اخلاق و مکرم‌اسئلی می‌پرداختند و از خودخواهی و دیگر رذایل دنیایی می‌رهیند. شهید هاشمی سنجلی در چنین فضایی به موازات کسب مدارج علمی، در طریق پرورش‌های اخلاقی و تعلی روحی خود گام بر می‌دارد. او در کلر تحصیل فقه، اصول، ادبیات، منطق، فلسفه و دیگر علوم اسلامی و با توفیق در خونسازی و تهذیب نفس، ممتاز و برجسته می‌گردد. (۲)

شهید هاشمی سنجانی ضمن استفاده از محضر امام به يك ویژگی او، توجه ویژه‌ای داشت. او می‌دید که این استاد بزرگ چگونه در درس و بحث و تمام امور زندگی خود برنامه دار و بسیار منظم است؛ و همین برنامه سبب شده تا او بتواند در کمترین زمان‌ها، بیشترین فعالیت‌ها را انجام دهد، و لحظات عمر خود را با برکت و مفید نماید. نظم امام فریاد رسای این حقیقت بود که هر گونه تلاش بیهوده، سخن نابجا، فکر بی‌مورد و کلاً اموری که بعدها موجب ندامت می‌شود، باید از زندگی حذف گردد. شهید هاشمی سنجانی از حوزه درسی آیت الله العظمی سید محمد رضا گلپایگانی هم بهره‌مند شد. درس‌های چنین استادانی از شهید هاشمی يك روحانی متفکر و متعهد، عارفی عمیق، شاعری توانا، انسانی با تقوا و اهل فضیلت و عاشقی دل سوخته نسبت به خاندان ولایت و طهارت، ساخت. (۳)

آن شهید سعید موفق گردید تا از حضرات آیات عظام: سید ابوالحسن اصفهانی، بروجردی، حکیم، سید عبدالله شیرازی، امام خمینی و گلپایگانی در امور شرعی و فقهی به کسب اجازاتی نائل گردد. وی پس از طی مراحل علمی در حوزه مقدس قم به عنوان مدرس علوم دینی، چند سالی را به تدریس پرداخت و شاگردانی

متعهد و متقی را پرورش داد. (۴)

اخلاق و رفتار

شهید هاشمی در طول دوران زندگی با برکت خویش، این توفیق را به دست آورد تا به لطف خداوند و پرورش‌های خانوادگی و نیز تحت تأثیر توصیه‌های استادان خویش، در جهت کسب فضایل و خوبی‌ها بکوشد و ذهن و روح خویش را به خصال نیکو زینت دهد. اینک به برخی از صفات برجسته او اشاره می‌کنیم:

* ۱ - **علاقه به اهل بیت** علیهم‌السلام: شهید هاشمی سنجانی که از همان اوان نوجوانی به پالایش درون، می‌پرداخت، به موازات آن نیز نسبت به ساحت قدس الهی و فرستادگان و اولیای امر بصیرت می‌یافت و رایحه محبت توحیدی از قلبش عطری جان‌فرا می‌تراواند. رابطه او با خاندان عصمت و طهارت بر اساس یک پیوند قلبی بر پایه شوق و علاقه‌ای که در شناختی عمیق و آگاهی گسترده ریشه داشت، استوار گردیده بود. (۵) او با وجود پیمودن مسیرهای علمی، خود را از ارتباط قلبی با ستارگان فروزان آسمان ولایت و امامت بی‌نیاز نمی‌دید. وی چون از امامان شیعه سخن به میان می‌آورد، عشق به ساحت مقدس آن رادمردان عالم بشریت که مشعل هدایت و ولایت را به دست دارند، از تمام وجودش لبریز می‌شد. در تدریس، سخنرانی، و عظ، خطابه و هر زمینه‌ای که وی لب به سخن گفتن می‌گشود، نخست کلامش را با آیات قرآنی و روایات اهل بیت علیهم‌السلام زینت می‌داد. او در مناسبت‌های سالروز ولادت یا شهادت ائمه، مجلس را، نسبت به این خاندان، سرشار از عشق، شور و هیجان می‌کرد و با سخن گفتن از مکارم آن بزرگواران و نیز مصائبی که بر آنان رفته است، اشعار مدح یا مرثیه‌ای را که خود سروده یا از دیگر شاعران بود، بر فراز منبر با

التهاب خاصی می‌خواند و با بهره‌گیری از شیوه زندگی امامان، خود و مردم را به کرامت‌های عالی انسانی فرا می‌خواند، و با الهام از سیره سیاسی آن ستارگان درخشان، به روشنگری و افشاگری در خصوص رژیم‌های طاغوتی می‌پرداخت. (۶)

*** ۲ - امر به معروف و نهی از منکر:** شهید سنجانی در صحنه‌های گوناگون اجتماعی - سیاسی با نصایح سودمند و سخنرانی‌های آموزنده خود، مردم را به نیکی‌ها ره می‌نمود و از آنان می‌خواست، تا از رذایل و گناهانی که پرونده زندگی جاویدشان را تباه می‌سازد، اجتناب کنند. بخشی از شیوه او در ستیز با ظلم و ستم آشکار شد. او در طول سالهای سیاه اختناق و دیکتاتوری و فشارهای سیاسی رژیم استبدادی، در خطابه‌های کوبنده خود، مبارزه با طاغوت را جزئی از برنامه هایش قرار داد، و با شجاعت و شهامتی وصف‌ناپذیر، پرده از سیمای کربه رژیم شاه برگرفت، و او و اربابانش را رسوا کرد. به همین دلیل چندین بار تحت تعقیب ساواک قم و اراک قرار گرفت، و سال‌ها «ممنوع المنبر» بود و اجازه نداشت در محافل و مجالس به سخنرانی بپردازد. (۷)

*** ۳ - غیرت دینی:** این شهید به خون خفته، در تمام مراحل تبلیغی و مواجهه‌های فردی و اجتماعی تنها برای خدا و حمایت از حریم دین و پاسداشت مقدسات، غضب می‌نمود، و چون این گونه بود، خداوند درجه‌های کامیابی معنوی را به رویش می‌گشود. او هر کجا که می‌دید قوانین اسلامی یا موازین شرعی پایمال می‌شوند، سخت برمی‌آشفته و دمی نمی‌آسود، تا آن که مطمئن شود جلو این خلاف گرفته شده است. او حتی وکالت مجلس شورای اسلامی را هم بر حسب وظیفه شرعی پذیرفت، و از این سنگر مهم و سرنوشت‌ساز، به انجام وظایف دینی و دفاع از قلعه و باروی باورها مبادرت ورزید. وی با آنان که نسخه‌های غریب‌دگی را برای شیعیان تجویز

می‌کردند، مبارزه‌ای بی‌امان را پیش می‌گرفت و نیز با افرادی که تحت تأثیر مکاتب شرقی و بی‌اطلاع از اعتقادات مردم، می‌خواستند اندیشه‌های فانی مادی‌گرایی را بر جامعه دینی تزریق کنند، به مخالفت برمی‌خاست. او در راه همین مقاومت‌ها و استواری‌ها برای دفاع از حقایق مسلم مکتب قرآن و عترت، توهین‌ها و زخم زبان‌های زیادی را از نااهلان شنید؛ اما از این حرکات و تهدیدهای دشمنان نهراسید، و ثابت قدم‌تر بر جای ماند؛ تا آن که آماج توطئه منافقان کوردل شد. (۸)

شهید هاشمی در ایام وکالت در مجلس شورای اسلامی و فعالیت در کمیسیون امور اوقاف و کمیته‌های امداد و خیرات از برخی مسایل رنج می‌برد؛ چنانچه خودش به این نکته اشاره کرده و می‌گوید:

«در این اوقات بسیار رنج می‌برم، و هر روز مقداری کتب فقهی، به خصوص تحریر الوسیله امام، را به همراه خود به کمیسیون می‌برم، و مسایل مورد نظر را برای آنان که لازم است می‌خوانم.» (۹)

* ۴ - زهد و پارسایی: آن شهید عزیز، تعلقات دنیایی را از صفحه ذهن و دل محو کرد، و تنها يك تعلق را بر جای نهاده بود، و آن پیوستگی به حق بود. او از دنیا و وابستگی‌هایش، روی برتافت و برای گذران زندگی خود به حداقل امکانات بسنده کرد. وی با این روش توانست هم به مقام حق تقرب یابد و راه تقوا و ایمان را مطمئن‌تر ببیماید، و هم موقعیت افراد مستمند و نیازمند را بهتر درک کند و خود را به این افراد نزدیک‌تر سازد. اعراض از دنیا هم او را از معنویات بهره‌مند ساخت و یاد خدا را در قلب او زنده نگه داشت، و هم زندگی ساده و بی‌آلایشی را برای او تدارک دید تا آنجا که فریب جاه و مقام و مظاهر فنانپذیر آن را نخورد. (۱۰) به دلیل وجود همین حالات اخلاقی بود که شهید در مقابل ستمگران، پرصلابت و بی‌اعتنا، و در برابر بندگان

شایسته و مؤمن، فروتن و خاضع بود. (۱۱)

بانگ بیداری

شهید هاشمی سنجانی در جلسات گوناگونی که با دیگران داشت، و حتی در مجلس شورای اسلامی می‌کوشید افراد را متوجه حساب آخرت و یاد معاد نماید؛ تا بر اساس این آگاهی و بصیرت، در اصلاح اعمال و رفتار خود بکوشند. به عنوان نمونه وی در هشتاد و پنجمین جلسه علنی مجلس شورای اسلامی، اظهار داشت:

«میل داشتیم این تذکر را بدهم که تقریباً در جلسه دوم یا سوم بود که وارد شدم، جزوه‌هایی که مذاکرات جلسه سابق را [نشان] می‌داد، به دست من دادند. وقتی نگاه کردم، دیدم تمام مذاکرات جلسه سابق در آن جزوه هست. یاد آیاتی افتادم در قرآن، که از آن جمله، این آیه بود: «وکل انسان الزمناه

طائره فی عنقه و نخرج له یوم القیامة کتاباً یلقیه منشوراً اقرا کتابک کفی

بنفسک الیوم علیک حسیباً.» این جزوه گزارش یک مجلس را می‌دهد؛ لکن

آن نامه‌ای را که روز قیامت به دست آدم می‌دهند، گزارش تمام زندگی هفتاد و هشتاد ساله انسان را می‌دهد و لذا باید بیدار شد.» (۱۲)

از آزادی تا آزادگی

سوء استفاده از واژه‌های خوب و مردم پسند از جمله مسائلی بود که این شهید را سخت ناراحت و آزرده می‌ساخت، به عنوان مثال، وقتی عده‌ای آزادی را، پدیده‌ای جدای از اسلام و دیانت مطرح می‌کردند، ایشان آزادی را به عنوان یکی از اهداف اصلی تمامی ادیان آسمانی، بر می‌شمرد و می‌فرمود:

«امیرمؤمنان علیه السلام به فرزندش می‌فرماید: ولا تجعل نفسك عبداً
 لغيرك و قد جعلك الله حراً. امام صادق علیه السلام در يك روايت می‌فرماید:
 خمس خصال من لم تكن فيه خصلة منها فليس فيه كثير مستمتع: پنج
 خصلت است که هر که ندارد، بهره‌ای در وجودش نیست: اوها الوفاء و
 الثانية التدبير و الثالثة الحياء و الرابعة حسن الخلق و الخامسة و هي تجمع
 هذه الخصال، الحرية (۱۳) وفا، تدبير، حیا و خوش خلقی و پنجمین آنها که
 اگر در انسان پیدا شود، ریشه همه خصال حسنه است، آزادی است و
 بسیاری از خصال ناپسند و رفتارهای ناروا در انسان، نشاتگر آن است که
 روح آزادی ندارد. بعد آزادی را دو نوع می‌داند: آزادی در عمل، که آدم هر
 چه دلش می‌خواهد، انجام دهد و آزادگی از بندگی دیگران، که کج‌روان از
 هر دو نوع آن سوء استفاده می‌کنند، و به همین دلیل نه حسابی و ارزشی
 برای بنده‌ای از عباد خدا قائلند، و نه مرزی برای خودشان قائلند، و چقدر
 قلب‌ها از این دغل آزادی‌ها که اعمال می‌کنند، ناراحت است؛ اما آن آزادی
 که دین تجویز می‌کند، شناخت خدا و عبادت برای اوست، که آدمی را از
 قید طاغوت‌ها می‌رهاند، و چون به بندگی خدا محدود می‌شود، و اعتقاد
 پیدا می‌کند که خداوند از روی حکمت، مصلحت و لطف برنامه‌ای برایم
 قرار داد تا طبق آن رفتار و عمل کنم، از هر گونه تعلق اسارت‌آور، رهایی
 یافته و از روی آوردن به منکرات و خلاف‌هایی که خداوند منع کرده، پرهیز
 می‌کند و با این روش پسندیده، آزادی به معنای حقیقی، دینی، عقلی و
 شرعی پدیدار می‌شود.»
 در پایان این سخنان، شهید هاشمی سنجانی می‌گوید:

«این همه دعوای آزادی که به راه انداخته‌اند، لغو می‌باشد و آزاد آن کسی است که در خط بندگی خدا و قرآن و رهبر عالی مقام، امام، می‌باشد، و سایر نحوه‌ها و روش‌ها همه بندگی طاغوت است.» (۱۴)

به سوی قدسیان

شهید هاشمی سنجانی در نخستین دوره مجلس شورای اسلامی، با احساس مسئولیت برای اسلام و جامعه و نظام جمهوری اسلامی، با اکثریت آراء، از سوی مردم شهرستان اراک انتخاب شد. وی برای دفاع از ارزش‌های دینی، حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی، رسیدن مردم به حقوق اجتماعی و اقتصادی و حل مشکلات آنان و مبارزه با گروه‌های منحرف و تشکیلات ملی‌گرا، در این سنگر مقدس، اهتمام ویژه‌ای می‌ورزید و با پشتکاری شگفتی در جهت تحقق این شعار گام بر می‌داشت و فعالانه وظیفه خویش را ایفا می‌کرد؛ تا آن که در هفتم تیر ماه ۱۳۶۰، در جلسه‌ای مشورتی درباره اوضاع سیاسی کشور، همراه با عده‌ای از دوستان و همسنگران خویش، به دست عمال شیطان بزرگ به شهادت رسید، و با شهادت خویش چهره جنایتکار استکبار را بیش از پیش رسواتر ساخت و به آرزوی دیرینه خود دست یافت.

در محفل عاشقانه فرزانه و مست	می‌گشت سبوی کربلا دست به دست
ناگاه زخیل ناگهان دستی پست	هفتاد و دو پیمانه به یک سنگ شکست

از آن شهید آثار قلمی مخطوطی در زمینه‌های فقه، اخلاق، وعظ و اشعار عرفانی بر جای مانده است. همچنین ۶ فرزند پسر و دو فرزند دختر از یادگارهای این روحانی به خون خفته‌اند. بیکر پاکش در شیخان قم مدفون است. (۱۵)

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد.

پی‌نوشتها:

- ۱ - یادنامه شهدای مجلس شورای اسلامی، روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ص ۱۰۲ و ۱۰۱.
- ۲ - شهدای روحانیت شیعه در یکصد ساله اخیر، علی ربانی خلخالی، ج ۱، ص ۵۳۴.
- ۳ - پیشتازان شهادت در انقلاب سوم، ص ۱۶۰.
- ۴ - یادنامه شهدای مجلس شورای اسلامی، ص ۱۰۲.
- ۵ - شهدای روحانیت شیعه، ج اول، ص ۵۳۴.
- ۶ - «یادنامه شهدای هفتم تیر»، روزنامه جمهوری اسلامی، چهارشنبه هشتم تیر ۱۳۶۲، ص ۹.
- ۷ - «یادنامه سومین سالگرد شهدای هفتم تیر»، قسمت ششم، روزنامه جمهوری اسلامی، تیر ۱۳۶۳، ص ۱۵.
- ۸ - شهدای روحانیت شیعه، ج اول، ص ۵۳۴: به نقل از یادداشت‌های حاج شیخ محمد باقر ملبویی.
- ۹ - از یادداشت‌های محمد باقر ملبویی.
- ۱۰ - شهدای روحانیت، ج اول، ص ۵۳۴.
- ۱۱ - «یادنامه شهدای هفتم تیر»، روزنامه جمهوری اسلامی، هشتم تیر ۱۳۶۲، ص ۹.
- ۱۲ - نطق قبل از دستور آن شهید، در تاریخ ۲۶ آذر ۱۳۵۹.
- ۱۳ - خصال صدوق، ص ۲۵۶، حدیث ۲۹، (باب خصال پنجگانه) چاپ تهران، اسلامیه، ۱۳۶۶، چاپ پنجم.
- ۱۴ - شمع‌ها از گرمی مجلس حکایت می‌کنند، ص ۳۷۴ و ۳۷۵.
- ۱۵ - یادنامه شهدای مجلس شورای اسلامی، ص ۱۰۳؛ پیشتازان شهادت در انقلاب سوم، ص ۱۶۰.

امامزاده محمد شریف

« رایت شرافت »

* * *

غلامرضا گل‌زواره

جای عکس

سلطان محمد

شریف

نیاکان نكونام

نسب سلطان محمد شریف به عبدالله باهر فرزند امام چهارم، زین العابدین علیه السلام می‌رسد. عبدالله به دلیل زیبایی و جمالش، به باهر (بسیار درخشنده) ملقب شده بود. گویند در هیچ مجلسی نبود که او بنشیند مگر آن که حاضران از زیبایی او مبهوت و شگفت زده شوند. (۱) مادرش، ام عبدالله، دختر امام حسن مجتبی علیه السلام بوده و با برادرش حضرت امام محمد باقر علیه السلام از يك مادر بودند. (۲) شیخ طوسی ایشان را از اصحاب امام سجاد علیه السلام می‌داند. (۳) از شخصیت عبدالله مردی فاضل و فقیه را حکایت کرده‌اند که روایات بسیاری را از رسول اکرم صلی الله علیه و آله به نقل از پدران خود آورده است. مردم نیز از این شخصیت آثار و احادیث بسیاری حفظ کرده‌اند؛ از آن جمله روایتی است که ابراهیم بن داود به سند خود نقل نموده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرمود:

«بخیل کامل کسی است که هر گاه نام من نزد او برده شود، بر من صلوات نفرستد» (۴)

همچنین از پدر خود و او از جدش امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است:

«آن حضرت دست راست دزد را در اولین سرقت قطع می‌کرد؛ و اگر دوباره مرتکب این عمل می‌شد، پای چپش را می‌برد؛ و اگر برای سومین بار دزدی می‌کرد، او را به زندان ابد می‌افکند» (۵)

عبدالله باهر متولی موقوفات حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود. وی سرانجام در سن ۵۷ سالگی، در حالی که سرپرستی موقوفات جدش حضرت علی علیه السلام را نیز بر عهده گرفته بود، در گذشت. نوادگان وی را از تبار پسرش محمد اَنفَط می‌دانند که از محدثان مدینه به شمار می‌آمد و در سن ۵۸ سالگی دار فانی را وداع گفت و نوادگانش در سلسله عبدالله بن احمد الذخ ادامه یافت. (۶)

از دیگر اجداد سلطان محمد شریف، حمزة بن احمد، معروف به «قمی» است که از بازماندگان احمد الذخ می‌باشد. یکی از نوادگان حمزة بن احمد، ابوالحسن علی الزکی فرزند محمد الشریف است و او نیز فرزند ابی القاسم علی، از نقیبان (۷) قم که پسر محمد بن حمزه مذکور می‌باشد. (۸) نسب شناس مشهور جمال الدین احمد بن علی بن الحسین بن علی بن مهنا، نیز در اثر معروف خود، الفصول الغریة فی اصول البریة، به همین صورتی که اشاره کردیم، به ذکر نیاکان سلطان محمد شریف پرداخته است. اگر به اجمال سلسله نسب این امامزاده با شرافت را بررسی کنیم، می‌بینیم که ایشان همه در زمره افراد جلیل القدر، با اشتهار، اهل فضل و غالباً از روایتگران حدیث بوده‌اند و تاریخ نگاران و دانشمندان نسب شناس آنان را به پایه‌های والای علمی و

شرافت خانوادگی ستوده‌اند. نسب این شخصیت تا امام سجّاد علیه‌السلام به این شرح آمده است:

علامه سلطان محمد شریف (در قم) فرزند علامه سید ابوالقاسم علی فرزند ابی جعفر محمد فرزند حمزه قمی فرزند احمد بن محمد فرزند اسماعیل فرزند محمد (ارقط) فرزند عبدالله باهر فرزند امام زین العابدین علیه‌السلام (۹)

امامزاده‌ای با فضیلت

امامزاده صاحب فضیلت ابوفضل سلطان محمد شریف، مزارش در سمت دروازه قدیم قلعه قم و در محله‌ای که به نام خود او مزین است، در خیابان چهارمردان واقع شده است. این مرد دانشور که مرتبتی سترگ دارد و برایش کراماتی برشمرده‌اند، از نوادگان امام چهارم است... پس از وی فرزندان و فرزندزادگان او در شهر ری و قم به منصب‌های عالی دست یافتند. (۱۰) محدث قمی می‌گوید:

«پدر و دو پدربزرگش علی و محمد بن حمزه در قبرستان بابلان قم - که حضرت فاطمه معصومه علیها‌السلام در آنجا بارگاهی دارد - به خاک خفته‌اند.» (۱۱)

همچنین جلالت قدر این امامزاده را از تعابیر بلندی که علامه بزرگوار شیخ منتجب الدین برای او در کتاب خود می‌آورد، می‌توان به عیان دید. (۱۲) برخی منابع ایشان را جد امامزاده یحیی (مدفون در تهران) قلمداد کرده‌اند (۱۳) حال آنکه مصادر مستند به این انتساب را به دیده تردید نگریسته‌اند. (۱۴) کتیبه قبر این سید بزرگوار که بر کاشی نقش بسته و بسیار هم ناخواناست به همت فاضل ارجمند جناب حجة الاسلام و المسلمین سید موسی زنجانی فرزند حضرت آیت الله سید احمد زنجانی

قرائت و برای مرحوم میرجلال الدین حسینی ارموی (محدث) فرستاده شده است،
به این شرح است:

«هذا المضجع المبارك للسيد المظلوم المعصوم الشهيد شريف بن
شريف من اولاد الامام المعصوم زين العابدين ابن الامام الشهيد المعصوم
ابوعبدالله الحسين بن الامام الهمام مولى جميع الانام على بن
ابي طالب عليه السلام»

جایگاه اجتماعی خاندان سلطان محمد شریف

یکی از نوادگان سلطان محمد شریف، علی بن مطهر است. برای درك نفوذ
اجتماعی این خاندان، کافی است بدانیم علی، فرزندزاده این مرد بزرگ، پیوند
خویشاوندی خود را با دختر خواجه نظام الملک طوسی وزیر آلب ارسلان استوار
ساخت؛ پیوندی بیانگر نفوذ اجتماعی و اقتدار این خاندان. فرزند سلطان محمد یعنی
مطهر نیز با عایشه خاتون دختر آلب ارسلان ازدواج کرد، وی در راه حج، همسفر
شیخ طوسی رحمه الله بود و از ایشان در این مسافرت حدیث اخذ می‌کرد. (۱۵) افرادی هم از
این سید مطهر علوی روایت کرده‌اند از جمله: سید تقی ثقیب رازی که او را در شمار
افراد فاضل و پرهیزگار آورده‌اند، و سید نجیب الدین ابومحمد حسن بن محمد
موسوی است، که منتجب الدین به وجود این شخصیت تصریح کرده است. (۱۶)
سید ابوطاهر مطهر، فرزند علی علوی نیز که رئیس علویان ری بود، نقابت (۱۷)
سادات را به عهده داشت.
ذوق شعری ابوطاهر هم در خور توجه است و اشعاری از وی در کتب تذکره آمده
است و نیز در آثاری چون مرزبان نامه برخی سروده‌هایش دیده می‌شود.

امیر معزی، شاعر معروف، قصیده غرابی در مدح وی مشتمل بر ۴۷ بیت سروده است که در بخشی از آن می‌خوانیم:

خدمت آن کن که فخر عترت پیغمبرست	سید سادات ذوالفخرین و تاج الاصفیا
قبله اقبال بوطاهر مطهر بن علی	الامام بن الامام المرتضی بن المرتضی
هست هر کس در سیاست مفتخر و او	هست هر کس در ریاست مقتدی و او
مفتخر	مقتدا
طالعش را هر زمان اقبال گوید: السلام	طلعتش را هر زمان خورشید گوید:
	مرحبا
نیست اندر سیرت و رأی و رسوم او خلل	نیست اندر خاطر و خط و خطاب او خطا
در همایون روزگار او رعایا ایمنند	روز و شب از حادثات روزگار پر جفا (۱۸)

در این اشعار امیر معزی کنیه سید مطهر را «ابوطاهر» معرفی کرده است در حالی که منتجب الدین و باخرزی، «ابوالحسن» ضبط کرده‌اند و شاید این نکته بیانگر آن باشد که او چندین کنیه داشته است. همچنین امیر معزی به این نکته اذعان می‌دارد که پدرش، برهانی، مطهر بن علی را مدح گفته است. محدث قمی در اشاره به اولاد امام کاظم علیه السلام، مطهر بن علی را چنین وصف می‌کند:

«از بزرگان سادات عراق و صدور اشراف است، که منسب نقابت به او

در زمان وی منتهی شده؛ و عَلم و نشانه بوده در فنون از علم. از برای اوست خطبه‌ها و نوشته‌هایی که بر شیخ ابوجعفر طوسی در سفر حج خواند. روایت نموده از برای ما از او، سید نجیب ابومحمد حسن موسوی، و از بعضی کتب انساب نقل است که در حق او گفته: سید مطهر بیگانه دنیا بوده در فضل و بزرگواری و کرامت نفس، دارای محاسن زیاد و حسن خلق بوده؛ و سفره‌اش پیوسته پهن و اهل بخشش بوده؛ و متکلم و اهل نظر و ادیب و شاعر بوده؛ و نقابت طالبین در ری با او بوده؛ و پدرش ابوالحسن علی زکی نقیب ری پسر سلطان محمد شریف است که در قم مدفون است. سید مطهر را دو پسر بوده: محمد و علی؛ اما محمد بن مطهر را پسر بوده فخرالدین علی نقیب؛ و اما علی بن مطهر را که عزالدوله والدین و شرف الاسلام و المسلمین باشد، پسری بوده محمد نام از اهل علم و فضل و شرف و جلالت و ریاست؛ و او پدر عزالدین یحیی است.» (۱۹)

(نواده سلطان محمد شریف، نقیب سادات قم و ری)

شرف الدین محمد

عزالدین ابوالقاسم علی، - که مادرش از نوادگان دختری نظام الملك می‌باشد. - پدر شرف الدین است. همسر او نیز دختر الب ارسلان، و دختر عمه سلطان سنجر سلجوقی است، که مادرش شرف الدین می‌باشد؛ و این مسئله، سیادت، اقتدار و نفوذ سیاسی این خاندان را به خوبی نمایان می‌سازد. (۲۰)

سادات علوی از پیوند با حاکمان می‌توانسته‌اند در دستگاه اداری و سیاسی زمامداران وقت، به نحو قابل ملاحظه‌ای، نفوذ خود را اعمال کنند. (۲۱) آنان با این نفوذ

سیاسی به فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغی پرداختند و در دفاع از حریم شیعه و خاندان عصمت می‌کوشیدند. همچون برخی از اصحاب ائمه که با رعایت استراتژی تقيه در دستگاه بنی‌عباس نفوذ، و از شیعیان صیانت می‌کردند.

در تاریخ طبرستان در تأیید این ادعا می‌خوانیم:

«سلطان سلیمان، ری و حدود آن اصفیهد را داده بود. اصفیهد ری با

تصرف گرفت، و خواجه حسن نجم‌الدین را به عمیدی ولایت ری

بفرستاد، و دهخدای، نجم‌الدین محمد را که پدر سعد‌الدین علی بود، به

مشرفی ری؛ و يك سال و هشت ماه ری و اعمال او تا مسکو به تصرف دیوان

اصفیهد بود، و جمله معاریف و قضات و سادات ری به مازندران، در

خدمت شاه غازی بودند، و همچنین خوار و سمنان؛ و پدر سید عزالدین

یحیی که مرتضی گفتند، و از او بزرگوار و محترم‌تر سیدی در عالم نبود، با

شاه غازی بر تخت نشست، و حکم فرموده بود به خزانه و داری خانه (انبان)

و جامه خانه و ولایت خویش، که: هر چه آن سید به خط خویش بنویسد،

که مرا فلان چیز می‌باید، همه بدهند، و خط او توقیع من شناسند. و سید با

چنین تمکین مدتی در مازندران بماند.» (۲۲)

تاریخ تولد شرف‌الدین محمد را به سال ۵۰۴ ق ذکر کرده‌اند. (۲۳) از قول قوامی

رازی بر می‌آید که کنیه شرف‌الدین محمد «ابوالقاسم» بوده است؛ در حالی که در کتب

شرح حال، کنیه او را «ابوالفضل» دانسته‌اند. محدث ارموی می‌گوید:

«به نظر می‌رسد قول دوم درست باشد؛ زیرا جمع اسم و کنیه حضرت

رسول صلی‌الله‌علیه‌آله برای غیر مهدی (عج) نهی شده است؛ و در کتب مناقب روایت

شده که حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌آله فرموده‌اند: نام مرا برگزینید؛ ولی کنیه‌ام را

بر خود قرار ندهید» (۲۴)

همچنین باید دانست که یکی از معاصرین نقیب النقبای ری به نام شرف الدین مرتضی ویزگی‌های مشترکی با شرف الدین محمد دارد که گاهی ممکن است میان آن دو نفر توهم ایجاد شود؛ مخصوصاً اگر برخی قرائن معین ذکر نشود. چه، این هر دو در سیادت، نام و لقب، و به نقل از صحیح بخاری، شاگردی يك استاد، ورود همزمان به قزوین و نقل روایت از آن دو در آن شهر با دو سال فاصله، و این که مطهر نامی در سلسله نسب هر دو هست، اشتراك دارند. (۲۵) شیخ عبدالجلیل رازی می‌نویسد:

«و پیش از وصول این کتاب به ما، مگر زمره‌ای از خواص علمای شیعه که آن کتاب را مطالعه کرده بودند، در حضرت مقدس مرتضی کبیر، سید شرف الدین، ملك النقباء، سلطان العترة الطاهرة، ابوالفضل محمد بن علی المرتضی - ضاعف الله جلاله - گفته بودند، و بر لفظ گهربار سید السادات رفته که عبدالجلیل قزوینی می‌باید در جواب این کتاب بوجه حق شروعی کند» (۲۶)

از این فراز چنین استنباط می‌گردد که توصیه سید شرف الدین موجب شده تا عبدالجلیل قزوینی به تألیف کتاب «النقض» اقدام ورزد. در همین کتاب ضمن نام بردن از مساجدی که در شهر ری در زمان سلطان ملك شاه و سلطان محمد سلجوقی ساخته شده و بیان این که این مساجد در آن زمان آباد و مورد استفاده شیعیان بوده، گفته است:

«همه به برکات شرف الدین مرتضی است که مقدم سادات و شیعه است»

در همان اثر به مدرسه‌های معروف و معمور قم اشاره کرده و مدرسه مرتضی کبیر

شرف الدین را با امکانات و تزئینات معماری معرفی کرده است. (۲۷) عبدالجلیل رازی در بیان معاریف و مشاهیر شیعه و سادات بزرگی که در عراق و خراسان بوده‌اند، می‌گوید:

«آن که خاندان سید زکی به قم و ری و کاشان؛ و حرمت و تمکین و جاه و رفعت او در مال و نعمت و فضل و نسب؛ و پسرش ذوالفخرین ابوالحسن علی بن مطهر بن علی که بیرون از آن که سلاطین آل سلجوق و نظام الملک به وصلت با وی تقرب و تبرک نمودند، چهارصد [من] خوضه مفرد [مروارید] در ترکه او بیرون آمد؛ و فضل و علم او از کتب و خطب او معلوم شود؛ و هنوز شرف و فضل نقابت در خاندان او در عراق باقیست، به اقبال و تأیید ملک الامرا سادات عالم شرقاً و غرباً، مرتضی کبیر شرف الدین محمد بن علی، که در علم و زهد، وارث شمع مکه و یثرب است، و در جاه و وقار، سید سادات مشرق و مغرب...»
و قوامی رازی تخلص از قصیده توحید و مناقب بدو نیکو کرد که گفت:

تا صاحب الزمان برسیدن به کار دین

اولی‌ترین کس شرف الدین
مرتضاست (۲۸)

وی در اثر یاد شده ضمن بیان این واقعیت که بزرگان و نام‌آوران شیعه نزد اعیان و اشراف و امیران به طور عموم محترم، معزز و صاحب مقام و مرتبه بوده‌اند، افزوده است:

«و سید اجل کبیر شرف الدین مرتضی، از عهد بیست و دو سالگی که از مکتب و مدرسه به در آمد - الی یومنا هذا - که را زهره بوده است، در بلاد خراسان و عراق؛ و در دو حضرت از سادات و انمه و علما و قضات و

اصناف مهتران، که بر وی تقدم جوید، و طلب رفعت کند، با جوانی و
کودکی، در محافل ملوک، واسطه قاضی حسن استرآبادی، و عماد محمد
وزآن بودی؛ و همیشه ایشان بدو تفاخر کردند...» (۲۹)

شرف الدین محمد آثار نفیسی از کتاب‌های مشاهیر و علمای بزرگ در کتابخانه
خود فراهم آورده بود؛ چنانچه در ترجمه کتاب تتمه صوان الحکمة می‌خوانیم:
«و خواجه ظهیر الدین بیهقی آورده که: رسائل بسیار از او، به خط خود و
خط تلمیذش ابوزکریا یحیی در کتب خاتمه نقیب النقباء ری دیدم...» (۳۰)
منتجب الدین نیز گفته است:

«السید الاجل المرتضی ذوالفخرین ابوالحسن المطهر بن ابی القاسم
علی بن ابی الفضل محمد الحسینی الدیاجی من کبار سادات العراق و
صدور الاشراف»

وی سپس می‌افزاید:

«منصب نقابت در این زمان به وی ختم می‌شود و او در چندین دانش
عالم است، و خطبه‌ها و نامه‌ها و مکتوباتی هم دارد.»

سپس می‌گوید:

«از او با واسطه سید نجیب ابومحمد حسن موسوی، سبط سید بزرگوار
مرتضی، نقیب نقبا، شرف الدین ابوالفضل محمد فرزند محمد بن مطهر،

فاضل، ثقه و راوی حدیث، روایت می‌کردیم.» (۳۱)

شیخ منتجب الدین که از سید شرف الدین روایت نقل کرده، در کتاب اربعین خود
- ضمن چهارده حکایتی که در انتهای این اثر آورده است - در حکایت سیزدهم به نقل
از سید مرتضی السعید شرف الدین، و سپس به نقل از دیگر راویان تا برسد به این

عباس، به این صورت می‌گوید:

«**فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ لَقَدْ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ** صلی الله علیه و آله»

«من سبَّ علياً فقد سبَّني و من سبَّني فقد سبَّ الله و من سبَّ الله فقد كفر...»

پس ابن عباس گفت: گواهی می‌دهم به خداوند و پروردگار شاهد است که همانا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: هر کس علی را دشنام گوید، من را دشنام کرده و کسی که مرا ناسزا گوید، پس همانا خدا را ناسزا کرده و دشنام و ناسزاگویی خداوند مساوی با کفر است.

عالم مشهور، موفق بن احمد خوارزمی، معروف به «اخطب خطباء خوارزم» در آغاز کتاب مناقب می‌گوید: «به من خبر داد مرتضی شرف الدین، عز الاسلام، علم الهدی، نقیب النقباء...» وی سپس سلسله روایاتی را که از شرف الدین حدیث نقل کرده‌اند، می‌آورد و چنین روایت می‌کند:

«**قَالَ رَسُولُ اللَّهِ** صلی الله علیه و آله لو أن الغياض أقالم، و البحر مداد، و الجن حسّاب

و الانس كتّاب، ما احصوا فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام»

اگر درختان جنگل‌ها، قلم و دریاها، مرگب و تمام جنیان، حسابگر و

انسان‌ها، نویسنده باشند، قادر نخواهند بود فضایل حضرت علی علیه السلام را

برشمارند. (۳۲)

راویان دیگری که از شرف الدین محمد حدیث نقل کرده‌اند، عبارتند از: ابوسعید

عثمان بن اسعد بن محمد العاقلی؛ ابوالقاسم محمود بن محمد ابن ابی طاهر

القرظینی الاشرسی؛ مذکی قرظینی و فرزندش عزالدین یحیی، این اسامی را رافعی

در تدوین و منتخب الدین در فهرست نقل کرده‌اند.

بنابر ثبت ابوالحسن بیهقی در اواخر لباب الانساب، نسب‌شناس ری، ابوهاشم

مجدالدین مجتبی؛ قصیده‌ای طولانی به زبان عربی در مدح شرف الدین محمد سروده و در ضمن آن به ذکر نسب او پرداخته است. خود بیهقی که معاصر سید شرف الدین بوده، به تفصیل نسب او را بیان، و سروده‌های خود را درباره او نقل کرده است. (۳۳) خاقانی شروانی هم در اواخر تحفة العراقین شرف الدین محمد بن مطهر علوی را این گونه می‌ستاید:

این قدر و صفا که خاطر مراست	از خدمت سید اجل خاست
ذوالفضل محمد مطهر	آن عرق محمد پیمبر
آن مردم دیده مصطفی را	و آن وارث صدق مرتضی را
دین را شرف و شرع را فخر	بل سید شرع و دین و لافخر
فرزند محمد عرب اوست	حسان عجم و را دعا گوشت...

قوامی رازی از گویندگان نیمه اول قرن ششم هم در قصایدی به مدح شرف الدین محمد می‌پردازد. وی در فرازی از يك قصیده ۴۵ بیت، چنین می‌سراید:

میراجل سید سادات عز دین	کش نیست همسری به بزرگی و سروری
فخر زمانه تاج الاسلام صدر دهر	خورشید شرع ذوالحسین اصل مهتری
اجل اشرف الدین مرتضی	کورا عنایت ازلی داد یآوری
آن سید لطیف که او را مسلم است	اصل بزرگواری و دست سخاگری
پیش دل و کف و همم و حلم آن بزرگ	دریا و ابر و چرخ و زمین کرده
	چاکری... (۳۴)

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ابن عنبه، ص ۲۳۳.
 - ۲ - سرالسلسلة العلویه، ابی نصر بخاری، ص ۳۲.
 - ۳ - رجال الطوسی، شیخ طوسی، ص ۱۱۶، شماره ۱۱۶۹.
 - ۴ - ارشاد، شیخ مفید، ج دوم، باب دهم؛ و نیز نك: حضرت سجاد علیه‌السلام، فضل الله کمپانی، ص ۱۶۵.
 - ۵ - منتهی الآمال، حاج شیخ عباس قمی، ج دوم، ص ۱۰۱، انتشارات هجرت.
 - ۶ - ریاض العلماء و حیاض الفضلا، میرزا عبدالله افندی، ترجمه محمد باقر ساعدی، ج ۵، ص ۵۲۹؛ امام سجاد، باقر شریف قریشی، ج دوم، ص ۵۶۴ و ۵۶۵.
 - ۷ - نقیبان؛ در اصطلاح به کسانی گفته می‌شود که در امور علویان رسیدگی کنند.
 - ۸ - ریاض الانساب و مجمع الالقب، معروف به «بحر الانساب»، ج دوم، گلستان چهارم، «در ذکر حال امام چهارم.»
 - ۹ - شهیدان راه فضیلت، علامه امینی، ترجمه ف.ج، ص ۹۳.
 - ۱۰ - زندگانی حضرت معصومه و تاریخ قم، ص ۵۹.
 - ۱۱ - منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۰۳.
 - ۱۲ - نك: آغاز فهرست منتخب الدین.
 - ۱۳ - از جمله در کتاب حضرت معصومه علیه‌السلام فاطمه دوم، محمد محمدی اشتهاردی، ص ۲۱۷.
- ضمناً محدث قمی عزالدین یحیی مدفون در قم را با امامزاده یحیی مدفون در تهران یکی دانسته که با مصادر و منابع دیگر مطابقت ندارد.
- ۱۴ - شاید علت اشتباه شدن امامزاده یحیی مدفون در تهران با عزالدین یحیی، این باشد که این امامزاده بر اساس عبارتی که بر بدنه صندوق آن نگاشته‌اند، از نوادگان زید فرزند امام حسن مجتبی علیه‌السلام می‌باشد. لذا مناسبتی با آن بزرگوار ندارد و نیز هیچ گونه سند تاریخی و مأخذ قابل قبول بر این دلالت نکرده که فرزندان زاده‌ای از سلطان محمد شریف به نام یحیی در محله و بقعه مزبور دفن شده باشد.
 - ۱۵ - ریاض العلماء، ج ۵، ص ۵۳۰ و ۵۳۱، پاورقی مترجم.
 - ۱۶ - فهرست، منتخب الدین، ذیل ابو محمد.
 - ۱۷ - نقیب به کسی می‌گویند که سرپرستی گروه خاصی را عهده دار باشد. اما نقابت به معنی خاص کلمه، در اوایل خلافت عباسیان به وجود آمد و کسانی را به عنوان نقیب برمی‌گزیدند تا به امور علویان رسیدگی کنند. وظیفه نقیب این بود که بر صحت نسب سادات ناظر و مواظب باشد که غیر آنان در زمره این خاندان قرار نگیرند. نقیب از میان سادات عالی‌قدر، با شخصیت، صاحب نفوذ و عالم انتخاب می‌شد که ضمن حفظ انساب به امور این سلسله جلیله رسیدگی می‌کرد و اگر احیاناً اختلافاتی بین آنان پدید

- می‌آمد، در جهت رفع و ختم آن می‌کوشید.
- ۱۸ - نك: ديوان امير معزى، ص ۳۶ - ۴۰.
- ۱۹ - منتهی الآمال، ج ۲، ص ۴۲۷.
- ۲۰ - تعليقات محدث ارموى بر ديوان قوامى رازى، ص ۲۰۹.
- ۲۱ - تاريخ گسترش تشيع در رى، رسول جعفریان، ص ۶۶.
- ۲۲ - تاريخ طبرستان، ابن اسفنديار، قسمت سوم، ص ۹۰ و ۹۱.
- ۲۳ - نك: لباب الانساب، ابوالحسن بيهقى، و نیز تعليقات محدث ارموى بر ديوان قوامى رازى، ص ۲۳۰.
- ۲۴ - تعليقات محدث ارموى بر ديوان قوامى رازى، ص ۲۰۸ و ۲۰۹.
- ۲۵ - همان، ص ۲۰۷.
- ۲۶ - مقدمه كتاب النقض، ص ۳.
- ۲۷ - همان، ص ۴۸ و ۱۶۴.
- ۲۸ - همان، ص ۲۳۰ و ۲۲۹.
- ۲۹ - همان، ص ۴۳۷.
- ۳۰ - درة الاخبار و لمعة الانوار، ناصر الدين بن عمدة الملك منتجب الدين منش يزدى، ص ۱۸.
- ۳۱ - فهرست، منتجب الدين، ذيل حرف ميم.
- ۳۲ - مناقب، خوارزمى، ص ۲ و ۱. همين روايت را با اندكى تفاوت، ابن شيرويه ديلمى در فردوس الاخبار؛ علامه مجلسى در بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۷۵؛ سيدهاشم بحراني در غاية المرام؛ سيد بن طاووس در طرائف؛ شيخ محمد تقى دزفولى در كفاية الخصام، ص ۵۹۸، نقل کرده‌اند.
- ۳۳ - لباب الانساب، ج ۲، ص ۶۱۴-۶۱۱.
- ۳۴ - ديوان قوامى رازى، ص ۴۰.

عزالدین یحیی

«امامزاده شهید»

* * *

غلامرضا گل‌زواره

جای عکس

عزالدین

یحیی

خانواده و ولادت

شرف الدین محمد که در کتب شرح حال و نسب‌شناسی، با کنیه مرتضی شهره است، در زمره سادات اهل فضل، راوی حدیث و حامی فرهنگ و اندیشه می‌باشد. وی در مناطق مرکزی ایران - خصوصاً ری و قم - نقابت (ریاست عامه) سادات را بر عهده داشت و ایشان بر حسب مصالحی با وارد شدن در دستگاه زمامداران وقت یعنی سلجوقیان با اعمال نفوذ خود به اصلاح امور شیعیان می‌پرداخت. آن بزرگ‌مرد پیوند سببی هم با سلاطین این سلسله برقرار کرده بود. ایشان دختر **خواجه نظام الملک طوسی** را به همسری برگزید؛ چنانکه ابوالحسن بیهقی نیز آن را بیان کرده است. (۱) **عبدالجلیل رازی** هم می‌گوید: «**خواجه طوسی، دختر خود را به سید مرتضی داد.**» (۲) سید شرف الدین محمد چندین دختر داشت ولی از فرزند پسر محروم بود. پس از

مدتی که همسرش وجود عزالدین یحیی را در خویش احساس کرد و حامله گردید، او نمی‌دانست که اینک صاحب پسری خواهد شد؛ تا آن که شبی سید شرف الدین در رؤیای صادق حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را مشاهده کرد؛ در عالم خواب خطاب به خاتم پیامبران گفت: «یا رسول الله، این کودک را که عیالم باردار اوست، چه نام نهم؟» آن مصطفای الهی فرمود: «یحیی». چون نوزاد دیده به جهان گشود و چشم والدین به جمالش روشن گشت، نام یحیی را برایش برگزیدند. اما وقتی که این طفل بالندگی یافت و از شربت نوشین شهادت کامیاب شد، پدر به رازی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله او را یحیی نامید، پی برد. چه، این یحیی هم، چون یحیی فرزند زید فجیعانه کشته شد. (۳)

دانشمندان نسب شناس برای شرف الدین مرتضی، تنها همین فرزند پسر را ذکر کرده‌اند. قوامی رازی در شعر خود او را چنین می‌ستاید:

تو آفتاب بادی و فرزند ماه تو

کز طلعتش هزار سهیل از یکی
سُهاست (۴)

یحیی در خانواده‌ای به رشد و شکوفایی رسید که جویبار فضیلت و معرفت از آن جاری بود، و پدری به تربیت او همت گماشت که به قول سید حسن صدر، از بزرگان سادات عراق به شمار رفته و نقابت سادات قم و ری، به عهده‌اش بود. او که در فنون دانش‌هایی چون نحو، لغت، ادب، شعر، سیره و تاریخ اندیشه ورزی صاحب نظر بود، خطبه‌ها، مکاتبات و نوشته‌های لطیفی از خود به یادگار گذاشته است. وی برخی نوشته‌های خود را در مسیر سفر حج برای شیخ طوسی خوانده است. باخرزی که او را در سال ۴۳۴ ق ملاقات کرده او را به خوبی و معرفت ستوده است. (۵)

سید علی بن صدر الدین نیز در *الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه* این

بزرگوار را در زمره سادات برجسته و صاحب مقام، و از مشاهیر فضلا و نقیب ری، قم و آمل ثبت کرده، می‌نویسد:

«وی را نعمتی عظیم، کمال فضل و علو نسب و حسب بود و با وجود این همه افتخارات ذاتی و شایستگی‌های نسبی، از اهتمام به امور فرهنگی و علمی باز نماند. وی مدرسه‌ای بزرگ در قم تأسیس کرد، و کتابخانه‌ای مهم در ری بنا نهاد.» (۶)

در این اثر از نفوذ و اقتدار شرف الدین محمد سخن‌های بسیاری گفته شده که علو قدر و عظمت شأنش را می‌رساند. مثلاً در این کتاب آمده است که شرف الدین محمد مورد عنایت حکام وقت بوده است و فرمانروایان آل سلجوق از وی به التماس می‌خواسته‌اند که داماد آنان گردد و بدین وصلت مفتخر شوند؛ تا آن هنگام که خواجه نظام الملک دختر خود را به عقد ازدواج او در آورد. (۷) البته حق آن است که این شیعه مدافع حریم اهل بیت علیهم السلام چنین پیوندی را تنها برای آن پذیرا شد که از موقعیت مزبور برای ارتقای عظمت سادات و شیعیان آن عصر استفاده کند و از فشار و صدمه به آنان بکاهد.

کسب کمالات

سید عزالدین یحیی پس از گذراندن دوران نوجوانی و جوانی خویش همچون پدر و برخی اجدادش، راه معرفت را پیش گرفت و در طریق کسب کمالات گام نهاد. وی با پیمودن مسیر تقوا به فضایی آراسته گردید و با توانایی علمی و اخلاقی خود بر افزایش اقتدار جامعه تشیع اهتمام ورزید و به حفظ ارزش‌های ملهم از قرآن و عترت پرداخت. او مقدسات دینی را پاس می‌داشت و از پدرش مرتضی سید شرف الدین

محمد و از استادان حدیثش روایت می‌نمود. (۸)
 عزالدین یحیی ریاست نقیبان ری، قم و آمل را عهده دار گشت. مشاهیر معاصر
 وی از او با عظمت یاد کرده‌اند، و از پیوند او با زمامداران وقت و نفوذ قوی‌اش در
 دستگاه اداری و سیاسی حکام سلجوقی، سخن گفته‌اند. (۹)

عباسقلی خان سپهر در اثر معروف خود می‌نویسد:

«و از بنی احمد الدخ، حمزة بن احمد است که به «قمی» معروف
 می‌باشد و او را فرزندی بر جای ماند که از جمله ایشان، ابوالحسن علی
 الزکی، نقیب ری است و او پسر ابوالفضل محمد شرف، فرزند ابی القاسم
 علی نقیب، پسر محمد بن حمزه مذکور است و او را اعقاب باشد و از آن
 جمله نقباء و ملوک ری باشند، از آن جمله عزالدین یحیی بن ابی الفضل...
 که نقیب ری و قم و جای دیگر بود...» (۱۰)

ابن فوطی عزالدین یحیی را به جای آمل، نقیب (سرپرست سادات) مازندران
 ثبت کرده که البته مراد از هر دو، یکی است؛ زیرا آمل در عصر وی مرکز و بزرگترین
 شهر مازندران به شمار می‌رفته است؛ چنانچه ابوالحسن بیهقی در ذکر امهات ولایات
 می‌گوید: «در طبرستان ام القری، آمل است.» (۱۱) استاد محقق، عباس اقبال در شرح
 حال عزالدین یحیی نقابت وی را به جای آمل، «آبه» آورده که گویا به عبارت کتاب
 عمدة الطالب نظر داشته است که بر حسب خطای چاپی «آمذ» درج شده؛ اما صحیح
 آن همان آمل است و به قول محدث ارموی در نسخه خطی آن چنین آمده است. (۱۲)
 در نسخه خطی کتاب انساب مشجرة سادات (۱۳) - که شجره‌نامه این خاندان در
 آن مسطور است. - بعد از ذکر اسم عزالدین یحیی، به اشتباه آورده است: «وی در سال
 ۵۳۳ قی آهنگ حج کرد و وارد بغداد شد.»؛ زیرا پدرش شرف الدین محمد در سال

۵۰۴ ق متولد شد و اگر در آغاز نوجوانی و بلوغ هم ازدواج کرده باشد، فرزندش عزالدین یحیی بیش از ۱۵ سال نداشته است و مرسوم و معمول نیست که نوجوانی خردسال در این زمان به حج مشرف شده باشد و چه بسا مقصود از این عبارت، پدرش **شرف الدین محمد** باشد نه **عزالدین یحیی**.

عزالدین یحیی به دلیل اقتدار سیاسی و اخلاق ویژه‌ای که داشت، خانه‌اش محل امنی برای افراد مشهوری بود که از سوی گروه‌ها، طوایف و افراد حکومتی تحت تعقیب بوده و متواری می‌شدند. بر اساس یکی از قصاید **کمال الدین اسماعیل اصفهانی** وقتی خانه **قاضی ابوالعلاء صاعد** را تخریب می‌کنند و وی از وطن خویش آواره می‌گردد، به منزل **سید عزالدین نقیب**، پناهنده می‌شود. قاضی ابوالعلاء یکی از افراد برجسته خاندان صاعدی بوده است که با تشویق شاعران به سرودن شعر به ترویج فرهنگ و ادب اسلامی در اصفهان، می‌پرداخته است. (۱۴)

فرازهایی از فضیلت

از جمله فضایل این سید جلیل، آن است که دانشمند بزرگ و محدث نامی، فقیه آگاه و ثقه ثبت معتمد، حافظ صدوق، **شیخ منتجب الدین**، که استاد ارباب دانش و یگانه عصر خود بوده، کتاب **فهرست** را به درخواست عزالدین یحیی نگاشته است (۱۵)؛ زیرا به نظر او پس از شیخ طوسی جای فهرستی این چنین خالی بوده است. این کتاب در ری تنظیم گردید و حاوی اطلاعات مهمی درباره اوضاع عالمان شیعه در قرن پنجم و ششم هجری قمری می‌باشد.

علی بن عبیدالله بن الحسن بن حسین بن بابویه قمی معروف به **شیخ منتجب الدین** یکی از واپسین بازماندگان دانشوران خاندان بابویه در ری است که تولدش را به

سال ۵۰۴ ق ثبت کرده‌اند. برخی نیز وفاتش را در سال ۵۸۵ ق دانسته‌اند (۱۶) اما به قرینه برخی مندرجات فهرست برمی‌آید که در این سال و بعد از آن در قید حیات بوده است. وی در این اثر از ابن ادریس حلی و آثارش از جمله السرائر سخن به میان می‌آورد که تألیف این اثر به تصریح مؤلف آن، بعد از سال ۵۸۵ است. (۱۷) یکی از شاگردان منتجب الدین، رافعی شافعی است که در کتاب التدوین فی تاریخ قزوین او را بسیار می‌ستاید و می‌گوید:

«اگر کلام را در مورد این شخص طولانی کردم به سبب آن است که از نوشته‌های او بهره برده‌ام.» (۱۸)

کتاب فهرست و سایر آثار منتجب الدین نشان می‌دهد که وی از دانشمندان نام‌آور توانمند تشیع بوده است. (۱۹) ناگفته نماند که منتجب الدین کتاب الاربعین عن الاربعین من الاربعین را، که در ضمن آن چهل حدیث در فضایل حضرت علی علیه‌السلام را از چهل نفر از روایان و اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده، برای عزالدین یحیی تألیف کرده است. (۲۰) وی در وصف عزالدین یحیی می‌نویسد:

«سرور و مولای ما، آن بلند مرتبه بزرگ، پیشوا و سید بزرگوار، درخشان‌ترین و پاک‌ترین و شریف‌ترین سرور، عزت دولت و دین، و مایه افتخار اسلام و مسلمین، شهریار نقیبان و برگزیده روزگاران و شرافت بخش مردمان، قطب دولت و رکن آنین، برجسته‌ترین رهبر، شهریار بازماندگان خاندان نبوت، پایه استوار شریعت، سرآمد رؤسای شیعه و صدر علمای عراق، مقتدای بزرگان، یاور دین، مردی که دو افتخار نسبی را یکجا برده و نسب از جانب پدر و مادر هر دو عالی داشته است، برترین همه اشراف و سرور امیران سادات در شرق و غرب گیتی، قوام نریه پیامبر،

ابوالقاسم یحیی بن شرف الدین محمد... (و تا آخر سلسله نسبش را ذکر می‌کند) که خدا بر مفاخرش بیفزاید و دشمنانش را نابود کند، رادمردی که سرور سادات است و سرچشمه سعادت و پناه امت، مشعل دینداری، دریای دانش و هوشمندی، مظهر فضیلت و فیض بخشی، مقتدای عترت، ذریه‌ای از معدن نبوت، شاخه‌ای از درخت مروت، عضوی از پیکر رسالت و پاره‌ای از تن علی و فاطمه علیهما السلام....»

و در حرف یاء از او چنین باد می‌کند:

«سید بزرگوار، المرتضی عزالدین یحیی بن محمد بن علی بن المطهر ابوالقاسم، که نقیب و بزرگ خاندان ابوطالب در عراق است، دانشمندی سرشناس و فاضلی سترگ است که قطب شیعه محسوب می‌شود، و امور آنان بر مدار وجود وی می‌گردد. خدا بر عمرش بیفزاید تا به اسلام و مسلمانان بیشتر خدمت کند و مقدساتشان را پاس بدارد.» (۲۱)

از دیدگاه دیگران

مؤلف کتاب الحصون المنیعه پس از ستودن عزالدین یحیی می‌نویسد:

«سید عزالدین علی فرزند سیدالامام ضیاء الدین فضل الله حسینی راوندی، الحسیب و النسیب را به نام پرافتخار وی به نظم درآورد. بخت همچنان یارش بود و اقبال مدد کارش و پیوسته از مراتب عزت و اقتدار فرا می‌رفت؛ تا آن که روزگار چنانکه عادتش است، حال وی بگردانید و کارش به شهادت انجامید.» (۲۲)

ابن الفوطی بعد از آنکه نسب عزالدین یحیی را تا جدش محمد بن حمزه علوی

قمی ذکر می‌کند، می‌گوید:

«شیخ ما جمال الدین ابوالفضل، فرزند مهنا عبیدلی، در مشیخه خود از او سخن گفته و فرموده که او نقیب قم، مازندران و عراق عجم بود و دارای مقام بالا و حشمت عالی بود.» (۲۳)

ابن طقطقی تحت عنوان «زیارت سید نصیر الدین ناصر بن مهدی العلوی رازی»، ضمن شرح احوالش می‌گوید:

«وی از سوی عزالدین مرتضی، نیابت نقابت سادات را عهده دار بود و این عزالدین نقیب از دانشمندان صاحب مجد است و از سادات بزرگ می‌باشد.» (۲۴)

هندو شاه صاحبی نخجوانی در ترجمان حال سید نصیر الدین مذکور، درباره عزالدین یحیی می‌نویسد:

«و در عجم سیدی بزرگوار بود، و از قم با حشمتی ظاهر و ریاستی زاهد. او را عزالدین المرتضی گفتندی و نقابت بلاد عجم داشت، و نصیر الدین مهدی نیابت او می‌کرد.» (۲۵)

سید علیخان مدنی در وصف او می‌گوید: «سید جلیل، ابوالقاسم یحیی فرزند ابی‌الفضل محمد بن علی است.» سپس عبارت منتجب الدین را در وصفش آورده و می‌افزاید:

«بدون اغراق او در اقتدار و ریاست امور، عظمت داشت و چون ماه در آسمان می‌درخشید. ریاست آل ابوطالب در ری، قم و آمل را به او تفویض کرده بودند. وی دانشور فاضل و سترگی بود که با بزرگان، دانشمندان و مشاهیر دمساز می‌گشت.» (۲۶)

میرزا عبدالله افندی اصفهانی از عزالدین یحیی به عنوان دانشوری نامدار و فاضلی ارجمند نام می‌برد که قدرت شیعه در عصر او گرداگرد وجودش می‌جوشید. (۲۷) **شیخ حر عاملی** نیز تقریباً همین مضامین را در وصف او نقل کرده است. (۲۸) **محدث قمی** هم بعد از ستایش او می‌گوید:

«این فاضل کبیر از والدش **شرف الدین محمد روایت کرده، و او همان است که منتجب الدین، فهرست خویش را برایش تدوین کرد. و از خود این سید، پدر و جد او ثنایی بلیغ و مدحی طولانی آورده است.**» (۲۹)

شهد شیرین شهادت

وقتی **علاءالدین تکش خوارزمشاهی** (۵۶۸ - ۵۹۶ ق)، همدان و سلسله جبال آن را به تصرف درآورد، حکومت آن را به **قتلغ اینانچ** سپرد. وی بیشتر اقطاع آن نواحی را به امرایش واگذار کرد و دو پسرش، **یونس‌خان و محمدخان** را برای ساماندهی امور، در آنجا باقی گذاشت. در این هنگام خلیفه عباسی، نزدیک شدن او را خطرناک دانست و بدبینی دو جانبه عمیقی ایجاد شد. با مرگ پسر **شملة، مؤید الدین بن القصاب**، وزیر خلیفه، خوزستان را تصرف کرد و در سال ۵۹۱ ق این ولایت به قلمرو **قتلغ اینانچ**، که با **شمس الدین میانچق** - سپاهسالار خوارزمی - به نزاع برخاسته بود، پیوست. سرانجام هر دوی آنان به جبال هجوم بردند و فرزندان خوارزمشاه را، از همدان و ری به قومن و گرگان، عقب راندند. (۳۰)

بدین ترتیب وزیر خلیفه با یاری **قتلغ اینانچ**، که میانه‌اش با **علاء الدین تکش** بر هم خورده بود، کرمانشاهان، آوه، ساوه و ری را از یونس پسر تکش بگرفت و خوارزمیان را تا خوار ری عقب نشاندد. (۳۱)

در تاریخ طبرستان آمده است:

«میانچق، قتلغ اینانچ را بکشت و سرش را به خوارزم فرستاد و همدان و ولایات آن نواحی را تصرف کرد. در این حال عزالدین یحیی که مشاهده کرد شیعیان ری و حومه بر اثر این نزاعها در فشار و اذیت هستند و امنیت از قلمرو آنان رخت بر بسته است، از دربار خلافت خواست تا این شورش را فرو نشاند. ناصرالدین، مؤیدالدین بن القصاب را با لشکری زیاد به عراق فرستاد تا به ری آمدند و خوارزمیان به کلی گریخته و کشته شدند. چون خوارزمشاهیان بار دیگر اقتدار یافتند، سید عزالدین یحیی را دستگیر کردند که این همه فتنه و آشوب را ایجاد کرده است، او را دست بسته نزد علاء الدین تکش بردند، از او پرسیده شد: «سید! خود را چگونه می بینی؟» او جواب داد: «چنان می بینم که حسین بن علی را.» تکش در خشم و عصبانیت غوطه خورد و دستور داد تا سر از تن این سید جلیل القدر جدا ساختند. سر پاکش را به ری فرستادند و در مدرسه عمادوزان، که دشمن آن شهید بود، آویختند. بعدها پیکر و سر او را در جوار بارگاه مطهر حضرت فاطمه معصومه علیها السلام دفن کردند و شیعیان عراق عجم و نواحی مرکزی در فقد او به سوگاری پرداختند و به تجلیل از مقامش مبادرت ورزیدند و شاعران برایش مرثیه ها ساختند؛ چنانچه امام افضل الدین علامه ماهباری در ثنائش سرود:

سلام الله ما طلع الثريا

علی المظلوم عزالدین یحیی

شهید کالحسین بغیر جرم

قتیل مثل هابیل و یحیی (۳۲)

در تجارب السلف می‌خوانیم:

«چون وزیر ابن القصاب بیشتر عراق عجم را بگرفت، سلطان علاء الدین تکش، سید عزالدین را به موطنه و موافقت او متهم کرد و چون به عراق آمد، وزیر خوارزمشاهی وفات یافته بود. سید عزالدین را بگرفت و بفرمود بر صورت نبضش بکشتند و پسرش به بغداد گریخت.» (۳۳)

ابن اثیر در ذیل حوادث سال ۵۹۱ ق می‌گوید:

«چون خوارزمشاه به سوی همدان رفت، وزیرش در اوانل شعبان این سال مرده بود، بین لشکریان خلیفه و سپاه او در نیمه شعبان نزاع در گرفت و افراد زیادی از طرفین کشته شدند. افراد خلیفه شکست خوردند و غنایم زیادی از آنان به خوارزمیان رسید.» (۳۴)

از این عبارات بر می‌آید که عزالدین یحیی در سال ۵۹۱ یا ۵۹۲ ق، کشته شده؛ زیرا پس از استیلای تکش بر ری، دستور کشتن او صادر شده است. مؤلف الحصون الشیعه می‌گوید:

«سبب شهادت عزالدین یحیی آن بود که چون سلطان خوارزمشاه، تکش، بر ری و خطه مجاور آن استیلا یافت، هر چه از بزرگان و شخصیت‌های برجسته دید، بکشت و این بزرگوار از آنان بود که طعمه شمشیر او شدند و بیدادگرانه به خون آرمیدند.» (۳۵)

راوندی نوشته است:

«عراقیان با موید الدین نیز نساختند، و بر وی عصیان کردند و به شهر ری در حصار شدند و جنگ می‌بود و عزالدین نقیب محل‌های ایشان را دروازه‌ها بگشود و لشکر بغداد در ری رفتند و بیشتر لشکریان را بغارتیدند

و...» (۳۶)

عباس اقبال در خاتمه ترجمه تاریخ یمنی می‌نویسد:

«موقعی که سپاهیان مؤیدالدین بن القصاب به یاری قتلغ اینانچ و امرای عراق، به آبه (آوج) و ری، آمده بودند و بین این وزیر و امرای عراقی اختلاف شد، [عزالدین یحیی] دروازه‌های ری را به روی سپاهیان وزیر خلیفه گشود و لشکر بغداد در ری ریختند و قتلغ اینانچ و امرای عراق منهزم گردیدند و در نتیجه سراج الدین قیماز و نورالدین قرا کشته شدند و در سال ۵۹۲، موقعی که تکش خوارزمشاه به رفع مؤیدالدین وزیر، به عراق آمد و سپاهیان او را مغلوب کرد، عزالدین یحیی را هم به جرم موافقت با او کشت.» (۳۷)

بنا به تصریح مؤلف تاریخ طبرستان، عزالدین یحیی در شهر مقدس قم دفن شده است. لذا بقعه امامزاده یحیی در تهران، واقع در محله عودلاجان، خیابان ۱۵ خرداد شرقی، کوی معروف به امامزاده یحیی (۳۸) که دارای حریمی هشت ضلعی است، با عزالدین یحیی مناسبتی ندارد و عبارت منقوش بر بدنه صندوق این امامزاده با مشخصات نسبی این سید بزرگ، مطابقت ندارد، از مقبره واقعی عزالدین یحیی اطلاع کافی در دست نیست و تنها در برخی منابع ذکر شده که در سال ۸۹۵ ق. عضالدوله ملکشاه، صندوقی برای قبرش تهیه کرد. (۳۹)

فیروزآبادی صاحب قاموس، در ماده «سور» می‌نویسد:

«سور نهری است در ری و شمشیری را که یحیی بن زید با آن به قتل رسیده در آن شسته‌اند.»

شیخ زین العابدین سرخه‌ای استدلالش این است که صاحب قاموس، در بیان

اصل قضیه که قتل یحیی باشد، درست گفته؛ ولی در ذکر نسب او به خطا رفته است؛ زیرا یحیی فرزند زید در ری کشته نشده تا شمشیری را که بدان به قتل رسیده، در نهر ری بشویند؛ بلکه او در جرجان کشته شده است و این ماجرا مربوط به عزالدین یحیی است. مرحوم محدث ارموی در پاسخ می‌گوید:

«استدلال مزبور برای اثبات این مدعا کفایت نمی‌کند؛ زیرا چنانکه قتل یحیی بن زید در خارج از ری اتفاق افتاده، عزالدین یحیی هم در خارج این شهر، یعنی همدان به قتل رسیده؛ چنانچه عبارت مندرج در تاریخ طبرستان به آن تصریح دارد. پس انتساب به شهر ری، نمی‌تواند قرینه بر این باشد که کلام صاحب قاموس را از یحیی بن زید برگرداند و با عزالدین یحیی نام برده منطبق کند.» (۴۰)

از جمله کسانی که به مدح عزالدین یحیی پرداخته‌اند، کمال الدین اصفهانی می‌باشد که در فرازی از قصیده خود او را چنین می‌ستاید:

پناه دین ملک السادة مرتضی کبیر

سپهر مرتبت و فضل عزدین یحیی

شعاع رتبت او دیده دوز اختر شد

مکارمی که ز اسلاف او خبر بوده است

که در جهان فتوت خدا یگان آمد

که امر جزمش تفسیر کن فکان آمد

حریم درگه او کعبه امان آمد

ز خلق و سیرت پاکش همه عیان آمد (۴۱)

نقیب طالبیان

چون عزالدین یحیی به بهانه واهی و تهمت غیر واقع در حمله خوارزمشاه به ری به شهادت رسید، فرزندش محمد به همراهی سید ناصر بن مهدی حسینی به بغداد رفت. وی در شعبان سال ۵۹۲ ق به آن شهر وارد گردید و با استقبال گرم الناصر لدین الله، خلیفه وقت، مواجه شد. در آن زمان سرپرستی و ریاست دودمان ابوطالب در بغداد به سید ناصر بن مهدی حسینی سپرده شده بود؛ اما بعدها که او به مقام وزارت رسید، مقام سرپرستی و نقابت سادات این دیار، به محمد فرزند شهید سید عزالدین تفویض گشت، و او آن گونه که سیره اجداد طاهرینش بود، نقیب طالبیان گشت. آنگاه به حج مشرف شد و پس از مدتی به دیار خویش باز آمد. (۴۲) ابن اسفندیار می‌نویسد:

«سیدناصر الدین ممطیر و مکین الدین قمی، که این ساعت وزیر ناصرالدین الله، خلیفه وقت است، به بغداد افتادند و بعد موید الدین، وزارت بغداد، به امیر سیدناصر الدین داد و لقب نصیر الدین را بر وی نهاد و حکم و تمکین و مرتبه او بالا گرفت؛ تا دشمنان زمینه‌های خصومت و تعصب را آشکار کرده و بی هیچ جرمی که آن سید بزرگوار عالم را بود، ناصر الدین، صلاح ملک را در آن دید که او را عزل کند.» (۴۳)

پی‌نوشتها:

- ۱ - تاریخ بیهق، ابوالحسن بیهقی، ص ۷۴.
- ۲ - النفض، شیخ عبدالجلیل رازی، با تعلیقات محدث ارموی، ص ۲۸۰.
- ۳ - شهیدان راه فضیلت، ص ۹۶؛ منتهی الامال، حاج شیخ عباس قمی، ج دوم، ص ۴۲۷.
- ۴ - دیوان قوامی رازی، ص ۷۷.
- ۵ - نك : دمية العقر.

- ۶ - تأسیس الشیعه، لعلوم الاسلام، سید حسن صدر، ص ۱۱۱.
- ۷ - تعلیقات محدث ارموی بر دیوان قوامی رازی، ص ۱۹۹ و ۱۹۸.
- ۸ - شهیدان راه فضیلت، ص ۹۴.
- ۹ - تشیع در ری، رسول جعفریان، ص ۶۶.
- ۱۰ - ناسخ التواریخ، عباسقلی خان سپهر، ج دوم، حضرت سجاد علیه السلام، ص ۷۰۷.
- ۱۱ - تاریخ بیهق، ابوالحسن بیهقی، ص ۳۲.
- ۱۲ - تعلیقات محدث ارموی بر دیوان قوامی رازی، ص ۲۳۰.
- ۱۳ - این نسخه در کتابخانه مدرسه عالی شهید مطهری به شماره ۲۶۹۰ موجود می باشد.
- ۱۴ - تاریخ مفصل ایران، عباس اقبال آشتیانی، ص ۵۳۳ و ۵۳۲.
- ۱۵ - منتهی الامال، ج ۲، ص ۱۰۳.
- ۱۶ - محدث نوری، صاحب روضات و محدث قمی.
- ۱۷ - نك: تعلیقات محدث ارموی بر دیوان قوامی رازی، ص ۲۲۶ و ۲۲۵.
- ۱۸ - فوائد الرضویه، ج اول، ص ۳۱۰؛ هدیه الاحباب، ص ۲۴۹.
- ۱۹ - نك: تشیع در ری، ص ۷۳.
- ۲۰ - تعلیقات محدث ارموی بر دیوان قوامی رازی، ص ۲۲۹.
- ۲۱ - شهیدان راه فضیلت، ص ۹۴ و ۹۳؛ ریاض العلماء، ج ۵، ص ۵۲۹ و ۵۲۸.
- ۲۲ - شهیدان راه فضیلت، ص ۹۵ و ۹۴؛ ریاض العلماء، ج ۵، پاورقی مترجم، ۵۳۰.
- ۲۳ - مجمع الاداب فی تلخیص معجم الالقاب، ابن فوطی، ذیل عزالدین ابومحمد یحیی.
- ۲۴ - الفخری، ابن طقطقی، ص ۲۱۳.
- ۲۵ - تجارب السلف، نججوانی، ص ۳۳۳.
- ۲۶ - تعلیقات محدث ارموی بر دیوان قوامی رازی به نقل از نسخه خطی الدرجات الرفیعه، ص ۴۰ و ۳۹.
- ۲۷ - ریاض العلماء و حیاض الفضلا، میرزا عبدالله افندی اصفهانی، ترجمه محمد باقر ساعدی، ج ۵، ص ۵۲۸.
- ۲۸ - امل الامل، شیخ محمد بن الحسن (جرعاملی)، ج دوم، ص ۳۴۸.
- ۲۹ - فوائد الرضویه، محدث قمی، ص ۷۱۲ و ۷۱۳.
- ۳۰ - تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان، گردآورنده: جی. آ. بویل، ترجمه حسن انوشه، ج ۵، ص ۱۸۰.
- ۳۱ - تاریخ ایران زمین، محمد جواد مشکور، ص ۲۵۸.
- ۳۲ - تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، ص ۱۵۹-۱۶۱.
- ۳۳ - تجارب السلف، ص ۲۱۴.
- ۳۴ - کامل التواریخ، ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۷۳.

- ۳۵ - شهیدان راه فضیلت، ص ۹۵.
- ۳۶ - راحة الصدور و آیت السرور در تاریخ آل سلجوق، محمد بن علی بن سلیمان الراوندی، ص ۳۷۸.
- ۳۷ - نك: مجله یادگار، سال اول، شماره چهارم، «خاتمه ترجمه تاریخ یمنی»، ص ۶۹.
- ۳۸ - نك: آثار تاریخی تهران، سید محمد تقی مصطفوی، ص ۴۲۶.
- ۳۹ - تاریخ تهران، ج اول، ص ۲۷؛ ریاض العلماء، ترجمه ساعدی، ج ۵، ص ۵۳۰، پارقی مترجم.
- ۴۰ - نك: تعلیقات محدث ارموی بر دیوان قوامی رازی، ص ۲۳۴.
- ۴۱ - دیوان کمال الدین اسماعیل اصفهانی، ص ۹۲-۹۴.
- ۴۲ - عمدة الطالب، ص ۲۴۴ و ۲۴۵؛ شهیدان راه فضیلت، ۹۵.
- ۴۳ - تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، ص ۱۶۱.

شهید عمادالدین کریمی

«واعظ مبارز»

* * *

غلامرضا گل‌زواره

جای عکس

عمادالدین

کریمی

زادگاه و خانواده

شهرستان نوشهر از مناطق غربی استان مازندران است که از شمال به دریای خزر، از مشرق به شهرستان نور، از جنوب و جنوب غربی به سلسله جبال البرز و شهرستان کرج و از مغرب به تنکابن محدود می‌شود. این شهرستان در نواحی کوهستانی واقع شده است و آب و هوایی سرد و خشک با زمستانی طولانی و پربرف دارد و در بخش کناره‌ای، آب و هوایی معتدل و مرطوب بر آن حاکم می‌باشد. وسعت نوشهر تقریباً به ۳۶۹۵ کیلومتر مربع، بالغ می‌گردد. (۱) یکی از آبادی‌های آن، **کشک** نام دارد (۲) که شرایط ویژه جغرافیایی از قبیل نزدیکی به ارتفاعات و مجاورت با دریا، طراوت و سرسبزی خاصی به این سامان بخشیده است. اما آنچه موجب صفای روحانی و معنوی آن شده، وجود خانواده‌های دین‌داری است که از قدیم الایام مبلغ فرهنگ قرآن و عترت بوده‌اند. **محمد کریمی**، روحانی مشهور همین

دیار است که عمر با برکت خود را در جهت تشریح مسایل دینی و آموزش احکام به مردم علاقمند صرف می‌کرد و برای احیای ارزش‌های مذهبی تلاش بسیار می‌ورزید. وی با وجود آن که از افراد سرشناس کشکک بود، اما وضع اقتصادی نامطلوبی داشت و روزگار را به مشقت و سختی می‌گذراند. آن شهید عزیز این شیوه زندگی را با عزت و قناعت پی می‌گرفت و اجازه نمی‌داد، برای تأمین نیازمندی‌های خود، زحمتی را برای دیگران، که خیلی هم مشتاق اعانت بودند، فراهم کند. در واقع زندگی این مرد، سیره بزرگان دین را در اذهان زنده می‌سازد.

پدر خانواده نیز تلاشگرانه می‌کوشید، با کسب و کار حلال خود، حداقل معیشتی را که می‌توانست، برای عائله خود تدارک ببیند. وی در این راستا دقت می‌ورزید که نه تنها اندک حرامی، بلکه حتی شبه ناک هم به زندگی او وارد نشود. این کوشش‌ها و در کنارش، فعالیت‌های تبلیغی جهت نشر تعالیم دینی، نوعی نورانیت را در این خانواده آفریده بود که به خوبی می‌توانست نهال اخلاص، پارسایی و صداقت را رشد دهد.

نهال ناب

در یکی از روزهای سال ۱۳۱۱ ش، فرزندی در این خانواده دیده به جهان گشود و پدرش او را **عمادالدین** نامید تا چون به سنین رشد و شکوفایی رسد، در حفظ و پابرجایی «عماد دین» و پاسداری از معنویت بکوشد. پدر چون این نوزاد را در آغوش گرفت، برایش دعا کرد و از پیشگاه پروردگار متعال خواست تا وی را در پرورش این طفل در سایه فضایل و مکارم یاری دهد. عمادالدین همچون دیگر کودکان آبادی کشکک از نظر جسمی رشد می‌کرد، اما چون زلال خداباوری در خانواده‌اش جریان داشت، جان و دلش از چنین سرچشمه‌ای تغذیه می‌شد. بدین گونه دوران صباوت او

به محیطی آکنده از صمیمیت سرشته و در محبت خاندان عترت، پیوند می‌خورد. عمادالدین همچون شکوفه‌ای سبز و با طراوت در دامنی پاک و بی‌آلایش شکل گرفت و فضیلت از همان اوان کودکی بر لوح پاک این پسر نقش بست. این ویژگی نه تنها عمادالدین را از گزند آفات و هرزروی‌ها مصون می‌داشت، بلکه وی را برای رسیدن به مراتب فکری، فرهنگی و روحانی مهیا می‌کرد. او نخستین آموزه‌های دینی و قرآنی را از پدر آموخت و نزد آن مربی خوش‌خو، نیل به فضایل اخلاقی و کرامت‌های انسانی را تمرین می‌کرد و نهال وجود خویش را از جرعه‌های ناب قرآن و حدیث سیراب می‌ساخت. (۳)

تحصیلات

عمادالدین کریمی دوران کودکی و نوجوانی را در فقر گذرانید. وی تحصیلات دوره ابتدایی را در شهرستان نوشهر به اتمام رسانید و در تهران موفق به اخذ دیپلم گردید. (۴) او به شوق بارگاه پاک و مطهر حضرت علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام، به جوار آن حضرت شتافت و با استمداد از فضای ملکوتی مشهد مقدس به کمالاتی نایل آمد. شهید کریمی دوران تحصیلات حوزوی خود را در مدارس علمیه این شهر آغاز کرد و استعداد و قریحه سرشارش سبب گردید تا بتواند در مدتی کوتاه ادبیات، لمعه، قوانین و مقداری از رسائل را در آنجا فرا گیرد. او مدت پنج سال در حجره‌هایی تنگ و تاریک در اوج فقر و تنگدستی به کسب معارف و علوم اهل‌بیت علیه‌السلام پرداخت و سرانجام به پایگاه فقه و حدیث شیعه یعنی شهر مقدس قم روی آورد. (۵)

مهاجرت به قم

اقامت در شهر قم برای شهید کریمی با مشکلاتی توأم بود؛ اما چون تحصیل معارف و مکارم را در نظر داشت و به جلوه‌های معنوی بارگاه مطهر بی‌بی فاطمه معصومه علیها السلام توجه می‌کرد، به این سختی‌ها وقعی نمی‌نهاد و هر گونه عسرت و ناملاطمت را، حکمتی برای رسیدن به موفقیت‌های بزرگ تلقی می‌کرد.

در آن زمان، مرجع عالی قدر جهان تشیع، حضرت آیت الله العظمی بروجردی (۱۲۹۲-۱۳۸۱ق) با بیانی رسا و دانشی گسترده در قلمرو فقه و اصول، حوزه درس پرکشی را در قم بنیان نهاده بود؛ به همین دلیل بسیاری از طلاب فاضل به محضرش می‌شتافتند و از خرمن دانش و اندیشه وی بهره می‌گرفتند. شهید کریمی هم فرصت به دست آمده را غنیمت شمرده، مشتاقانه از انوار پرفیض این عالم عامل و جامع معقول و منقول، بهره‌ها برد. (۶) و تحت تأثیر افکار روشن و نظریه‌های مستدل این مجتهد پرآوازه، ضمن فراگیری دروس خارج فقه و اصول، خود به ابتکارات و نوآوری‌هایی دست یافت.

استادش، حضرت آیت الله بروجردی، شاگرد آخوند خراسانی بود که در همان ایام اقامتش در نجف، بر کفایه الاصول آخوند حاشیه‌ای نگاشت و از این طریق بر شهرت علمی خود افزود. شهید کریمی می‌نگریست که چگونه برخی طلاب در فراگیری این کتاب به مشکل بر می‌خورند و متن عربی و دشوار آن را نمی‌توانند بخوانند؛ لذا تصمیم گرفت این اثر را به زبان پارسی برگرداند تا برای علاقه‌مندان بیش از گذشته قابل فهم باشد و در این مسیر به توفیقاتی نیز دست یافت. (۷) یکی دیگر از استادان وی، فقیه فرزانه، استاد پرآوازه و دانشمند والا مقام، حضرت آیت الله العظمی حاج میرزا هاشم آملی (۱۳۲۲-۱۴۱۳ق)، یکی از مفاخر عالی‌قدر کاروان فقاہت است. مرحوم میرزا هاشم آملی در پرتو الطاف الهی و کوشش‌های مستمر و

بهره‌مند شدن از محضر اساتید حوزه‌های علمیه شیعه، به آن چنان مقامات علمی دست یافت که جز برای اندکی از فرهیختگان، چنین برجستگی میسر نمی‌شود. حلقه درس این عالم فرزانه صفای زائد الوصفی داشت، جلسات علمی وی محفل انسی بود که فضای معنوی آن، برای همیشه در ذهن شاگردانش می‌ماند؛ زیرا تدریس این استاد گرانمایه به فراگیران جان می‌داد و فصاحت بیان و طلاقت کلامش لذتی معنوی می‌آفرید که نمی‌توان آن را به منبر بیان کشید. او به خصوص در تدریس اصول، مهارت خاصی داشت و زوایای گوناگون و نقاط مبهم این رشته از دانش‌های اسلامی را به سرپنجه تفکر و توانایی‌های علمی خود روشن می‌کرد. (۸) شهید کریمی این سعادت را به دست آورد تا به چنین محفلی راه یابد و تابشی از آن فروغ فقاقت را دریافت کرده و ذهن و فکر خویش را غنا بخشد. به برکت همین جلسات پرمایه بود که او موفق گردید در کنار فراگیری علوم گوناگون، خود به تدریس برخی دروس حوزه، خصوصاً اصول عقاید، پردازد و با شاگردپروری در زمینه فقه و اصول (۹) خود نیز آگاهی‌های نسبتاً گسترده‌ای را به دست آورد. (۱۰)

ناگفته نماند که شهید کریمی بسان گوهرشناسی ماهر به توانمندی استادش، آیت الله میرزا هاشم آملی، در تدریس اصول پی برده بود و می‌دانست که حیف است این دُرهای منثور منقح نگردد؛ لذا با دقت و کنجکاوی به تقریر فرمایشات استاد خویش همت گماشت. این اثر که از جمله دست نوشته‌های آن شهید است به ظاهر هنوز هم به زیور طبع آراسته نگردیده است. (۱۱)

گوهر افشان افشاگر

شهید کریمی ضمن آن که خود را به فضل و دانش می‌آراست و از بوستان

عطر آگین حوزه علمیه قم مشام جان خویش را نوازش می‌داد، با غنا بخشی به دانسته‌های خود در زمینه معارف دینی و احکام شرعی و تزکیه درون، همه ساله در ایام ماه مبارك رمضان، محرم و صفر جهت تبلیغ مسایل اعتقادی و افزایش آگاهی مردم، به بخش علمده از توابع شهرستان نوشهر (۱۲) می‌رفت و نصایح آموزنده‌ای را از زلال چشمه معرفت به کشتزارهای تشنه جاری می‌کرد. آری، آن شهید والامقام با آن ابعاد علمی و اندیشه‌های ارزنده، مہیای ارشاد جامعه دین‌دار نوشهر از طریق وعظ و خطابه گردید. موعظه او با حکمت همراه بود و گفته‌هایش مخاطبین را بیدار می‌ساخت. او این مسؤولیت را احساس می‌کرد که باید زمینه‌های تربیت ذهن‌های مستعد را با خطبه‌ها و حرکات تبلیغی خود پدید آورد؛ چه، نیک آموخته بود که مواعظ آموزنده‌ای که از قرآن و عترت الهام گرفته باشد، دل‌ها را از زنگار خشم و شهوت می‌شوید، و با تسکین امیال نفسانی، موجب صفای قلوب می‌گردد. این ویژگی هم تأثیر افزونتری در اتحاد و همبستگی مردم برای یاری رساندن به یکدیگر دارد و هم می‌تواند آنان را برای زدودن آثار شرک، ستم و نفاق بسیج کند.

شهید کریمی اجرای اصل سازنده امر به معروف و نهی از منکر را نیز با همین شیوه در پیش گرفت؛ زیرا چنین روش موجب می‌شد تا مردم از بدی‌ها، نیکی‌ها، عواقب زیان بار گناهان و مزایای درخشان خوبی‌ها آگاهی یابند. بیان او از فصاحت و بلاغت بهره‌مند بود و چون سخنش از دل بر می‌آمد، در ژرفای جان‌ها می‌نشست و با برگرفتن حجاب وابستگی‌های دنیایی از سیمای جان و روان افراد، آنها را متوجه فضیلت‌های اخلاقی و مکارم انسانی می‌ساخت. علاقه‌های پست و حقیر را فرو می‌ریخت و چون در گفته‌های خود به مقتضیات زمان و موقعیت پیش آمده برای جامعه اشراف داشت، در سخنرانی‌هایی که در مجامع مختلف ایراد می‌کرد، از يك سو

به ارشاد مردم نسبت به مبانی راستین اسلام می‌پرداخت و حقایق ناب را که با غواصی در دریای معارف دینی به دست می‌آورد، به آنان می‌سپرد و از سوی دیگر به اصلاح باورها و اخلاقیات شنوندگان خویش توجه داشت. سالم سازی جامعه‌ای را که آنان در آن می‌زیستند، در نظر می‌گرفت و تیرگی‌ها و تاریکی‌های پیش آمده را برای مستمعین باز می‌گفت. او مظالم رژیم ستم شاهی و توطئه‌های استکبار را افشا می‌کرد و در ساماندهی مردم علیه حکومت طاغوت تلاش بسیاری از خویشان نشان می‌داد. غالب این سخنرانی‌های سازنده در شهرستان نوشهر و اطراف آن خصوصاً **علمده** انجام می‌گرفت. چندین مرتبه ساواک به وی اخطار کرد که از این شیوه خود دست بردارد؛ اما او با بی‌اعتنا به تهدید کارگزاران ستم، راه درستی را که آگاهانه برگزیده بود، می‌پیمود. بار نخست که آن شهید را احضار کردند تا از او تعهد بگیرند که این‌گونه سخن نگوید و ضمن مواعظ خود به افشای سیمای ستم پردازد، حاضر نشد بپذیرد. لذا دو مرتبه به ساواک نوشهر احضار گردید و دو روز متوالی تحت شدیدترین بازجویی‌ها قرار گرفت؛ اما موفق نشدند از او مدرکی و اعترافی دال بر فعالیت‌های سیاسی به دست آورند تا به این بهانه او را محکوم کرده و روانه زندانش نمایند. از این جهت در پایان این بازجویی آزاد شد. او به جای آن که از این تهدیدها هراسی به دل راه دهد، به فعالیت خود علیه رژیم شاه شتاب بیشتری بخشید. به همین دلیل مکرر مورد آزار و هتک و شتم ساواک مازندران قرار می‌گرفت و چندین بار ناگزیر شد تا شبانه منطقه را ترک کند. (۱۳)

در آن ظلمت‌کده طاغوت که زبان‌ها را به تیغ سیاست بریده بودند و قلم‌ها را بشکسته و توان فریادها را گرفته بودند، مردان راه خدا را به بنده کشیده، نامردمان را به مسند نشانیده و زر و زور و تزویر بر جامعه حاکم و جرأت و شجاعت را در محبس

تنگ طاغوت و رذالت به هجر و داشته بودند، توانی برای رفتن نمانده بود؛ اما امثال شهید کریمی به مبارزه برخاستند و خروش رعد اسلام را در شب بیداد ستم و صحرای خشك ظلم برآوردند. سخنرانی‌های او که با افشای طاغوتیان توأم بود، ۲۴ سال (۱۴) بیداری و آگاهی مردم را از پی داشت. در یکی از همین سال‌ها، در تاریخ ششم بهمن (روز انقلاب سفید!) مصادف با دوازدهم محرم، عوامل استبداد از وی دعوت کردند تا برای دعا کردن به جان شاه ملعون در مجلسی که به این منظور تدارك دیده شده، حضور به هم رساند؛ اما وی بهانه آورد که در آن زمان باید درقم باشد و نوشهر را ترك نمود. چون مأموران متوجه غیبت او در منطقه شدند، به ساواک گزارش کرده و آنان نیز دستور دادند تا این روحانی مورد تعقیب قرار گیرد و سرانجام موفق شدند او را دستگیر کنند. در این حال شدیدترین اهانت‌ها را متوجه او ساختند؛ شکنجه‌اش کردند و سخت تحت فشارش قرار دادند که چرا از خواسته آنان روی برتابانده است؟ (۱۵) وی با بی‌توجهی به این وضع آشفته، مصمم‌تر از گذشته، برای محو آثار شرك و ظلم مسیر خود را ادامه داد و هر گونه تهدید و فشاری را به جان خرید.

فضایل و مکارم

شهید کریمی بر اثر تربیت‌های خانوادگی و تأثیرپذیری از خلق و خوی استادان خود در حوزه و نیز مجاهدت با نفس اماره و ارتباط با خداوند، مجموعه‌ای از صفات نیک را در خود پرورده بود که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ - تواضع و فروتنی: او نسبت به مردم بسیار برخورد خودمانی داشت و در جلسات، رفتاری عادی و نازلتر از منزلت خود بروز می‌داد تا افراد را جذب نماید. اگر کسی به او اهانتی می‌کرد، با کرامت از وی در می‌گذشت و سعی می‌کرد پاسخ بدی را با

نیکی بدهد. خشم خود را فرو می‌خورد و مهار نفس را در دست می‌گرفت. اگر کسی حتی يك مرتبه با ایشان در يك جلسه هم‌نشین می‌گردید، شیفته اخلاقش می‌گشت. برخی از اشخاص رفتار هایی نابخردانه با این شهید داشتند و حتی از اهانت نسبت به وی هم ابا نمی‌کردند؛ اما وی نه تنها در مقابل آنان عکس العمل منفی نشان نمی‌داد، بلکه وقتی به این گونه افراد می‌رسید، در سلام کردن پیشقدم می‌شد و با موج نشاط و شادمانی در رفتارش اهانت آنان را نادیده می‌گرفت و بدین وسیله شیوه نامطلوب آنان را اصلاح می‌کرد و آنها را به خوبی فرا می‌خواند.

۲ - **خوش خویی:** شهید کریمی در برخورد با مردم بسیار نرم‌خو و ملایم بود. این حلم و متانت موجب می‌شد تا چون پروانه بر گرد شمع وجودش جمع گردند و از سخنان او بهره‌مند شوند. همین عامل، سبب موفقیت او در بسیج مردم علیه ظلم و طاغوت می‌گشت.

۳ - **استقامت و پایداری:** صلابت آن شهید در عرصه‌های گوناگون کم نظیر بود. هر چه از سوی مأموران رژیم فشار و شکنجه و ناملایمات می‌دید، مقاوم‌تر می‌شد و بر شدت و سرعت مبارزات خود می‌افزود. وی هر مصیبتی را که در این راه به سویش می‌تابخت، سگویی برای تلاش‌های بعدی خود قرار می‌داد و با توکل به خداوند و استعانت از پیشگاه پروردگار بلاها را به جان می‌خرید، ابتلائات را بر خویشتن هموار می‌ساخت و هر اسی به دل راه نمی‌داد.

۴ - **سخاوت:** شهید کریمی بر اساس تربیت خانوادگی خود، دست پرورده سخاوت بود و در میهمان نوازی و پذیرایی از افرادی که به خانه‌اش می‌آمدند، اهتمام وافری داشت. او از بذل آنچه در اختیار داشت بر نیازمندان، اکراه نداشت و بر حسب توانایی‌ها و امکانات خویش، حاجت این گونه اشخاص را برطرف می‌کرد و برای رفع

مشکلاتشان با تمام همت می‌کوشید. وی چون بعد از پیروزی انقلاب اسلامی مسئولیت‌های اجتماعی را پذیرفته بود، به این ویژگی اهتمام خاصی ورزید.

۵ - **مسئولیت پذیری:** از ویژگی‌های بارز آن شهید به خون خفته، همین احساس مسئولیت بود. این خصوصیت وی را از گوشه خلوت و انزوا، به سوی يك زندگی اجتماعی پرتکاپو سوق داده بود و پیوندی عمیق بین سعادت او با سرنوشت دیگران ایجاد کرده بود. به همین دلیل وقتی مشاهده می‌کرد، مردم به لحاظ ناآگاهی از معارف دینی مشکلاتی دارند و نسبت به اوضاع زمان در بی خبری نسبی به سر می‌پرند، به منطقه نوشهر آمد و در فرصت‌های پیش آمده، به افزایش آگاهی آنان در این زمینه‌ها پرداخت و وظیفه سنگینی چون مبارزه با ستم و از میان برداشتن موانع موجود بر سر راه نشر حقایق را به دوش می‌گرفت. او در امر به معروف و نهی از منکر، اهتمام به امور مسلمین منطقه و پیکار با دشمنان لحظه‌ای آرام نگرفت و به عنوان خطیبی توانا و سخنوری بلیغ در این مسیر گام نهاد. (۱۶) وی همچنین برای افزایش اطلاعات مردم، به تدوین جزواتی در خصوص اصول عقاید اسلامی مبادرت ورزید. (۱۷)

در سنگر مجلس

با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، شهید کریمی در جهت حفظ دستاوردهای این عطیه الهی و هدیه غیبی به سازندگی پرداخت و چون مسئله انتخابات مجلس شورای اسلامی مطرح گردید، به اصرار اهالی نوشهر و چالوس و با آگاهی کامل به این مسئولیت خطیر و وظایف سنگین يك نماینده در راه صیانت از ارزشها و دفاع از نظام اسلامی، نامزدی مجلس شورای اسلامی را پذیرفت. او برای پرهیز از تبلیغات کاذب

برای کسب رأی بیشتر، به کسانی که برایش فعالیت تبلیغاتی می‌کردند، می‌گفت:

«پس فردا نکند بگویند باید خواسته هر کدام از ما باید برآورده شود، خدمت در این سمت باید به تمامی افراد منطقه صورت گیرد و رسیدگی به امور گروهی خاص، با ارزشهای اسلامی و اهداف نظام اسلامی مغایرت دارد و با روح این جانب نیز سازگار نمی‌باشد.»

سرانجام این روحانی آگاه و مبارز با رأی قاطبه مردم، به سنگر مجلس راه یافت و در موقعیت پیش آمده جدید، به فعالیت‌های خود ادامه داد و خدمات ارزنده‌ای را به مردم محروم منطقه تقدیم کرد. (۱۸) يك سال کوشش و تلاش صادقانه وی همت والای این روحانی وارسته را می‌نمایاند. (۱۹) البته او در کنار این برنامه‌ها از امور سیاسی نیز غافل نمی‌ماند و به افشای چهره نفاق و رسوا کردن ارتجاع منطقه می‌پرداخت. تلاش چندین ماهه او در دوران پس از پیروزی را می‌توان در این محورها خلاصه کرد: دفاع از انقلاب اسلامی؛ مقابله با استکبار و اعوان و اذناب او؛ نفی جهالت و از بین بردن نارسایی‌های فرهنگی منطقه نوشهر و چالوس؛ (۲۰) خدمت به جامعه خصوصاً محرومان و ساکنین روستاها و مناطق عشایری.

دفاع از ارزش‌ها

شهید عمادالدین کریمی انقلاب اسلامی را بر سه اصل و يك محور متکی و استوار می‌دانست. از آن سه اصل، دو مورد آن منفی و يك مورد هم مثبت است: نخست شعار طرد الهه‌ها و خدایان مصنوعی و نفی ارتباطات و سلطه ابرقدرت‌های خارجی است - که از صدر اسلام هم شعار مسلمانان چنین بود: لا اله الا الله - سوم اتکا به خدای یکتا و قادر متعال. وی در نطق پیش از دستور خود می‌گوید:

«... دشمنان خارجی و داخلی ما در جبهه‌های گوناگون، دارند با انقلاب می‌جنگند و مبارزه می‌کنند و عوامل و ایادی زیادی هم دست به دست هم داده‌اند. همان‌هایی که در گذشته رقیب و دشمن هم بودند و امروز ملت قهرمان ایران آن چنان وحشت و ترس و رعب در دل آنها ایجاد کرده که خصومت‌های چندین ساله خود را کنار گذاشتند و دست به دست هم دادند تا آن که انقلاب ما را از حرکت باز دارند...» (۲۱)

چون جنگ تحمیلی عراق علیه ایران شروع گردید و برخی حکومت‌های منطقه به دفاع از متجاوزین پرداختند، ایشان آنها را به شدت مورد حمله قرار داد و از این روش رژیم‌های به ظاهر اسلامی انتقاد کرد و معتقد بود:

«باید این دولت‌های وابسته به ابرقدرت‌ها تحقیر شوند»

به عنوان مثال وقتی که اردن به دفاع از صدام پرداخت، شهید کریمی گفت:

«همین اردن که ۲۷ سال است شاه حسین دارد بر آن حکومت می‌کند، ببینید در این مدت بر آن چه گذشته است. سال ۱۹۶۷ م بود که اسرائیل یک مرتبه، حمله کرد علیه سه کشور اسلامی اردن، سوریه و مصر و از مجموع این سه کشور حدود ۶۸۰۰۰ کیلومتر مربع زمین را اشغال کرد و به تصرف در آورد و این‌ها خاموش نشستند و در سال ۱۹۷۳ م چون اسرائیل در مقابل مصر و سوریه ایستادگی کرد و مشغول جنگ شد، همین اردن که حدود ۵۹۰۰ کیلومتر از سرزمینش توسط غاصبان صهیونیستی اشغال شده بود خودش را به خواب خرگوشی زد. اگر جمعیت عربی بود، تو که عرب بودی! و اگر تعصب مذهبی و مکتبی بود، تو که مسلمان بودی! چرا نفس نکشیدی و حتی یک تیر هم به سوی اسرائیل شلیک نکردی! و امروز داد

عربیت و اسلامیت می‌زنی که آقا، عرب در خطر افتاده است بیایید از عراق حمایت کنید! تو نه غیرت عربی داری و نه تعصب مکتبی. برای آنکه تاریخ گذشته تو، تو را معرفی کرد.» (۲۲)

آن شهید تأکید داشت:

«در مقابل توطئه ابرقدرت‌ها و فعالیت‌ها و تبلیغات عوامل استکبار، ما باید متحد شویم و اگر ملت همان وحدت را حفظ کند، و از موضعش خارج نشود، به هیچ وجهی نمی‌توانند ابرقدرت‌ها، با اسلام و ایران و مکتب ما بجنگند.»

همچنین او در این نطق خود از آنان که اظهار می‌داشتند آزادی نیست، به شدت انتقاد کرده و فرمود:

«این نعمت، مولود انقلاب اسلامی است؛ اما حد و مرزی دارد و باید کسی که از آن استفاده می‌کند، حریم‌ها را بشناسد و از اهانت به مقامات، نهادها و مردم پرهیز کند و حقوق آحاد جامعه را محترم بشمارد.» (۲۳)

در جوار عرشیان

وی سرانجام در روز هفتم تیر ماه سال ۱۳۶۰ در کربلای سرچشمه، به دست مزدوران استکبار به آرزوی دیرینه خود، یعنی شرف شهادت، دست یافت و در جوار عرشیان آرام گرفت و پیکر پاکش در قبرستان شیخان قم در کنار مزار عالمان و شهیدان این دیار، به خاک سپرده شد.

با شوق به سوی حق دویدند همه
در سنگر سرخ آرمیدند همه

آنان که ندای حق شنیدند همه
بر تن کفنی زاطلس خون کردند

از آن شهید چهار فرزند به نام‌های محمد (متولد ۱۳۴۲)، محمدتقی (متولد ۱۳۴۴)، محمود (متولد ۱۳۴۵)، مصطفی (متولد ۱۳۵۹) و دو فرزند دختر به نامهای فاطمه (متولد ۱۳۵۱) و معصومه (متولد ۱۳۵۶) بر جای مانده است. (۲۴)

پی‌نوشتها:

- ۱ - جغرافیای کامل ایران، گروهی از نویسندگان تهران، وزارت آموزش و پرورش، ج دوم، ص ۱۱۴۰.
- ۲ - در پرونده آن شهید به شماره ۳۱۵، بنیاد شهید قم، این آبادی از توابع تنکابن تلقی شده که صحت ندارد.
- ۳ و ۴ - «یادنامه شهدای هفتم تیر»، روزنامه جمهوری اسلامی، ۸ تیر ۱۳۶۲، ص ۸.
- ۵ - شهدای روحانیت شیعه در یکصد ساله اخیر، علی ربانی خلخالی، ج اول، ص ۵۳۶.
- ۶ - پیشتازان شهادت در انقلاب سوم، ص ۱۴۱.
- ۷ - شهدای روحانیت در یکصد ساله اخیر، ج اول، ص ۵۳۸.
- ۸ - نك: مقاله «فروغ فروزان»، مجله نور علم، شماره ۵۳-۵۲.
- ۹ - به نقل از پرونده شهید کریمی، موجود در بنیاد شهید قم.
- ۱۰ - شهدای روحانیت در یکصد ساله اخیر، ص ۵۳۶.
- ۱۱ - به نقل از پرونده شهید در بنیاد شهید قم.
- ۱۲ - در پرونده آن شهید، این ناحیه از توابع نور تلقی شده که درست نمی‌باشد.
- ۱۳ - یادنامه شهدای مجلس شورای اسلامی، روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ص ۸۷ و ۸۸.
- ۱۴ - به نقل از پرونده آن شهید.
- ۱۵ - همان و نیز پیشتازان شهادت در انقلاب سوم، ص ۱۴۱.
- ۱۶ - با استفاده از مطالب مندرج در پرونده آن شهید.
- ۱۷ - شهدای روحانیت شیعه در یکصد ساله اخیر، ج اول، ص ۵۳۶.
- ۱۸ - «یادنامه شهدای هفتم تیر»، روزنامه جمهوری اسلامی، ۸ تیر ۱۳۶۲، ص ۸.
- ۱۹ - پیشتازان شهادت در انقلاب سوم، ص ۱۴۲.
- ۲۰ - شهدای روحانیت در یکصد ساله اخیر، ص ۵۳۷.
- ۲۱ - از نطق شهید کریمی در هفتاد و سومین جلسه علنی مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۵ آذر ۱۳۵۹.
- ۲۲ - شمع‌ها از گرمی مجلس حکایت می‌کنند (سخنان شهدای مجلس هفتم تیر)، ص ۳۳۱.

۲۳ - همان.

۲۴ - به نقل از پرونده آن شهید.

محمد بن حسن بن ولید قمی

«استاد صدوق»

* * *

ابوالقاسم لطیف زاده دامغانی

جای عکس

محمد بن حسن

بن ولید

محمد بن حسن بن ولید قمی

در طول تاریخ اسلام، بالاخص تاریخ تشیع، همواره دانشمندانی می‌زیسته‌اند که در حراست و حفاظت از مبانی و احکام نورانی اسلام و تشیع علوی، زحمات فراوانی را متحمل شده‌اند. تشیع کنونی نتیجه تلاش مستمر و بی وقفه همین بزرگان بوده است که امروزه بدون آنکه تغییر و تبدیلی در ارکان و احکام جاودانی آن پدید آید و یا گرد و غباری بر چهره پرفروغ آن بنشیند، روز به روز با چهره‌ای شفاف‌تر و تابناک‌تر خودنمایی می‌کند. اکنون علی‌رغم تهاجم جدی و گسترده دشمنان قسم خورده این آئین مقدس - که در اعصار مختلف و با شیوه‌های متفاوت در محو آثار ارزشمند اسلام و یا کم رنگ جلوه دادن زیبایی‌های آن کوشیده‌اند. - به وضوح می‌بینیم که به لطف امدادهای غیبی خداوند منان متعال و هوشیاری علمای آگاه و بیدار، این توطئه‌ها ناکام و خورشید وجودی این آئین جاودانی در افق بالاتر و تابناک‌تر از گذشته پرتو

افشانی می‌کند. «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ

الْكَاْفِرُونَ.»^(۱)

آنان که می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند، ولی خداوند نور خود را کامل می‌کند، هر چند کافران خوش نداشته باشند.

با مطالعه ادیان و مذاهب مختلف و آنچه در ادوار گوناگون بر آنها گذشته است و اینکه تا چه حد دست‌خوش حوادث و دچار تغییر و تحول شده‌اند - به طوری که در بعضی از موارد حتی تغییر کلی و ریشه‌ای یافته و اصول و مبانی اولیه خود را از دست داده‌اند. - نقش علمای ژرف اندیش و پرتلاش اسلام در پاسداری از حریم اسلام ناب محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله به خوبی روشن خواهد شد.

در این میان، نقش علمای علم رجال و محدثین نامی شیعه در نقل احادیث صحیح و معتبر، دقت و تأمل فراوان در عدم نقل روایات ضعیف با طرح آنها و جلوگیری از تحریف و تبدیل در احادیث صادره از ائمه اطهار علیهم‌السلام بسیار حائز اهمیت و قابل تقدیر می‌باشد.

محمد بن حسن بن ولید قمی مشهور به «ابن ولید»^(۲) را باید در شمار یکی از دانشمندان و فقهای صاحب نام جهان تشیع در عصر خود به حساب آورد که در بین علمای علم رجال و محدثین نامی شیعه، در وثاقت و اعتماد ویژه به او، جایگاه ویژه‌ای دارد. در این جستار به فرازهایی از زندگانی این شخصیت بزرگ جهان تشیع، با استناد به گفتار رجال شناسان و محدثین بلند آوازه اشاره خواهیم کرد.

دوران شکوفایی ابن ولید

محمد بن حسن بن ولید مشهور به ابن ولید و کنیه‌اش ابو جعفر می‌باشد. اگر چه

متأسفانه در کتب رجالی از تاریخ ولادت این عالم و فقیه بزرگ سخنی به میان نیامده است.

لیکن دوران شکوفایی وی از زمانی آغاز می‌شود که ایشان پس از رحلت علی ابن بابویه، پدر بزرگوار شیخ صدوق - رحمهما الله - در قم و رحلت محدث عظیم الشأن، ثقة الاسلام کلینی (م ۳۲۸ یا ۳۲۹) در بغداد و همزمان با شروع غیبت کبرای امام زمان علیه السلام (۳۲۹ ق)، در زمره بزرگترین فقها و محدثان شیعه، در ایران و در شهر مقدس قم می‌زیست. (۳)

با توجه به اینکه قم در آن روزگار مانند ایام پیشین خود، مرکز شیعه و فقها و محدثین بود و بسیاری از مشایخ فقه و حدیث در آن به سر می‌بردند، با این وصف چهره پرفروغ ابن ولید در بین آنها امتیازات ویژه‌ای داشت و سرآمد همه آنها بود. ابن ولید در فقه، حدیث، علم رجال و جرح و تعدیل راویان و رجال حدیث از درخشانترین چهره‌های علمی شیعه بود. (۴)

مکتب فقه و حدیث او، یعنی فتوی بر اساس متون حدیث و دلالت آن بدون تمسک به علم اصول فقه - که کار فقهای پیشین قم و علی ابن بابویه بود - در اواسط سده چهارم هجری قمری به وی منتقل شد. بینش خاص او در جرح و تعدیل راویان و دقت فراوانش در عدم نقل روایت از روایتگران ضعیف در قم، زبانزد اهل فقه و حدیث بود.

ابن ولید در نظر دانشمندان بزرگ شیعه

شیخ الطائفه، محمد بن حسن طوسی معروف به «شیخ طوسی» (۵) که به اعتراف تمام دانشمندان اسلامی، که پس از وی آمده‌اند، یکی از بزرگترین نوابغ جهان

و پیشوای فقها و متکلمین عصر خود بوده است. او شخصیتی است که امروزه نیز مجتهدین شیعه، ریاست و تقدم او را در علم فقه، اصول، کلام، تفسیر و سائر علوم اسلامی مسلم می‌دانند (به همین جهت وی را پیشوای علما و مجتهدین شیعه یعنی «شیخ الطائفه» می‌نامند). این فقیه نامی درباره ابن ولید می‌گوید:

«محمد بن حسن بن ولید قمی دانشمندی جلیل القدر، آگاه به رجال و مورد اطمینان می‌باشد. او در علوم گوناگون کتاب‌های زیادی دارد که از جمله کتاب الجامع، التفسیر و غیر اینها است. روایات و کتب وی را ابن ابی جید برای ما نقل کرده و نیز جماعتی از علما از فرزندش احمد بن محمد بن حسن و جماعتی دیگر از علما هم آنها را از ابو جعفر بن بابویه (شیخ صدوق) به ما اطلاع داده‌اند.» (۶)

در حاشیه فهرست شیخ آمده است که:

«محمد بن الحسن از احمد بن علویه الکاتب الاصفهانی البحرى معروف به ابن اسود متوفای سنه ۳۲۰ ق (تقریباً)، که صاحب قصیده‌ای هزار بیتی به نام مجرة در مدح حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌باشد، روایت می‌کند.» (۷)

شیخ اجل طوسی رحمه الله در کتاب ارزشمند رجال خود نیز از این فقیه والا مقام نام برده و می‌گوید:

«محمد بن حسن بن احمد بن ولید قمی دانشمندی جلیل القدر است و استادی آگاه به فقه و ثقه. او از محمد بن حسن صفار و سعد بن عبدالله اشعری روایت می‌کند و هارون بن موسی تلکبری هم از وی می‌گوید: «وی را ندیده‌ام؛ ولی اجازه او به دست شاگردش جعفر بن حسن مؤمن که

همه روایاتش را در بردارد، به من رسیده است و تمام روایات او را

ابوالحسن بن ابی جید به ما خبر داد» (۸)

احمد بن علی بن احمد بن عباس معروف به نجاشی، (م ۴۵۰ ق) یکی از علمای علم رجال در کتاب رجال خود - که آن را پس از فهرست و رجال شیخ تألیف کرده و در صدد رفع کاستی‌های آن و تکمیل نقیصه‌های این دو کتاب بوده است (۹) - از این فقیه گرانقدر و استاد مشایخ قم، اطلاع بیشتری به دست می‌دهد و وی را این‌گونه توصیف می‌کند:

«ابوجعفر محمد بن حسن بن احمد بن ولید، پیشوای علمای قم، بزرگ فقیه آنها، پیشرو و از چهره‌های درخشان آنان بود. او در قم می‌زیست، ولی اصالت او از قم نبود. دانشمندی بود معتمد و شخصی مورد اطمینان، سرشناس و مورد اتفاق همه. او کتاب‌هایی دارد از جمله: تفسیر قرآن و الجامع. ابوالحسن بن علی بن احمد بن محمد بن طاهر از وی به ما خبر داد. اجازه ابن ولید به او که مشتمل بر کتاب‌ها و احادیث اوست، را دیده‌ام.

ابوجعفر محمد بن حسن بن ولید در سال ۳۴۳ ق وفات یافت» (۱۰)

آنچه حائز اهمیت است و قابل دقت می‌باشد این است که در این اثر گرانبها، که به تعبیر آیت الله العظمی بروجردی قدس سره، «از پایه‌های رجال ما از لحاظ صحت و اعتبار می‌باشد» (۱۱) مرحوم نجاشی چگونه و با چه عباراتی این دانشمند بلند مرتبه را توصیف کرده است: ثقة ثقة، عین و مسکون الیه با مراجعه به این کتاب ارزشمند

می‌بینیم، ایشان کمتر کسی را این گونه و با چنین عبارات معرفی می‌کند.

ابوالحسن محمد بن احمد بن داود قمی معروف به ابن داود قمی (م ۳۶۸ ق) از دانشمندان نامی قم، استاد مشایخ قم در زمان خود و از معاصرین شیخ صدوق رحمه الله در

رجال خود، در دو جا بانقل عباراتی از شیخ و نجاشی، بدون آن که چیزی بر این عبارات بیفزاید، از این فقیه بزرگ سخن به میان می‌آورد. (۱۲)

علامه شوشتری در کتاب قاموس الرجال به نقل از ابن داود می‌گوید:

«ابن داود در رجال خود در فصل «کسی که دوبار توثیق شده» گفته است: ابن غضائری ابن ولید را دو مرتبه توثیق کرده است.» (۱۳)

علامه حلی رحمه الله در کتاب رجالی خود، در ترجمان وی، سخن نجاشی را به صورت مختصر نقل کرده و حتی از خود چیزی بر آن نیفزوده است. (۱۴)

شیخ ابوطالب تجلیل تبریزی، در کتاب معجم، در فصل اول (توثیقات وارده در مورد تك تك راویان و تعیین طبقه آنها)، تحت عنوان کسانی که توثیق ویژه دارند، «الموثوقون بالخصوص»، ضمن تلفیقی از عبارات شیخ در فهرست و رجال، نجاشی در رجال و علامه در خلاصه، از ابن ولید سخن به میان می‌آورد و او را جزو طبقه نهم راویان برمی‌شمرد. (۱۵)

همان‌طور که ملاحظه شد محمد بن ولید سر آمد فقها و از چهره‌های درخشان علمای قم بوده است. یکی از افتخارات این فقیه گرانقدر این است که او استاد بزرگ رئیس محدثین، امین الاصحاب، کسی که با دعای امام زمان علیه السلام متولد شده است، یعنی حسین بن بابویه معروف به شیخ صدوق رحمه الله می‌باشد.

ابن ولید در منظر شاگرد نامدارش، شیخ صدوق رحمه الله

ابن ولید در نزد این شخصیت بزرگ و گرانمایه، اعتماد و وثوق بسیار بالایی دارد و تبعیت این حافظ بزرگ حدیث و عالم به رجال از وی، بسیار قابل توجه و مثال زدنی است و خود از عظمت شخصیت ابن ولید حکایت می‌کند.

نکته جالب توجه اینکه استادان مرحوم شیخ صدوق، بنابر آنچه مرحوم شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی در شرح حال وی (با استفاده از کلیه منابع و مآخذ و با مراجعه به برخی از تألیفات ایشان به دست آورده است.) بیان کرده است، ۲۵۲ تن می‌باشند که در این میان نام محمد بن ولید بر تارك نام اساتید ایشان می‌درخشد. (۱۶)

با دقت و ملاحظه در عبارات شیخ صدوق رحمه الله در کتاب **من لا یحضره الفقیه** و دیگر تألیفات آن بزرگ مرد، معلوم می‌شود که ایشان تا چه حد برای استاد خود احترام ویژه قائل است؛ با تعبیراتی از قبیل «شیخنا» (بزرگ ما، استاد ما)، یا «شیخنا الاستاد» (استاد بزرگ ما).

نهایت اطمینان و اعتماد شیخ صدوق به وی را می‌توان از کلمات خود او، در ذیل خبر «صلاة يوم غدیر»، (نماز روز غدیر)، در کتاب **من لا یحضره الفقیه** فهمید. ایشان در این کتاب می‌گوید:

«استاد ما محمد بن ولید - رضی الله عنه - آن را صحیح نمی‌دانست و می‌گفت: حدیث آن از طریق موسی همدانی رسیده است و او دروغگو و غیر ثقه است و هر خبری را که استاد ما قدس سره صحیح نداند و حکم به صحت آن نکرده باشد، در نزد من متروک و غیر صحیح می‌باشد.» (۱۷)

این عبارت نهایت ستایش از وی را ابراز می‌دارد و حاکی از شأن و منزلت والای او در نزد شیخ صدوق است.

آیت الله العظمی خویی در کتاب **معجم رجال خود** می‌گوید:

«شیخ صدوقی در کتب خود از محمد بن حسن بن ولید بسیار روایت می‌کند و در مشیخه، (۱۸) قریب به ۱۴۰ مرتبه از او نام برده است.» مرحوم خویی در ادامه می‌گوید:

«همانطور که در ترجمان محمد بن احمد بن یحیی بیان شد، مرحوم صدوق در استفتاناتش از روایات محمد بن احمد بن یحیی - در آنچه را او روایت کرده از گروهی، که نام آنها قبلاً گذشت - از استادش ابن ولید پیروی کرده و طریق شیخ به او صحیح می‌باشد. ابن ولید قمی مانند احمد بن محمد بن عیسی (۱۹) و شاگرد نامدارش شیخ صدوق و بسیاری از مشایخ قم، در نقل روایت بسیار احتیاط می‌کرده و نسبت به پذیرش حدیث و رجال آن دقت و احتیاط بیش از حدی داشته است؛ به گونه‌ای که هر روایت و راوی را که او می‌پسندید، نزد علما و محدثین قم دیگر از آن گفتگویی به میان نمی‌آمد و می‌پذیرفتند. چنانکه بسیاری از راویان کتاب نوادر الحکمة، محمد بن احمد بن یحیی را جرح نموده (مورد خدشه قرار داده و استثناء کرده) و شیخ صدوق هم به پیروی از استادش، بدون چون و چرا آنها را استثناء کرده است.» (۲۰)

گروهی از فقهاء، احتیاط فوق العاده و دقت خیلی زیاد وی را نپذیرفته‌اند و آن را ناشی از وسواس ابن ولید پنداشته‌اند. (۲۱) ولکن حق این است که این دقت فوق العاده، در تقوی و صداقت وی در نقل روایات ریشه دارد نه در وسواس.

استادان ابن ولید

ابن ولید از فقهای بزرگ قم بهره‌ها جسته و شاگرد برارنده آنان بوده است. اینک به شاخص‌ترین اساتید وی اشاره خواهیم کرد:

- ۱ - سعد بن عبدالله بن ابی خلف الاشعری القمی: نجاشی در رجال خود درباره وی می‌گوید:

«کنیه او، ابوالقاسم است. او بزرگ این طائفه (اشعری)، فقیه آنها و
چهره برترشان می‌باشد. وی احادیث اهل سنت را هم زیاد شنیده و برای
دریافت آنها سفر می‌کرده است و با محدثین و علمای نام‌آشنای اهل سنت،
مانند: حسن بن عرفه (م ۳۵۷) و محمد بن عبدالملک الرقیعی (م ۲۶۶ ق) و
ابوحاتم رازی و عباس ترقفی و دیگران ملاقات‌هایی داشته است. او
مولای ما ابا محمد، امام حسن عسکری علیه‌السلام را ملاقات کرده است؛ البته
برخی از اصحاب این ملاقات را ضعیف می‌دانند... والله اعلم.»
و در ادامه برخی کتاب‌های او را نام می‌برد: «کتاب الرحمة، کتاب ناسخ القرآن و
منسوخه و محکمه و متشابهه و...» (۲۲)
علامه حلی در ترجمان وی این گونه می‌نویسد:
«سعد بن عبدالله بن ابی خلف الاشعری کنیه‌اش ابوالقاسم و شخصی
جلیل‌القدر است که اخبار زیادی را نقل کرده و تصنیفات زیادی هم دارد.
او ثقة می‌باشد و استاد طائفه خود است و فقیه و نیکوترین چهره آنها. وی
امام حسن عسکری علیه‌السلام را ملاقات کرده و در سال ۳۰۱ ق (و بنا به قولی ۲۲۹
یا سال ۳۰۰ ق) در قم رحلت نمود.» (۲۳)
شیخ طوسی رحمه‌الله هم در فهرست خود او را توثیق و به بعضی از کتابهایش اشاره
کرده است. (۲۴)
مرحوم تفرشی در نقد الرجال خود درباره وی می‌گوید:
«در ثقة بودن او هیچ شك و شبهه‌ای وجود ندارد.» (۲۵)
۲ - محمد بن حسن بن فروخ الصفار
نجاشی در مورد او می‌نویسد:

«ابوجعفر الاعرج، از چهره‌های برتر یاران قمی ما است. او شخصی مورد اطمینان (در نقل روایت) و مقدم بر دیگران است. کسی که کمتر نام او در نقل‌ها حذف می‌شود. کتابهای او عبارتند از: الصلاة؛ کتاب الوضوء؛ کتاب الجنائز؛ کتاب الرد علی الغلاة؛ کتاب التقیه؛ و بصائر الدرجات. کتاب‌های او را به جز بصائر الدرجات، ابوالحسین علی بن احمد بن محمد بن طاهر الاشعری القمی [معروف به ابن ابی جید که بعداً از او سخن خواهیم گفت؛ ظاهراً ایشان شیخ اجازه محمد بن حسن بن الصفار بوده است.] به نقل از محمد بن حسن بن ولید از خود وی خبر داده است.» (۲۶)

شیخ در رجال خود او را از اصحاب امام عسکری علیه‌السلام می‌داند (۲۷) و در تهذیب بلاواسطه از وی روایت کرده است. (۲۸) علامه حلی هم او را ثقة می‌داند. (۲۹)

۳ - حسن بن متیل دقاق

نجاشی درباره او می‌نویسد:

«او از چهره‌های وجیه اصحاب ماست و کثیر الحديث (یعنی احادیث نقل شده به واسطه او زیاد است.) می‌باشد و کتاب نوادر از اوست.» (۳۰)

ابن داود هم عبارات نجاشی را در مورد وی آورده و درباره چگونگی ضبط نام وی می‌گوید:

«حسن بن متیل به ضم میم و تضعیف تاء (متیل) است و لکن در اکثر کتب رجال «متیل» (به فتح میم و تشدید تاء) ضبط شده است.» (۳۱)

شیخ طوسی می‌گوید:

«وی قمی است و ابن ولید در قسم کسانی که از انمه علیه‌السلام روایت کرده‌اند، از وی روایت می‌کند (۳۲) وی به دقاق (آرد فروش) معروف و از

شیوخ (شیخ اجازه در نقل روایت) می‌باشد» (۳۳)
 علامه رحمته الله طریق صدوق به جعفر بن ناجیه را که حسن بن متیل در آن می‌باشد،
 صحیح می‌داند. (۳۴) و مرحوم صدوق نیز در مشیخه، وی را به «دقاق» وصف کرده
 است. (۳۵)

محمد تقی مجلسی رحمته الله نیز درباره او می‌نویسد:
«حسن بن متیل ممدوح است و از چهره‌های نامدار شیعه
می‌باشد» (۳۶)

صاحب هدایة المحدثین هم وی را ممدوح و مورد اطمینان می‌داند و می‌گوید:
«محمد بن حسن بن ولید از او روایت می‌کند» (۳۷)
 همچنین وحید بهبهانی در تعلیقه خود تصریح کرده است که او استاد ابن ولید
 می‌باشد. (۳۸)

۴ - عبدالله بن جعفر حمیری
 یکی دیگر از اساتید ابن ولید، عبدالله بن جعفر حمیری است. عبدالله بن جعفر
 بن الحسین بن مالک بن جامع حمیری، ابوالعباس قمی، استاد علمای قم و از
 چهره‌های درخشان علم و دانش، در سال دویست و نود و اندی، وارد کوفه شد. وی ثقه
 و از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام است. اهل کوفه از وی روایات زیادی شنیده‌اند.
 وی کتابهای زیادی تصنیف کرد که برخی از آنها عبارت است از: (۳۹)
 کتاب الامامه؛ الدلائل؛ العظمة و التوحید؛ کتاب الغیبة و الحیرة؛ قرب الاسناد الی
 الرضا؛ قرب الاسناد الی الجواد؛ و قرب الاسناد الی صاحب و... (۴۰) بسیاری از اصحاب
 ما از وی خبر داده‌اند از جمله: حسین بن عبید الله عضائری (م ۴۱۱ ق). شیخ
 ابوطالب تبریزی نیز با نقل مختصری از عبارت نجاشی، در فصل «کسانی که با تنبّع در

کتاب شیعه صراحته توثیق نشده‌اند.» از وی نام می‌برد. (۴۱)

شاگردان ابن ولید

گروهی از مفاخر محدثین و فقهای واسطه سده چهارم هجری، از شاگردان او به شمار می‌آیند که برخی از آنها عبارتند از:

۱ - شیخ صدوق محمد بن بابویه رحمه الله (م ۳۸۱ ق)

یکی از شاگردان نامی و بلند آوازه ابن ولید، محمد بن بابویه است که در واقع باید از بزرگترین افتخارات ابن ولید، داشتن شاگردی این چنین با عظمت باشد. محمد بن بابویه معروف به «ابن بابویه» و «شیخ صدوق» (۴۲)، نامی‌ترین دانشمند گرانمایه، بزرگوار، فقیه و محدث عالی‌مقدار شیعه، در نیمه دوم سال چهارم هجری است. به راستی که باید او را یکی از استوانه‌های شریعت دانست. پدر عالی‌مقدارش، علی بن بابویه می‌باشد که او نیز به «ابن بابویه» معروف است؛ ولی هرگاه «ابن بابویه» به طور مطلق در السنه علما و متکلمین به کار رود، مقصود فرزند ایشان یعنی محمد بن بابویه است، همان طور که در کتب فقه و حدیث، هر دو را «صدوقین» می‌گویند؛ البته اگر «شیخ صدوق» نیز گفته می‌شود منظور همین فرزند او است. شرح ولادت این دانشمند جلیل‌القدر این گونه است که:

بعد از سال ۳۰۵ ق که نایب دوم امام زمان علیه السلام، یعنی عثمان بن سعید عمری، پس از حدود پنجاه سال نیابت حضرت، بدرود حیات گفت و شیخ اجل، حسین بن روح نوبختی، افتخار نائب سومی حضرت را پیدا کردند و واسطه بین امام زمان علیه السلام و شیعیان آن حضرت شدند، پدر بزرگوار علی بن بابویه که در آن عصر پیشوای علمای قم بود، وارد بغداد شد. او چون تا آن زمان صاحب فرزندی نشده بود، از این نظر رنج می‌برد؛ لذا فرصت را غنیمت شمرد و با تسلیم نامه‌ای به حسین بن روح، از او خواست

تا هنگام تشرف به محضر آقا امام زمان علیه السلام، نامه را به آن وجود عزیز و مقدس تقدیم دارد.

وی در آن نامه اشتیاق خود را به داشتن پسری ابراز داشته و از حضرت خواسته بود، برای او دعا کند تا خداوند پسری به وی عطا فرماید. جواب امام علیه السلام هم به وی رسید که:

«... ما برای تو دعا کردیم و به زودی خداوند پسری [و به روایتی،

پسرانی] فقیه و پاک سرشت، به تو روزی خواهد کرد...»

اسناد و طُرُق این روایت چندان محکم و معتبر است که جای تردید برای هیچ کس باقی نمی‌گذارد. (۴۳)

شیخ طوسی رحمه الله از قول خود شیخ صدوق نقل می‌کند:

«بسیار اتفاق می‌افتاد، وقتی ابوجعفر محمد بن علی اسود، مرا می‌دید

که به مجلس درس استاد، محمد بن حسن بن ولید - رضی الله عنه - رفت

و آمد می‌کنم و اشتیاق زیادی به کتب علمی و حفظ حدیث دارم، می‌گفت:

«جای شگفتی نیست که چنین میل و رغبتی به علم داری؛ زیرا تو با دعای

امام زمان علیه السلام متولد شده‌ای.» (۴۴)

از این فقیه و محدث ارزشمند، نزدیک به سیصد اثر گرانبها به جای مانده است که

برخی از آنها عبارتند از: کتاب توحید؛ کتاب نبوت؛ کتاب وصیه علی علیه السلام؛ کتاب

مقنع در فقه؛ خصال؛ امالی؛ دعائم الاسلام؛ مختصر تفسیر قرآن؛ من لا یحضره

الفقیه؛ کتاب مدینه العلم و... (۴۵) معروفترین و بزرگترین اثر وی که در دسترس است

«من لا یحضره الفقیه» می‌باشد که آن را در سال ۳۷۲ در روستای ایلاق از توابع بلخ

تصنیف کرده است. (۴۶) این فقیه بزرگوار پس از هفتاد و اندی سال زندگانی درخشان و

پرافتخار و مسافرت‌های طولانی در بلاد اسلامی، سرانجام در شهر ری به سال ۳۸۱ ق، چشم از جهان فرو بست و به سرای ابدی شتافت. آرامگاهش در شهر ری به نام **ابن بابویه**، مشهور و زیارتگاه مردم مسلمان و عاشقان علم و حدیث می‌باشد. روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

۲ - هارون بن موسی تلّعی: (۴۷)

یکی از اعظم مشایخ حدیث در اواسط سده چهارم، هارون بن موسی تلّعی است. ایشان از اهالی «تلّ عکیرا»، (۴۸) واقع در نزدیکی بغداد و استاد شیخ مفید (۴۹) می‌باشد. وی در سلسله بسیاری از رجال حدیث، جای دارد و جمعی از مفاخر فقها و علمای ما، از شاگردان او بوده‌اند. شیخ طوسی در کتاب رجال خود از وی این‌گونه یاد می‌کند:

«**ابو محمد هارون بن موسی تلّعی، دانشمندی جلیل القدر، بلند مرتبه، واسع الروایه و بی نظیر است. وی تمام اصول و مصنفات (علمای شیعه) را روایت کرده است. او در سال ۳۸۵ رحلت کرد. عده‌ای از استادان ما از او به ما خبر داده‌اند.**» (۵۰)

نجاشی درباره او می‌گوید:

«**هارون بن موسی بن احمد بن سعید بن سعید ابو محمد تلّعی از بنی شیبیان در میان علمای ما چهره‌ای درخشان و دانشمندی موثق و مورد اعتماد بود و جای گفتگو نداشت. از جمله کتاب‌های او یکی الجامع فی علوم الدین است.**» (۵۱)

علامه حلی هم با توثیق او، همان عبارات شیخ و نجاشی را درباره وی نقل می‌کند. (۵۲)

مرحوم میرزا عبدالله افندی در ترجمان وی می‌نویسد:
 «عالم فاضل کامل، فقیه در علم حدیث، معروف به تلّکبری، از
 معاصرین شیخ صدوق - رحمه الله علیه -، شیخ مفید - رحمه الله علیه - و
 امثال این دو بزرگوار می‌باشد. وی از کشی، کلینی، پدر شیخ صدوق،
 محمد بن القاسم الغلابی، محمد بن حسن بن ولید، حیدر بن محمد بن
 نعیم سمرقندی و گروه زیادی از علماء روایت می‌کند. او فرزند فاضلی هم
 به نام محمد بن ابی محمد هارون دارد. به همین جهت کنیه این فقیه
 والامقام، ابو محمد می‌باشد. (نجاشی می‌گوید که او فرزند دیگری هم به نام
 ابو جعفر دارد.)» (۵۳)

مرحوم خویی در معجم رجال حدیث می‌گوید:
 «ابی محمد در بسیاری از روایات با عنوان هارون بن موسی واقع شده
 است. او از علی بن محمد بن همام بن سهیل روایت می‌کند و جعفر بن
 محمد بن قولویه در کتاب کامل الزیارات باب ۷۵، «فیمن اغتسل فی
 الفرات و زار الحسین» از وی روایت کرده است.» (۵۴)
 همان طور که در عبارات شیخ در رجال (ص ۵۱۶) گذشت، این دانشمند نامی
 بزرگوار، در سال ۳۸۵ رحلت کرد.

۳ - محمد بن احمد بن داود معروف به ابن داود قمی (م ۳۶۸ ق)
 ابوالحسن محمد بن احمد بن داود قمی، معروف به ابن داود قمی، مانند
 معاصرین خود، یکی از مفاخر فقهاء و دانشمندان صاحب نام قم و استاد مشایخ بغداد
 در عصر خود به شمار می‌رود و از معاصرین ابن قولویه، شیخ صدوق و دیگران در
 اواسط سده چهارم است. او در عصر خود پیشوای علمای قم بوده و دانشمندان قم او را

بر دیگران مقدم می‌داشتند.

شیخ طوسی در فهرست از وی این گونه یاد می‌کند:

«ابوالحسن محمد بن احمد بن داود قمی صاحب کتاب‌هایی است که از جمله آنها کتاب مزار، که بزرگ و نیکوست، کتاب ذخائر، که وی آن را گرد آورده و این نیز کتابی نیکوست، کتاب ممدوحین و مذمومین و غیر اینها می‌باشد. کتاب‌ها و روایات او را شیخ مفید - رحمه الله علیه - و حسین بن عبيدالله عضائری و احمد بن عبدون، از وی به ما خبر داده‌اند.» (۵۵)

نجاشی درباره او می‌نویسد:

«ابوالحسن محمد بن احمد بن داود، پیشوای طایفه شیعیه و دانشمند نامدار آنها، در عصر خویش پیشوای علمای قم و فقیه بزرگ آنها بود. حسین بن عبيدالله عضائری می‌گفت: در حفظ و فقه و شناخت حدیث کسی را مانند او ندیده است. او به بغداد آمد و در آنجا اقامت گزید. وی حدیث کرد و کتاب‌هایی تصنیف نمود.» (۵۶)

و سپس بعضی از کتب او را نام می‌برد که بنابر اختصار ذکر آنها در این نوشتار نمی‌گنجد.

برخی از شاگردان بر جسته او عبارتند از: شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان؛

حسن بن عبيدالله عضائری؛ احمد بن عبدون (م ۲۳ ق)؛ ابو غالب زراری (م ۳۶۸ ق)؛ ابوالعباس احمد بن نوح سیرافی و فرزندش احمد بن محمد بن احمد بن داود و...

۴ - جعفر بن محمد بن قولویه قمی معروف به ابن قولویه (م ۳۶۸ ق)

وی نیز از محدثین بزرگ و فقهای پرافتخار پیشین ما و از استادان نامدار شیخ

مفید است که تصنیفات گران قدری را در فقه و حدیث دارد. شیخ طوسی در فهرست پس از توثیق او به برخی از تصانیفش که درباره تعدادی از ابواب فقهی و کتب فقه است، اشاره می‌کند از جمله: مداوات الجسد لحیات الاید؛ الجمعة و الجماعة؛ کتاب الفطرة؛ کتاب الصرف؛ کتاب الرضاع؛ جامع الزیارات (۵۷) و فهرست کتب و اصولی که خود او، روایت کرده است. روایات و فهرست کتب او را جماعتی از علمای ما از جمله شیخ مفید، حسین بن عیبد الله غضائری، احمد بن عیدون و دیگران از وی (ابن قولویه) برای ما نقل کرده‌اند. (۵۸) نجاشی درباره او چنین می‌نویسد:

«ابوالقاسم جعفر بن محمد بن موسی بن قولویه، از برگزیدگان شاگردان سعید بن عبدالله اشعری بود. ابوالقاسم خود از دانشمندان موثق و بزرگ ما در فقه و حدیث است. او از پدر و برادرش و سعد بن عبدالله روایت کرده و گفته است: جز چهار حدیث از سعد بن عبدالله نشنیدم. استاد ما ابو عبدالله (شیخ مفید)، فقه را بر وی قرانت کرد و از او آموختنی هایی آموخت. مردم (علماء) هر چه درباره خوبی فقه او بگویند، بالاتر از آن است. او کتابهایی نیکو دارد از جمله: (کتابهایی که در فهرست شیخ بیان شده هم در رجال نجاشی آمده است)... کتاب قیام اللیل؛ کتاب الصداق؛ کتاب بیان حل الحیوان من محرمة؛ کتاب قسمة الزکاة، کتاب العقیقة؛ کتاب النواذر و...»

نجاشی در ادامه می‌گوید:

«من بیشتر این کتابها را بر استادمان ابی عبدالله (شیخ مفید) - رحمة الله علیه - و حسین بن عبدالله غضائری - رحمة الله علیه - قرانت

کردم» (۵۹)

علامه حلی نیز در ضمن یادکردی از وی می‌گوید:

«پدرش ملقب به «مُسَلَّمَه» بود، او استاد شیخ مفید است و شیخ مفید علم و حدیث را از وی فرا گرفت. هر چه مردم از خوبی وثاقت و فقه درباره او بگویند، وی بالاتر از آن است. او تصانیفی دارد که ما آنها را در کتاب بزرگمان ذکر کرده‌ایم. او در سال ۳۶۹ ق، وفات یافت.» (۶۰)

۵ - حسین بن علی بن بابویه برادر کوچکتر شیخ صدوق

وی دانشمندی عظیم الشأن و فقیهی پاك سرشت می‌باشد که یادگار خاندانی بزرگ و صاحب افتخار است. نجاشی می‌گوید:

«ابو عبدالله، حسین بن علی بن بابویه قمی، دانشمندی موثق است. او از پدرش با اجازه روایت کرده است، کتاب‌هایی دارد که برخی از آنها عبارتند از: کتاب توحید؛ نفی تشبیه (خدواند به مخلوقات)؛ و کتاب‌هایی که برای صاحب بن عباد، تألیف کرده است. کتب او را حسین بن عبیدالله غضائری برای ما نقل کرده است.» (۶۱)

علامه حلی نیز او را دانشمندی موثق و کثیر الروایه می‌داند. (۶۲)

شیخ حر عاملی می‌نویسد:

«او برادر محمد صدوق، رئیس محدثین و ثقه‌ای بزرگوار و عظیم الشأن است. و از پدرش و برادرش روایت می‌کند. کتاب‌هایی دارد، از جمله: رد بر واقفه، کتابی که برای صاحب بن عباد تألیف کرده است و غیر اینها. شیخ منتجب الدین رازی از وی و فرزندش حسن و نوه‌اش (حسین بن حسن) نام برده و می‌گوید: همگی در زمره فقه‌های شایسته

می‌باشند» (۶۳)

در پایان، تذکر این نکته لازم است که به ظاهر، وی نیز مانند برادر بزرگوارش، محمد بن بابویه، با دعای امام زمان علیه‌السلام متولد شده است. (۶۴)

۶ - احمد بن محمد بن ولید فرزند ابن ولید

یکی از شاگردان این عالم بزرگ و جلیل‌القدر که از خرمن علم وی خوشه‌ها چیده و بهره‌ها برده است، احمد بن محمد بن حسن بن ولید (از اساتید شیخ مفید)، فرزند او است. (۶۵)

مرحوم اردبیلی در کتاب رجالی خود درباره او می‌نویسد:

«احمد بن محمد بن حسن بن ولید از مشایخ معتبر است و علامه

- رحمه الله علیه - بسیاری از روایات را که نام وی در طریق آن وجود دارد، صحیح می‌داند به گونه‌ای که حتی احتمال غفلت و اشتباه در آن نمی‌رود.

در ادامه می‌گوید:

تا به حال ندیده‌ام و از هیچ کس نشنیده‌ام که در ثقة بودن وی تأمل

کند» (۶۶)

محدث عالیقدر و نامی، شیخ حر عاملی، از او این گونه یاد می‌کند:

«احمد بن محمد بن حسن از اساتید شیخ مفید است و شهید ثانی در

درایه (الرعاية فی علم الدراية، ص ۳۷۰) او را توثیق کرده و علامه (خلاصة

الاقوال، ص ۲۷۶) و سایر علمای ما، حدیث او را صحیح می‌دانند. پر

واضح است که او خود از مشایخ اجازه است» (۶۷)

عالم فاضل، شیخ محمد تقی مجلسی می‌گوید:

«وی استاد شیخ مفید بوده و حدیثش صحیح می‌باشد چون از مشایخ

اجازه است.» (۶۸)

مرحوم خویی در معجم الرجال خود درباره وی می‌گوید:

«ابوالحسن احمد بن محمد بن حسن بن ولید، با همین عنوان در اسناد بسیاری از روایات که تقریباً به ۷۰ مورد می‌رسد، واقع شده است. او تمام این روایات را از پدرش نقل می‌کند. شیخ مفید رحمه‌الله به جز يك روایت، که آن را از حسین بن عیبدالله روایت کرده، تمام این روایات را از او نقل کرده است.» (۶۹)

مؤلف معجم الثقات در فصل «الموثوقون بالخصوص» می‌گوید:

«احمد بن محمد بن ولید ثقة است. این را شهید ثانی در درایه گفته و علامه به صحت روایتی که سندش مشتمل بر او است، حکم کرده است.» (۷۰)

محمد علی ساروی نیز در کتاب رجالی خود احمد بن محمد بن الحسن بن ولید را از مشایخ صاحب اعتبار می‌داند. (۷۱)

شیخ طوسی در التهذیب، الاستبصار و سایر کتاب‌های خود از پدرش (محمد بن حسن بن احمد) و نیز با واسطه شیخ مفید روایات زیادی از وی نقل کرده است (به ویژه در جلد ۱ تهذیب، کتاب الطهارة). (۷۲) متأسفانه در کتب گوناگون رجالی از این شخصیت برجسته اطلاعاتی (اعم از: ولادت، وفات، دوران زندگانی و...) بیشتر از آنچه بیان شد، وجود ندارد.

البته محمد بن حسن بن ولید شاگردان برجسته دیگری نیز داشته است؛ مانند:

علی بن احمد بن محمد بن طاهر (اشعری) معروف به «ابن ابی جید»؛ اما به جهت پرهیز از طولانی شدن مطالب، از ذکر نام و یاد آنها خودداری نمودیم.

البته باید دانست که دانشمند دیگری هم عصر و هم نام با وی در قم بوده است که در بعضی از استادان و شاگردان هم با وی مشترك می‌باشد و با اینکه او نیز از علما و محدثین بزرگ قم بوده، ولی در رتبه و منزلت به پایه وی نمی‌رسد. شیخ طوسی قدس سره در رجال خود، باب «کسانی که از ائمه علیه السلام روایت نکرده‌اند.» از او نام می‌برد و می‌نویسد: **محمد بن حسن (و لیس باین ولید) او این ولید نیست ولی نظیر اوست و از تمامی مشایخ وی روایت کرده است؛ از سعد بن عبدالله، عبدالله بن جعفر حمیری (نکر اینها قبلاً گذشت.)، محمد بن احمد بن یحیی و دیگران. هارون بن موسی تلکبری هم با اجازه او روایت می‌کند. (۷۳)**

وفات ابن ولید

این عالم گران‌قدر سرانجام پس از عمری تلاش و کوشش فراوان در مسیر خدمت به اسلام و خصوصاً تشیع علوی و تربیت شاگردانی صاحب نام و پر افتخار، در سال ۳۴۳ ق (۷۴) بدرود حیات گفت و به سرای ابدی شتافت. (۷۵)

گزیده روایات

در پایان این نوشتار برای «تیمن و تبرک» به دو روایت از روایاتی که از ناحیه وی نقل شده است، اشاره می‌کنیم:

- ۱ - محمد بن حسن بن احمد بن ولید با چند واسطه از «محمد بن مسلم» و او از قول امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که: امام باقر علیه السلام فرمودند: **شیعیان ما را به زیارت قبر حسین** علیه السلام امر کنید که به درستی به زیارت قبر حسین علیه السلام آمدن، سبب فزونی در روزی، طولانی شدن عمر و برطرف شدن بلاها و حوادث ناگوار می‌شود. و زیارت

قبر حسین علیه السلام بر هر مؤمنی که بر امامت او از جانب خداوند اقرار کند، واجب است. (۷۶)

۲ - محمد بن حسن بن احمد بن ولید با چند واسطه از «ابوبصیر» این گونه نقل می‌کند:

ابوبصیر گفت: بعد از آنکه به سن پیری رسیده بودم و در حالی که نفس نفس می‌زدم (به سختی نفس می‌کشیدم) به محضر امام صادق علیه السلام آمدم. امام صادق علیه السلام فرمود: «سبب این گونه نفس زدن از چیست؟» گفتم: «فدایت شوم؛ سنم زیاد گشته و استخوانم فرسوده و مرگم نزدیک است با این که من نمی‌دانم در قیامت چه جایگاهی خواهم داشت؟» امام علیه السلام فرمود: «یا ابا محمد (ابوبصیر)، آیا تو هم (که از شیعیان ما هستی) این گونه سخن می‌گویی؟» عرض کردم: «فدایت شوم، چرا این گونه سخن نگویم؟» حضرت فرمود: «مگر نمی‌دانی که خداوند جوانان شما را گرامی می‌دارد و از پیران حیا می‌کند؟» عرض کردم: «جانم به فدایت؛ آقا، چگونه خداوند جوانان را اکرام می‌کند و از پیران حیا می‌کند؟»

امام علیه السلام فرمود: «اکرام می‌کند جوانان شما را از عذاب کردن (عذابشان نخواهد کرد) و پیران را شرم دارد از اینکه آنها را محاسبه کند. آیا شادمانی شدی؟» [ابوبصیر

می‌گوید:] عرض کردم: «فدایت شوم قدری بیشتر توضیح بده چون به ما (از جانب دشمنانمان) نسبتی داده شده که به واسطه آن، کمرهای ما شکسته و دلهای ما مرده و فرمانروایانشان با تمسک به روایتی که از فقیهانشان نقل می‌کنند، ریختن خون ما را حلال می‌شمارند.» امام علیه السلام فرمود: آیا مقصودت از آنچه به شما نسبت می‌دهند، رافضه است؟» عرض کردم: «بله.» سپس امام علیه السلام فرمود:

«نه، به خدا قسم ایشان شما را به این اسم ننامیده‌اند، بلکه خداوند

شماها را به این نام خوانده است. مگر نمی‌دانی که ۷۰ مرد از بنی اسرائیل با فرعون بودند و به دین وی گرویدند، ولی وقتی که گمراهی فرعون و راستی و هدایت موسی بر ایشان روشن شد به موسی ملحق شدند و از لشکر فرعون خارج شدند و با توجه به این که در لشکر موسی از حیث عبادت و تلاش و کوشش (و جهاد در راه خدا)، برتر از این ۷۰ نفر هم بودند و لیکن خداوند به موسی وحی کرد: اسم این افراد که از لشکر فرعون خارج شدند (رفضوا) را در تورات به نام «رافضه» ثبت کن. سپس من نیز این نام را به آنان نسبت دادم. سپس خداوند این اسم را ذخیره کرد تا اینکه شما را بدان «رافضه» نامیده است. چون شما از آئین فرعون و هامان و لشکریان این دو خارج شدید و از محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله پیروی نمودید...» (تا آخر روایت که بسیار جالب و مفصل است.) (۷۷)

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - سوره صف، آیه ۸.
- ۲ - مشهور علمای علم رجال و محدثین (چنانچه از گفتارشان پیداست) معتقدند مراد از «ابن ولید» همین عالم بزرگ، محمد بن حسن بن احمد است؛ لکن برخی از علمای علم رجال احتمال می‌دهند که مقصود از ابن ولید فرزندش یعنی احمد بن محمد و یا محمد بن الولید الخزاز (الخزاز در بعضی نسخه‌ها) باشد. جامع الرواة، ج ۲، ص ۴۳۷؛ نقد الرجال، ج ۵، ص ۲۶۶، رقم ۶۳۶۱؛ تهذیب، ج ۴، ص ۱۸۳، ح ۵۱۱.
- ۳ - مفاخر الاسلام، ج ۳، ص ۱۰۳.
- ۴ - همان.
- ۵ - شیخ طوسی در سال ۳۸۵ ق، در شهر تاریخی طوس یا روستایی از آن، دیده به جهان گشود. وی در سال ۴۰۸ از خراسان به عراق آمد و پنج سال در بغداد نزد شیخ مفید و دیگر اساتید خود به تحصیل و تکمیل علوم خویش پرداخت. او پس از رحلت شیخ مفید (۴۱۳ ق) نیز مدت بیست سال از محضر سید مرتضی، بزرگترین شاگرد شیخ مفید، بهره‌های فراوانی برد. شیخ پس از وفات سید مرتضی (۴۳۶ ق)،

دوازده سال به تدریس و افاده همت گماشت و پس از آن رهسپار نجف شد و ۱۲ سال آخر عمر را در آن سرزمین مقدس به سر برد. وی به تأسیس حوزه علمی شیعه و تصنیف و تألیف کتب گرانقدری پرداخته و سرانجام در سال ۴۶۰ ق در شهر بغداد به جهان باقی شتافت.

- ۶ - فهرست، شیخ طوسی، ص ۱۵۶.
- ۷ - حاشیه فهرست، شیخ طوسی، ص ۱۵۶ - (تعلیق سید محمد صادق آل بحر العلوم).
- ۸ - رجال، شیخ طوسی، ص ۴۹۵.
- ۹ - به حق هم رجال نجاشی امتیازاتی بر فهرست و رجال شیخ دارد، خصوصاً در بررسی حال رجال و جرح و تعدیل و خوبی و بدی مذهب آنها. مرحوم علامه بحر العلوم رجال او را از بزرگترین ارکان جرح و تعدیل می‌داند. (به نقل از مفاخر اسلام، علی دوانی، ج ۳، ص ۳۵۸).
- ۱۰ - رجال، نجاشی، ص ۳۸۳، رقم ۱۰۴۲.
- ۱۱ - مفاخر اسلام، ج ۳، ص ۳۵۸.
- ۱۲ - رجال، ابن داود، ص ۱۶۸، رقم ۱۳۴۶ و ص ۱۷۰، رقم ۱۳۶۳.
- ۱۳ - قاموس الرجال، ج ۹، ص ۱۹۱، رقم ۶۵۷۰.
- ۱۴ - خلاصة الاقوال، ص ۱۴۷.
- ۱۵ - معجم الثقات، ص ۱۰۶، رقم ۷۰۴.
- ۱۶ - معانی الاخبار، چاپ مکتبه صدوق، شرح حال شیخ صدوق.
- ۱۷ - من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۹۰، ح ۱۸۱۷.
- ۱۸ - مشیخه: تألیف شیخ صدوق - در آخر کتاب من لایحضره الفقیه خود آن را آورده که در واقع مشیخه طریق شیخ صدوق در نقل روایت از کسانی که از آنها روایت کرده را می‌شناساند.
- ۱۹ - احمد بن محمد بن عیسی القمی ثقة و شخص جلیل القدری است. شیخ و نجاشی (رجال نجاشی، رقم ۴۹۰) وی را توثیق کرده‌اند. علامه در خلاصه نقل کرده است: او احمد بن محمد بن خالد برقی را به دلیل نقل روایت از اشخاص ضعیف، از قم اخراج کرد... (خلاصه الاقوال، ص ۱۴).
- ۲۰ - معجم رجال حدیث، ج ۱۵، ص ۲۰۷، رقم ۱۰۴۶۳.
- ۲۱ - مفاخر اسلام، ج ۳، ص ۱۰۴.
- ۲۲ - رجال نجاشی، چاپ دار الاضواء، بیروت، ج ۱، ص ۴۰۱، رقم ۴۶۵ و ۴۶۶.
- ۲۳ - رجال، علامه حلی، ص ۷۸، رقم ۳.
- ۲۴ - فهرست، شیخ طوسی، ص ۷۵، رقم ۳۱۷.
- ۲۵ - نقدالرجال، ج ۵، ص ۳۱۲، رقم ۲۲۱۶.
- ۲۶ - رجال، نجاشی، چاپ دار الاضواء، بیروت، ج ۲، ۲۵۲ / ۹۴۹.
- ۲۷ - رجال، شیخ، ص ۴۰۲، رقم ۱۶.
- ۲۸ - تهذیب، ج ۴، باب انفال، ح ۳۷۸.
- ۲۹ - خلاصة الاقوال، ص ۱۵۷.

- ۳۰ - رجال، نجاشی، ص ۴۹، رقم ۱۰۳؛ فهرست ۵۲ و ۲۰۰.
- ۳۱ - رجال، ابن داود، ص ۷۷، رقم ۴۵۳؛ اضبط المقال فی ضبط اسماء الرجال، آية الله حسن زاده آملی، ص ۱۶۵.
- ۳۲ - رجال، شیخ، ص ۴۲۴، رقم ۴۲.
- ۳۳ - تهذیب، ج ۶، ص ۴۲، ح ۸۶.
- ۳۴ - خلاصة الاقوال، ص ۲۸۰.
- ۳۵ - من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۲۰.
- ۳۶ - رجال، علامه مجلسی، الوجیزة، ص ۱۹۰، رقم ۵۱۵.
- ۳۷ - هداية المحدثین، محمد امین کاظمی، ص ۴۰.
- ۳۸ - تعلیقه، ص ۱۰۷.
- ۳۹ - تلفیقی از عبارات نجاشی و علامه حلی: رجال، نجاشی، چاپ دار الاضواء، بیروت، ج ۱، ص ۱۹، رقم ۵۷۱؛ رجال، علامه حلی، ص ۱۰۶، باب «عبدالله»، رقم ۲۰.
- ۴۰ - مقصود از «قرب الاسناد الى الرضا... الى الجواد... الى صاحب» یعنی سندهای روایت با چند واسطه کم (دو یا سه واسطه)، به خود امام علیه السلام می‌رسد.
- ۴۱ - معجم الثقات، شیخ ابوطالب تجلیل تبریزی، ص ۳۰۸، رقم ۴۸۸.
- ۴۲ - علت اینکه ایشان در بین علماء و محدثین به «صدوق» مشهور شده‌اند، به جهت نهایت صداقت ایشان در نقل روایات می‌باشد.
- ۴۳ - کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، يك جلدی، ص ۲۷۶؛ غیبت، شیخ طوسی، چاپ دوم، ص ۱۹۴.
- ۴۴ - غیبت، شیخ طوسی، ص ۱۹۵.
- ۴۵ - رجال، نجاشی، ص ۲۷۶؛ فهرست، شیخ، ص ۱۵۷.
- ۴۶ - مقدمه کتاب من لا یحضر.
- ۴۷ - ضبط صحیح نام وی «تَلْعُكْرِي» است، اضبط المقال فی ضبط اسماء الرجال، حسن زاده آملی، ص ۴۱.
- ۴۸ - به نقل از: مفاخر اسلام، ج ۳، ص ۲۲۳؛ اما مرحوم افندی در کتاب ریاض العلماء، ج ۵، ص ۲۹۴ می‌گوید: عَکْرُ نام قریه‌ای است در نزدیکی همدان.
- ۴۹ - شیخ مفید به سال ۳۳۸ ق در بغداد متولد شد. (فهرست شیخ، ص ۱۵۸)؛ ولی نجاشی (ص ۲۷۸) روز ۱۱ ذی قعدة سال ۳۳۶ را تاریخ تولد او دانسته است. شیخ مفید از نوابغ و مفاخر جهان اسلام و عالم تشیع است. وی استاد بزرگ علم الهدی سید مرتضی و برادر نابغه‌اش سید رضی (گرد آورنده نهج البلاغه مولى امیرالمؤمنین علیه السلام) و همچنین شیخ طوسی، ابوالفتح کرجکی و... می‌باشد. از افتخارات این دانشمند ذوفنون همین بس که سه توقیع از حضرت ولی عصر علیه السلام به افتخار وی صادر گشته است. (رجال، علامه بحر العلوم، ج ۳، ص ۳۲۰؛ معجم رجال حدیث، ج ۱۷، ص ۲۳۴). به ظاهر لقب مفید را نیز

حضرت صاحب الامر به وی اعطاء فرموده. دو شب مانده به آخر ماه مبارك رمضان در سال ۴۱۳ ق به سرای باقی شتافت. (فهرست، شیخ، ص ۱۵۸). روز وفاتش به قدری جمعیت برای نماز گزاردن بر وی آمده بودند و آن قدر دوست و دشمن بر وی گریستند که روزی از آن بزرگتر دیده نشد. شیخ مفید در پانین پای امام کاظم علیه السلام و نوه عالی قدرش، امام جواد علیه السلام جنب آرامگاه استادش، جعفر بن محمد بن قولویه، آرمیده است.

۵۰ - رجال، شیخ، ص ۵۱۶.

۵۱ - رجال، نجاشی، ج ۲، چاپ دارالاضواء، بیروت، ص ۴۰۷، رقم ۱۱۸۵.

۵۲ - خلاصة الاقوال، علامه حلی، ص ۱۸۰.

۵۳ - ریاض العلماء، ج ۵، ص ۲۹۲. «نجاشی می گوید: من با فرزندش محمد به خانه استادم تلعبیری می رفتم و فرزند دیگرش حسین بن هارون استاد شیخ طوسی است.» (اعلام الشیعه، الثابیس فی القرون الخامس، ص ۶۸ و ۱۸۸).

۵۴ - معجم رجال حدیث، خویی، ج ۲۰، ص ۲۵۸.

۵۵ - رجال، شیخ طوسی، ص ۵۱۱.

۵۶ - رجال، نجاشی، ص ۲۷۲.

۵۷ - این کتاب و کتاب الزیارات (رجال، نجاشی، ص ۸۹)، بعدها کامل الزیارة (مشهورترین اثر وی) نامیده شد. ابن قولویه به جهت داشتن این کتاب ارزشمند به «صاحب کامل الزیارة» معروف شده است.

۵۸ - فهرست، شیخ طوسی، ص ۴۲.

۵۹ - رجال، نجاشی، ص ۸۹.

۶۰ - خلاصة الاقوال، ص ۳۱.

۶۱ - رجال، نجاشی، ص ۵۰.

۶۲ - خلاصة الاقوال، ص ۵۰.

۶۳ - امل الأمل، حر عاملی، ج ۲، ص ۱۹۸.

۶۴ - غیبت، شیخ طوسی، ص ۱۸۸.

۶۵ - (با توجه به تتبع در کتب گوناگون رجالی) ظاهراً وی، باید تنها پسر ابن ولید (محمد بن حسن بن احمد) باشد.

۶۶ - جامع الرواة، مرحوم اردبیلی، ج ۱، مکتبه آیت الله العظمی مرعشی، ص ۶۲؛ و «الرجال الوسیط»، میرزا، باب احمد.

۶۷ - امل الأمل، ج ۲، ص ۲۴؛ ریاض العلماء، میرزا عبدالله افندی، ج ۱، ص ۶۱.

۶۸ - رجال، مجلسی، (الوجیزه)، ص ۱۵۳، رقم ۱۲۰.

۶۹ - معجم رجال حدیث، آیت الله العظمی خویی رحمه الله، ج ۳، ص ۴۲.

۷۰ - معجم الثقات، ص ۱۱، رقم ۶۳.

- ٧١ - توضیح الاشتباه، محمد علی ساروی، ص ٣٩، رقم ١٣٦.
- ٧٢ - تهذیب، ج ١، ٣/٦، ١٨/١٠، ٣٤/١٦، ٤٤/١٩ و...؛ استبصار، ج ١، ١٣٠٨/٣٤٧، ١٣٢٥/٣٥١ و....
- ٧٣ - رجال، شیخ طوسی، ص ٤٩١.
- ٧٤ - رجال، نجاشی، ص ٢٧١.
- ٧٥ - متأسفانه با تحقیق و تتبع فراوان در کتب مختلف رجالی و مراجعه حضوری به بعضی از علماء و مراجع صاحب اطلاع در این فن، اطلاع بیشتری از خاندان و عصر وی و خصوصاً مدفن وی (ظاهراً در قم می‌باشد.) به دست نیامد.
- ٧٦ - محمد بن احمد بن داود عن محمد بن الحسن بن احمد بن ولید قال: حدثنا الحسن بن متیل الدقاق و غيره من الشيوخ عن احمد بن ابی عبدالله البرقی قال: حدثنا الحسن بن علی بن فضال عن ابی ایوب الخزاز عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر: «مرو شیعتنا بزيارة قبر الحسين عليه السلام فان اتیانہ: یزید فی الرزق، و یمد فی العمر، و یدفع مدافع السوء و اتیانہ مفترض علی کل مؤمن یقر له بالامامة من الله.» تهذیب، ج ٦، ص ٤٢، حدیث ٨٦ باب ١٦، از ابواب «فضل زیارتہ علیہ السلام».
- ٧٧ - الاختصاص، شیخ مفید، مؤسسه نشر اسلامی، جامعه مدرسین قم، ص ١٠٤.
- محمد بن الحسن بن احمد بن الولید عن الحسن بن متیل، عن ابراهیم بن اسحاق النهاوندى عن محمد بن سلیمان الذیلمی عن ابی سلیم الذیلمی عن ابی بصیر (ابو محمد یحیی بن القاسم الاسدی الکوفی من اصحاب الصادق و کاظم علیهما السلام) تابعی، مات سنة ٢٥٠ ق) قال: اتیت ابا عبدالله عليه السلام بعد ان کبرت سنی و قد اجهدنی النفس فقال عليه السلام: «یا ابا محمد ما هذا النفس؟» قلت له: «جعلت فداک کبر سنی و رقی عظمی و اقترب اجلی، مع انی لست ادری ما اصیر الیه فی آخرتی؟» فقال عليه السلام: «یا ابا محمد انک لتقول هذا القول؟» فقلت: «جعلت فداک کیف لا اقله؟» فقال عليه السلام: «اما علمت ان الله تبارک و تعالی یمکرم الشباب منکم و یمسحی من الکھول؟» قلت: «جعلت فداک کیف یمکرم الشباب منا و یمسحی من الکھول؟» و قال عليه السلام یمکرم الشباب منکم ان یعذبهم و یمسحی من الکھول ان یحاسبهم. قال قلت: «جعلت فداک زدنی؛ فانا قد نینزنا نینزاً، انکسرت له ظهورنا و ماتت له افدتنا و استحلجت به الولاة دماننا، فی حدیث رواة فقهاؤهم هؤلاء.» قال: فقال عليه السلام: «الرافضة؟» قلت: «نعم.» قال عليه السلام: «لا والله ما هم ستموکم بل الله ستماکم. اما علمت انه کان مع فرعون سبعون رجلاً من بنی اسرائیل، یدینون بدینہ؛ فلما استبان لهم ضلال فرعون و هدی موسی، رفضوا فرعون و لحقوا بموسی فکانوا...

آیت اللہ

شہید سید مہدی حکیم

«الگوی تلاش»

* * *

سید غلامحسین صادقی

جای عکس

شهید سید

مهدی حکیم

حضرت آیت‌الله شهید سید مهدی حکیم رحمه‌الله از مردانی راستین است، که در تمام دوره حیات پربارش، رایحه ایمان و جهاد در جهت بارور کردن اندیشه دینی در جامعه‌ای اسلامی، از وجودش می‌تراوید.

این دانشمند جوان و درد آشنا، با رفتار و مقاومتش می‌خواست تا پیکار علیه استعمار و استبداد را بیاموزد. در زندگی سراسر جهاد و هجرت خویش می‌کوشید تا حریم امنی را برای بالندگی افکار ملت اسلامی بسازد. شایستگی‌ها و اندیشه‌های ژرف او که از زلال دین سیراب گشته بود، در وادی خدمت به فرهنگ و سیاست جاری گشت. او با ۳۰ سال رنج دوری از وطن در کنار دیگر مجاهدان خستگی‌ناپذیر، به صیانت از مرزهای اعتقادی پرداخت. ایشان به دور از علائق ملی و نژادی، تلاش‌های فرهنگی و سیاسی را، بُعدی فرا ملیتی بخشید. وی با شرکت در مجامع فرهنگی و سیاسی جهان مُنادی اسلام راستین بود و بالاخره شمع وجودش برای روشنی بخشیدن به گمشده‌های راه دین ذوب شد و همانند اجداد طاهرینش در خون خویش

غلطید و نوید بخش فرداهای روشنی، برای دوستداران اسلام گردید.
اینک در اندک مجال این مبحث، با چهره این مجاهد خستگی‌ناپذیر آشنا
می‌شویم.

تولد

تاریخ حیات بشری هنوز صفحه زرین قرن بیستم را نگشوده بود، که ستاره‌ای با
طلوع خویش درخشید و کانون عالم پروری را با نورافشانی خود، لبریز شادی ساخت.
سید مهدی حکیم در تاریخ ۱۳۱۴ ق. در خانواده مرجعیت دینی نجف اشرف،
دیده به جهان گشود و چشمان پدر و مادر خود را فروغی دوباره بخشید. پدر بزرگوارش
حضرت آیت‌الله العظمی سید محسن حکیم رحمه‌الله بود و مادرش **باتو فوزیه**، فرزند **حاج**
حسن البشیری لبنانی.

پدرش به پاس احترام به حضرت مهدی موعود، نام فرزندش را **مهدی** نهاد و مادر
وی، او را در آغوش محبت فشرد و از شوق ولادتش اشک خوشحالی فشاند.

از تبار پاکان

سلسله نسب آیت‌الله سید مهدی حکیم رحمه‌الله به سادات طباطبایی می‌رسد که به
امام حسن مجتبی علیه‌السلام منتهی می‌شود. پدر بزرگوارش نیز حضرت آیت‌الله العظمی
سید محسن حکیم است که به حق اسوه تقوی و شجاعت بود و دلسوز نسبت به دین و
جامعه.

سلسله خانوادگی این فقید سعید را از آن رو «حکیم» می‌نامند که جدش **امیر علی**
فرزند **سید بن مراد**، طبیب عصر خود بوده، سید بن مراد در آن زمان تنها طبیب

نجف محسوب می‌شده است و طبیب را نیز در آن زمان، حکیم می‌گفتند. از این جهت این خانواده به «حکیم» شهره شدند.(۱)

تحصیل

شهید سید مهدی حکیم رحمه‌الله دوران طفولیت را در آغوش پر محبت پدری عالم و مادری متدین خویش، سپری کرد و هر روز با واقعیت‌های زندگی بیشتر آشنا می‌شد و نیازمند برنامه تربیتی سالمی بود.

پدرش مرحوم حکیم وی را به یکی از مکتب خانه‌های نجف اشرف فرستاد. وی با استعداد سرشاری که داشت، به زودی خواندن و نوشتن را در کنار سجایای اخلاقی فرا گرفت. ایشان تکالیف دینی و تعدادی از خطبه‌های نهج البلاغه و اشعار سید حمیری - که در باب مدح اهل بیت علیهم‌السلام سروده بود - را نزد پدرش آموخت و با مکتب امامت آشنا گردید. در آن هنگام، عمر شریفش به «۱۰» سال می‌رسید. پدر او پس از آنکه زمینه استعداد وی را گسترده یافت، او را به یکی از شاگردان خویش به نام شیخ محمد تقی الفقیه سپرد، تا مدارج کمال را طی کند.

شهید سید مهدی حکیم رحمه‌الله مقدمات خواندن و نوشتن را در یکی از مکتب خانه‌های علمی نجف اشرف آموخت، و دروس حوزه را نزد اساتید زیر فرا گرفت:

- مقدمات حوزه را نزد شیخ محمد تقی الفقیه؛

- منطق، اصول و فقه در سطح عالی را نزد آیات عظام سید محمد و سید احمد حکیم.

- خارج اصول و فقه را نزد آیات عظام خونی، شهید سید باقر صدر و شیخ

حسین حلی - رحمهم الله -

وی سرانجام از چهره‌های ممتاز و پرافتخار حوزه علمیه نجف اشرف گردید.

فعالیت‌های فرهنگی - سیاسی

شهید آیت‌الله حکیم رحمه‌الله برای به ثمر رساندن آرمان مکتبی و فرهنگی خویش و انسجام بخشیدن به نیروهای موجود در عرصه تلاش‌های فرهنگی، بنیان نهادن اسلوب جدیدی را لازم می‌دیدید، و برای تسریع این هدف، وجود يك تشکل فکری - سیاسی را ضروری می‌دانست تا در قالب این شیوه جدید مبارزه، اهداف خود را اجرا سازد؛ لذا برای کنکاش درباره ساختار فکری و سیاسی يك تشکل اسلامی، سفری به ایران کرد و از نزدیک با تشکل سرّی فدائیان اسلام آشنا شد.

از طرفی ایشان با بررسی تشکیلات اخوان المسلمین و حزب التحریر در عراق، آنها را فاقد فکر استوار و روشن در چارچوب حکومت دینی در عصر غیبت یافت. سرانجام برای تحقق هدف فوق و با توجه به بافت سیاسی و فرهنگی جامعه عراق و جهان اسلام، وی با ارتباط و همکاری علماء و شخصیت‌های برجسته حوزه مانند شهید سید طالب رفاعی، شهید شیخ عارف بصری و شهید عبد الصاحب دخیل به این نتیجه رسید که باید به تأسیس حزب پردازد و این اندیشه را با شهید آیت‌الله سید باقر صدر رحمه‌الله در میان گذاشت. ایشان نیز بر ضرورت امر تأکید فرمودند و نهایتاً در تاریخ ۱۴ تیر ماه ۱۳۳۸ ش تشکل دینی - سیاسی مزبور را به نام حزب الدعوة ایجاد کردند. (۲) با ظهور این تشکل، جامعه عراق و جهان اسلام وارد مرحله جدیدی از مبارزه فکری و سیاسی شد.

تنوری پردازان این حزب اسلامی، با ایجاد هسته‌های سازماندهی - حوزوی و دانشگاهی در داخل و خارج از کشور - همه را متوجه راهی صحیح و مبارزه‌ای منطبق با شرایط روز، ساختند و از جمله کادرهای رهبری این جریان، شهید حکیم رحمه‌الله بود که

صادقانه به هدایت افکار می‌پرداخت. حزب بعث که تا آن زمان یگمتاز عرصه تلاش‌های فکری - تشکیلاتی بود، با پیدایش حزب الدعوة، آن را رقیب سرسخت خود در میدان عمل دید؛ لذا در صدد شناسایی و قلع و قمع هسته‌های مرکزی این تشکیلات برآمد و بسیاری از فعالان آن را به چهارمیخ انتقام کشید.

مشعل هدایت

در حوزه علمیه نجف و در مجموع کشور عراق، کمتر معمول بود که علماء به خطابه بپردازند؛ زیرا ترویج مبانی دینی به صورت سخنرانی و ایجاد مجامع عمومی، در شرایط سیاسی و فرهنگی عراق فراهم نبود. شهید حکیم رحمه‌الله از ماه رمضان ۱۳۳۳ - در ایام جوانی - با چند تن از علمای حوزه نجف، در صحن مطهر امام علی علیه‌السلام معروف به «صحن حیدری»، محفل بحث و مناظره‌ای را پیرامون مسائل فکری دائر کرده و شب‌ها پس از اقامه فریضه، به سخنرانی می‌پرداختند. ایشان چون مشعلی فروزان رهپویان را به سرچشمه‌های اندیشه دینی، رهنمون می‌کردند. شهید حکیم رحمه‌الله با همکاری یاران خود، شیوه ترویج معارف اسلامی به صورت خطابه را در سراسر عراق معمول ساخت. (۳) این سید مخلص علی رغم دوری از وطن مدتی را در شهر «نئی» به تبلیغ و وعظ مشغول بود. وی پس از اقامه نماز و یا در ایام سوگاری و ولادت، به بیان دستورات دینی اهتمام می‌ورزید. در پاکستان نیز با وجود عدم آشنایی با زبان اردو سعی می‌کرد با خطابه‌های خود علاوه بر ارشاد مردم، این شیوه تبلیغ را نیز معمول سازد. در بغداد در محله اریختیاء از سرمایه باقی مانده عباس تمیمی، حسینی‌های به نام «حسینی‌ه تمیمی» با تلاش

خز علی تمیمی دائر گردید. در آن هنگام سید مرتضی عسکری که از علماء بزرگ عراق بود، وجود عالم شایسته‌ای را جهت امامت جماعت آن حسینیه لازم می‌دید؛ لذا جریان را با آیت‌الله العظمی حکیم رحمه‌الله - پدر شهید حکیم - در میان گذاشت و از ایشان خواست تا سید مهدی حکیم را برای انجام این مسئولیت به بغداد بفرستد. در آن زمان شهید حکیم رحمه‌الله جهت انجام وظائف ارشادی در لبنان به سر می‌برد. ایشان پس از مراجعت به دستور والدش، عازم بغداد شد و به هدایت مردم پرداخت. (۴) او با فصاحت و بیژهای که داشت، در برابر تهاجم اندیشه الحادی بعضی‌ها ایستادگی کرد.

هجرت

حزب بعث نقش مؤثر آیت‌الله شهید سید مهدی حکیم رحمه‌الله را در عرصه مهم فرهنگی - سیاسی به وضوح می‌نگریست، و از آنجا که تبلیغات و هدایت افکار را منحصر به خود می‌دانست، شهید حکیم را مانع بزرگی می‌پنداشت و در پی فرصت بود تا با حربه‌ای، شخصیت خانوادگی وی را در اذهان عمومی مخدوش سازد؛ لذا در سال ۱۳۴۸ ش اتهام فاحش بر وی وارد ساخت. از جمله اتهامات ناجوان‌مردانه عقلی‌ها بر شخصیت‌های محبوبی مانند سید حسن شیرازی رحمه‌الله و سید مهدی حکیم رحمه‌الله، جاسوسی برای اجانب بود.

نظام سلطه در عراق می‌خواست با این گونه شایعات، نظر مؤمنین را نسبت به شخصیت‌های حوزه برگرداند و از تأثیر تلاش دین‌گرایان در جامعه بکاهد. البته این وسیله تخریب افکار توده‌ها، از دیرباز در خدمت ارباب ستم بوده است. در تاریخ ۱۳۴۸ تلویزیون بغداد این اتهام را اعلام نمود. در این توطئه تبلیغاتی چند نفر را در تلویزیون نشان دادند که اعتراف کرده‌اند:

«ما در تشکیلات جاسوسی آمریکا و اسرائیل بودیم و سید مهدی حکیم نیز در آن شبکه اطلاعاتی فعالیت می‌نمود و جاسوسی می‌کرد.»

پس از آن که سید مهدی از چشم جاسوسان بعثی‌ها، ناپدید گردید؛ با توجه به تشکیلات پلیس مخفی آنها و مجهز بودنشان به ابزار مدرن اطلاعاتی باز هم نتوانستند از وجود سید مهدی حکیم اطلاع یابند. لذا برای خبر گرفتن از محل اختفای وی پنج هزار دینار پول عراق را اختصاص دادند و دستور مصادره اموال منقول و غیر منقول ایشان را صادر کردند.

سید شهید رحمه‌الله تقریباً مدّت يك ماه در بغداد ماند و برای حفظ اصول امنیتی، مرتب محل سکونت خود را عوض می‌کرد. وی پس از کاهش مراقبت‌های پلیسی، با تاکسی از بغداد به نجف آمد و در منزل یکی از بستگانش مخفی شد و مدتی بعد برنامه خروج از مرز را طراحی و از راه «عره عره» راهی عربستان سعودی گردید. (۵) او پس از اندکی اقامت در کشور سعودی به اردن رفت و با دائی خود **علی الحاج حسن البزّی** - که سفیر لبنان در اردن بود - ملاقات نمود و مدتی نیز در آن کشور سکنی گزید.

از آنجا که نیروهای تروریستی حزب بعث، شهید سید مهدی حکیم را يك خطر بالفعل برون مرزی تلقی می‌کردند، درصدد سوء قصد علیه او برآمدند. سید مجاهد نیز اردن را به قصد کویت ترک کرد، و مدتی در کویت به تلاش‌های خویش ادامه داد. در سال ۱۳۴۷ مشاجرات شدید فکری اندیشه‌های کمونیستی **علی بوتو** و جنبشهای مسلمان، به مرحله‌ای حساس رسید. در این زمان به درخواست مسلمانان پاکستان و ضرورت ترویج معارف اسلامی و نیز انسجام بخشیدن به نیروهای مسلمان، شهید حکیم از کویت به پاکستان رفت تا مسلمانان آن دیار نیز از آبشخور

فکری این اندیشمند جوان سیراب گردند. شهید حکیم رحمه الله نه تنها با شیعیان روابط نزدیکی داشت؛ بلکه با علماء اهل سنت همانند «مودودی» نیز تماس برقرار می‌کرد و با ایجاد میز گرد و سمینارهای علمی، زمینه را برای رفع سوء تفاهات، فراهم آورد. علت مسافرت شهید به پاکستان را می‌توان در دو امر دانست: ۱ - **نفوذ کمتر بعثی‌ها در آن کشور** ۲ - **مناسب بودن محیط تبلیغ، به علت کمبود مراکز تبلیغی لازم.** شهید سید مهدی حکیم وارد کراچی پاکستان شد و مورد استقبال مردم آن شهر واقع گردید. وی در منزل **عبدالحسین مهدی زاده**، وکیل پدرش آیت الله العظمی حکیم رحمه الله در پاکستان، سکنی گزید.

او پس از اقامتی کوتاه، تصمیم گرفت به مناطق دیگری از پاکستان هم مسافرت کند و از نزدیک با نیازهای فرهنگی مردم آشنا شود. در یکی از سفرهای شهید - از شهر کراچی به اسلام آباد - وزیر اوقاف عراق، **عبدالستار حواری** نیز در فرودگاه بوده و از حضور شهید سید مهدی حکیم رحمه الله در آن میان، اطلاعی نداشته است. وی که از استقبال بی‌نظیر پاکستانی‌ها، شگفت‌زده شده بود و خیال می‌کرد، وجود خودش باعث این گونه شور و هیجان شده است، لذا وقتی از مسئولین پاکستانی تشکر می‌کند. به او اطلاع می‌رسانند که استقبال جمعیت برای حضور تو نبود، بلکه وجود سید مهدی حکیم رحمه الله چنین شوری را ایجاد نموده است. (۶)

در سوگ پدر

آیت الله سید مهدی حکیم رحمه الله در گرماگرم خدمات ارزشمند فرهنگی - اجتماعی و در شرایط حساس پاکستان بود، که از بیماری پدرش و انتقال او به لندن اطلاع یافت. او به زیارت پدر شتافت و آن بزرگمرد را در بیمارستان **سنت بل** لندن ملاقات نمود و با

ایشان میثاق بست تا در راستای اهداف اسلامی مسیری سالم را بپوید.
 پس از بازگشت مرحوم حکیم به عراق و بستری شدنش در بیمارستان ابن سینا
 در بغداد، شهید سید مهدی حکیم رحمه الله دوباره به پاکستان برگشت و به تلاش‌های
 خویش ادامه داد. او در تیر ماه سال ۱۳۵۰ از رحلت پدر خیر یقت و در سوزمین غایت به سوگ
 پدر نشست؛ اما غم پدری را از فعالیت بزرگداشت و بیشتر از قبل بر تلاش خویش افزود.

فعالیت در دبی

آیت‌الله شهید حکیم رحمه الله برای درمان خویش برای دومین بار راهی لندن گردید و
 پس از پایان معالجات، با دعوت مسلمانان دبی و صلاح‌دید برادر بزرگش آیت‌الله سید
 یوسف حکیم رحمه الله به دبی عزیمت نمود. وی علی‌رغم دوری از وطن و کسالت جسمی،
 در دبی به فعالیت‌هایی مشغول گردید که موارد آن عبارتند از:

- ارشاد مردم بعد از نمازهای یومیه و تبیین مسائل محوری دین چون عقاید،
 تاریخ و احکام قرآنی...

- اقدام به امور عام المنفعه مانند:

۱ - تأسیس مسجد امام علی علیه السلام.

۲ - ایجاد مسجدی در منطقه قصص.

۳ - گسترش مسجد شارقه.

۴ - تأسیس اوقاف جعفریه.

۵ - تأسیس مدرسه امام صادق علیه السلام که به اطفال اختصاص داشت.

۶ - تأسیس مؤسسه اهل البیت علیهم السلام که به امور خدماتی مؤمنین می‌پرداخت و با
 ایجاد صندوق خیریه‌ای تحت پوشش این مؤسسه به حل معضلات اقتصادی

محرومین اهتمام می‌ورزید. از دیگر خدمت مردمی این شهید بزرگوار در دبی، اصلاح ذلت الینی، ازدواج... بود. وی در سل ۱۳۵۹ در دبی ننگه‌ای از نعمت چشم محروم گشت و برای درمان راهی آمریکا شد و بینایی خود را مجدداً بازیافت؛ اما از سوی دیگر نزلتی قلبی پیدا کرد که در سل ۱۳۶۰ عمل جراحی قلبی نیز انجام داد، ولی در نتیجه آن قدرت شنوایی یکی از گوش‌های خود را از دست داد. با وجود این، مشکلات فیزیکی هرگز روحیه وی را تضعیف نکرد و از تلاشش نکست. (۸)

فعالیت در لندن

آیت‌الله شهید سید مهدی حکیم رحمه‌الله برای گسترش فعالیت‌های فرهنگی - سیاسی و انسجام نیروهای مخالف عراق در اروپا در سال ۱۳۶۳ به لندن رفت و مقیم آنجا گردید. تلاش‌های مخلصانه این مجاهد نستوه در لندن را می‌توان در فرازهای زیر خلاصه کرد:

۱ - ایجاد حرکت بسیج اسلامی عراق: که هدف آن انسجام نیروهای برون

مرزی در راستای مبارزه علیه نظام حاکم در عراق بود.

۲ - تأسیس مرکز اهل البیت علیهم‌السلام: که هدفش نشر و تبیین فرهنگ دینی در غرب بود.

۳ - تأسیس مرکز جهانی اهل البیت علیهم‌السلام: که اولین همایش آن در اواخر

۱۳۶۳ دایر گردید و نمایندگانی از ۲۰ کشور جهان در آن شرکت کردند که شهید حکیم را به عنوان رابط جهانی آن برگزیدند. و هدف این مرکز جهانی انجام خدمات خبرخواهانه فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در عالم اسلام بود.

۴ - جریده رافدین.

- ۵ - مجله نور الاسلام: که در بیروت چاپ می‌شد و رایگان توزیع می‌گردید.
- ۶ - سازمان حقوق بشر: که در لندن دائر بود و وضعیت رقت‌بار عراقی‌ها را در بمباران، موشک باران، اعدام، شکنجه، زندان... به جهان منعکس می‌نمود.
- ۷ - صدور اعلامیه: مثلاً در رد عفو عمومی رژیم بعث از عراقی‌های ناراضی در خارج از عراق، و افشای ماهیت دولت بعثی در رابطه با این گونه توطئه‌ها.

ویژگی‌های اخلاقی

شهید آیت‌الله سید مهدی حکیم رحمه‌الله علاوه بر برجستگی‌های علمی - سیاسی، از صفات ویژه اخلاقی نیز برخوردار بود. بر اساس ظرفیت این مقال به فرازی چند از آن اشاره می‌شود.

* ۱ - تواضع: ایشان زمانی که در بغداد جایگاه رفیعی داشت، رفتار دوستانه‌اش با دلسوختگان جامعه را از یاد نمی‌برد. یکی از طلاب که ایشان را در هنگام ایفای وظیفه در بغداد، ملاقات کرده بود، چنین می‌گوید:

«آیت‌الله سید مهدی حکیم پس از اقامه نماز جماعت در مرکز عراق، در حسینیه تیممی می‌نشست، با تک تک افراد حاضر، احوالپرسی می‌کرد و از مشکلاتشان می‌پرسید، و به حل مشکل هر یک در حد توان اقدام می‌نمود، و در این رابطه بین عرب و غیره تفاوت قائل نبود.» (۷)

* ۲ - ایمان به الطاف خدایی: شهید حکیم رحمه‌الله به عنایات غیبی پروردگار ایمان کامل داشت و با یاد خداوند سبحان به حل معضلات خود و دیگران می‌پرداخت. برای نمونه خاطره‌ای از کرامت معصوم‌گونه ایشان را می‌آوریم:

در یکی از مناطق پاکستان به نام پاراچنار، از مناطق مرزی آن کشور،

مؤمنین از ایشان طلب باران نمودند. فرزندش حجة الاسلام والمسلمین سید علی حکیم از آن شهید عزیز چنین نقل نموده است: «مؤمنین از من طلب باران نمودند و اعتقاد داشتند که با دعای من رحمت آسمانی خدا بر آنها نازل می‌گردد. من از اینکه ممکن است با دعایم باران نیارد، متحیر بودم. و از این می‌ترسیدم که با عدم نزول باران، عقیده مؤمنین نسبت به علماء کاهش یابد. این آیه کریمه را تلاوت کردم:

فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبِّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً، يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً

سوره نوح / ۱۰ و ۱۱

ترجمه: به آنها گفتم: از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است تا بارانهای پربرکت آسمان را پی در پی، بر شما فرستد. از مؤمنین خواستم که زن، مرد، کوچک و بزرگ از شهر خارج شوند و در زیر آسمان همه صد مرتبه استغفار کنند. یقین نمودم که خداوند دعای بندگان را رد نمی‌کند. در هنگام توجه قلبی توده‌های دل شکسته، ناگهان رحمت پروردگار آغاز و با باران خویش زمین تشنه را سیراب ساخت. جمعیت به شهر برگشتند. در حالی که بارش تگرگ و باران تا اذان صبح ادامه داشت. هنگام نماز صبح درب خانه را کوبیدند و آمدند از من تقاضا کردند، دعا کنم تا خداوند باران را قطع کند. من حیران ماندم که از خداوند طلب برکت نمودم و اکنون از بارگاهش بخواهم که برکاتش را قطع نماید. و از جانبی مؤمنین توقع دارند که به محض دعا مورد اجابت واقع شود. لذا روی دل را جانب خداوند نموده و به درگاهش عرض نمودم: «خداوند! آگاهی که این جمعیت به خاطر

شخصیت معنوی امام حکیم رحمه الله انتظار چنین کاری را از من دارند. خدایا!
 اگر سید حکیم رحمه الله نزد تو منزلت دارد، به خاطر شخصیت معنوی ایشان مرا
 از این وضع نجات بده.»
 قبل از آن که خورشید کامل شود، باران متوقف گردید و هوا آفتابی
 شد. (۸)

* ۳ - نو اندیشی: از تلاش ایشان در ایجاد ساختار فکری - تشکیلاتی حزب
 الدعوة نو اندیشی این شهید گرامی را در نیکوترین چهره می‌توانیم ببینیم.
 * ۴ - امید به هدف: با وجود مراقبت‌های ویژه حزب بعث در عراق و توطئه علیه
 وی و نیز مشکلات موجود در میدان تلاش ایشان در بیرون از عراق، وی هیچگاه
 مأیوس نشد و تنها به هدف خود می‌اندیشید.

* ۵ - دنیاگرا نبودن: تجملات دنیا وی را مجذوب نساخت. او با وجود دسترسی
 به امکانات مادی هرگز شیفته مال، خانه، ماشین و... نگردید. وقتی شهید سید مهدی
 حکیم رحمه الله در بغداد ایفای وظیفه می‌نمود، حاج خز علی تمیمی منزلی را به وی هدیه
 کرد؛ اما او با وجودی که در شهر بغداد منزل نداشت و به آن نیازمند هم بود، از حاجی
 تمیمی خواست منزل مذکور و منافعش را در اختیار مصارف عمومی و مسجد قرار
 بدهد. (۱۰)

* ۶ - عدم تعصب: کمتر کسی پیدا می‌شود که جانش را به خطر اندازد و به
 کشورهایی که بافت‌های سیاسی، ملی، نژادی و... آنها با وی همسانی ندارند، مسافرت،
 و با آنها همکاری کند. او در رابطه با جریان‌های داخل و خارج عراق، نیز همگرایی ملی
 را در نظر داشت؛ لذا به دور از همه علائق سیاسی، مذهبی، زبانی و... مخالفین را در
 قلمرو يك تشکلات ملی دعوت می‌کرد و جنبه‌های مشترك آنان را، معیار وفاق ملی

قرار می‌داد و سنی، شیعه، کرد، فارس و دیگر ملیت‌ها را يك مجموعه واحد به نام تشکل ضد استکباری به حساب می‌آورد.

به سوی شهادت

در تاریخ ۱۴ / ۱ / ۱۳۶۸ جبهه ملی - اسلامی سودان از آیت‌الله سید مهدی حکیم رحمه‌الله دعوت می‌کند تا در کنفرانسی که برای دومین بار، در خارطوم پایتخت سودان، برگزار می‌گردد، شرکت کند. این دعوت از طریق دکتر سعید محمد، رئیس تحریر مجله العالم، صورت گرفت. اما شهید حکیم رحمه‌الله متأسفانه به موقع موفق به اخذ جواز ورود به خاک سودان نشد و روز بعد لندن را به قصد خارطوم ترك کرد و در هتل هیلتون اطاق شماره ۱۵۳ اقامت گزید.

بعثی‌ها از ورود شهید حکیم رحمه‌الله به خاک سودان اطلاع یافتند و درصدد طراحی ترور وی برآمدند. بعثی‌ها از آن جهت محیط سودان را مناسب کار خود دانستند که اولاً، سودان رابطه خوبی با دولت علفی عراق داشت و ثانیاً وجود حزب بعث و نفوذ او در تشکیلات دولت سودان به خصوص وجود حزب بعث سودان، زمینه خوبی در انجام ترور بود.

یکی از بستگان ایشان در مورد چگونگی ورود آیت‌الله حکیم رحمه‌الله به خاک سودان چنین اظهار می‌دارد:

«ساعت ۲ نصف شب جمعه ۱۴ / ۱ / ۱۳۶۸ وارد فرودگاه خارطوم شدیم. مورد استقبال یکی از برادران قرار گرفته، به وسیله ماشین او به هتل هیلتون انتقال یافتیم و در اطاق شماره ۱۵۳ سکنی گزیدیم. بنا شد صبح روز جمعه ساعت ۹ در دومین جلسه کنفرانس شرکت کنیم. متأسفانه جهت

انتقال ما به کنفرانس در زمان مقرر نیامدند. ساعت از ۹ گذشت که شخصی به نام عباس ابراهیم النور که خود را عضو جبهه ملی - اسلامی سودان می‌دانست، آمد و گفت: اکنون دیر شده و بهتر است در جلسه بعد از ظهر امروز شرکت کنید. باز هم طبق معمول خبری از کسی نشد. تا ساعت ۶ عصر هم بدین منوال گذشت. شخص دیگری آمد و خود را از مجله العالم معرفی کرد. او هم پس از صحبت‌های لازم ما را ترك نمود.

من و سید مهدی حکیم رحمه‌الله در سالن هتل نشسته بودیم و منتظر رفتن در کنفرانس بودیم. دو نفر عراقی، چند متری ما روی صندلی نشستند و از گارسون غذا خواستند و بدون تناول، وقت گذرانی می‌کردند و در واقع سید حکیم را شناسایی می‌کردند.

ما پس از مدتی به اطاق مراجعت و استراحت نمودیم و فردا صبح هم به شکل روزهای پیشین ما را سرکار گذاشتند. کنفرانس لحظه‌های پایانی خود را طی می‌کرد و ما با پایان یافتن آن بدون شرکت در کنفرانس، تصمیم گرفتیم با حسن ترابی دبیر کل جبهه ملی - اسلامی سودان ملاقات کنیم. در شب یکشنبه ۱۷ / ۱ / ۱۳۶۸ برای ملاقات وی وارد منزلش شدیم و پیرامون مسائل جاری عراق، مسئله سیاسی فلسطین و مسئله مخالفین عراق صحبت‌هایی به میان آمد. پس از اتمام مذاکرات به هتل برگشتیم.

شهید سید مهدی رحمه‌الله رفت که کلید از هتل‌دار بگیرد.

در همان حال چند نفر عراقی مشکوک، آیت‌الله شهید رحمه‌الله را تحت نظر داشتند. من نیز رفتم تا کلید اطاق را از مسئول هتل بگیرم. ۲۰ ثانیه نگذشته بود که صدای شلیک گلوله شنیده شد. برگشتم دیدم که سید مظلوم نقش بر

زمین شده است. خواستم حرکتی کنم که مهاجمین همه را تهدید نمودند و تیراندازی هوایی نمودند. پس از آن، همه روی زمین دراز کشیدند و تروریست‌ها پس از شلیک چهار گلوله هوایی، صحنه را ترک کردند و ۱۵ دقیقه پس از متواری شدن قاتلین، نیروهای امنیتی سودان رسیدند. بدن غرقه در خون شهید حکیم را به بیمارستان منتقل نمودند و به بازجویی از ساکنین هتل پرداختند. (۱۱)

میثاق با خون شهید رحمه‌الله

پیکر آغشته به خون شهید به بیمارستان منتقل شد، اما روح پاکش به ملکوت اعلی پیوست. آری، او رفت تا درد دل شیعیان را به جد بزرگوارش باز گوید. پس از پخش خبر شهادت ایشان از رسانه‌های تبلیغاتی جهان، هیئتی از مجلس اعلای انقلاب اسلامی و وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران، عازم سودان شدند و از کشور سودان نیز وزیر کشور، وزیر دادگستری و مسئولین جبهه ملی - اسلامی سودان، در کنار جسد مطهر شهید گرد آمدند. پس از قرائت فاتحه، حسن ترابی خطاب به آن شهید، چنین گفت:

«این فقید سعید، شخصیت بزرگی در وطن خود بود، بزرگی او به بزرگی اسلام بود. شهادت وی با این وضع و با چنین شرایطی بزرگی‌اش را نشان می‌دهد. با هر قطره‌ای از خون این شهید، صدایی به عالم بلند می‌شود. این شهید برای ما مهمان بود و هر مهمانی نسبت به ما حقوقی دارد که ما آن را انجام ندادیم. این فاجعه در واقع يك بحران سیاسی و اهانت به کشور سودان است.»

نخست وزیر سودان نیز خطاب به پیکر شهید، چنین گفت:
«من همدردی خود و مردم سودان را درباره این فاجعه، اعلام می‌دارم.
سودان چنین جنایتی را در تاریخ معاصر خود کمتر دیده است... خداوند
روح او را با انبیاء و شهداء راستین محشور نماید.» (۱۲)

تشییع پیکر

روز پنجشنبه ۲۱ / ۱ / ۱۳۶۸ پیکر شهید با حضور شخصیت‌های سیاسی -
نظامی سودان همانند، وزیر کشور، وزیر دادگستری و رئیس جبهه ملی - اسلامی، از
خارطوم تا تهران تشییع شد و ساعت ۳ بعد از ظهر همان روز، وارد فرودگاه مهر آباد
گردید. روز شنبه ۲۳ / ۱ / ۱۳۶۸ نیز دوباره پیکر او را، یارانش با حضور تعدادی از
مسئولین جمهوری اسلامی ایران، برادرش آیت‌الله سید باقر حکیم و شخصیت‌های
علمی و سیاسی عراق تشییع کردند.
تشییع پیکر پاک او با پخش سرود نظامی جمهوری اسلامی ایران، از مسجد ارك
تهران آغاز شد و تا تقاطع شهید مصطفی خمینی رحمه‌الله ادامه یافت، و پس از آن پیکر
شریفش را به سوی شهر مقدس قم حرکت دادند و با همراهی حدود ۱۰۰ اتومبیل
بدن شهید را در ساعت ۳ عصر روز شنبه ۲۳ / ۱ / ۱۳۶۸ به قم رساندند و در میان انبوه
جمعیت که به انتظار ورود پیکر شهید بودند، تشییع و پس از عزاداری کم‌ظیری بدن
مطهر آن رادمرد را در کنار بارگاه ملکوتی فاطمه معصومه علیها السلام و مزار شهید محراب،
آیت‌الله مدنی، در مسجد بالاسر، به خاک سپردند. روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

منابع:

- ۱ - لماذا قتلوه، سليم العراقي، ص ۱۳.
- ۲ - همان، ص ۳۰.
- ۳ - نقل از سيد محمد هادی - از نزديكان شهيد رحمه الله-
- ۴ - لماذا قتلوه، ص ۵۳.
- ۵ - أرشف الامام الحكيم، رقم ۳۲.
- ۶ - لماذا قتلوه، ص ۱۰۵.
- ۷ - مصاحبه با حجة الاسلام و المسلمين سيد طالب مروج خير آبادی.
- ۹ - نقل از حجة الاسلام و المسلمين سيد على الحكيم، فرزند شهيد رحمه الله.
- ۱۰ - لماذا قتلوه، ص ۱۶۹.
- ۱۱ - نقل از دکتر عبدالوهاب الحكيم، از بستگان شهيد رحمه الله.
- ۱۲ - حازم العواری، اصداء و انعكاسات، ص ۳۴ و ۳۵.

